رگ شناسی
یا
رساله در نبض
تصنیف
شیخ رئیس ابوعلی سینا
با مقدمه و حواشی و تصحیح
سید محمد مشکوة
همدان ۱۳۸۳

رگ‌شناسی، یا، رساله در نبض

نویسنده:

ابوعلی حسین بن عبدالله ابن سینا

ناشر چاپی:

دانشگاه بوعلی سینا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله، ق۴۲۸ - ۳۷۰

عنوان قراردادی : [رگ‌شناسی]

عنوان و نام پدیدآور : رگ‌شناسی، یا، رساله در نبض/ تصنیف ابوعلی سینا؛ با مقدمه و حواشی و تصحیح محمد مشکوه

مشخصات نشر : تهران: دانشگاه بوعلی سینا؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۱ ج(صفحه شمار گوناگون)

شابک : ۹۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : ص.ع. به‌انگلیسی:Angiology a treatise on the pulse.

یادداشت : کتابنامه

عنوان دیگر : رساله در نبض

موضوع : رگها -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : نبض -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده : مشکوه، محمد، ۱۳۵۹ - ۱۲۸۰، مصحح

شناسه افزوده : دانشگاه بوعلی سینا

شناسه افزوده : انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

رده بندی کنگره : BBR۴۷۰ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۱۸۹/۱

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۵۶۰۲

ابن سینا

مهدی محقّق به نام آنکه گنج جسم و جان ساخت یا من لا یرجی الشّفاء إلّا من جوده و لا یطلب النّجاة إلّا من فیض وجوده، فی کتابه إشارات إلی حقائق الملک و الملکوت و فی خطابه تنبیهات علی کیفیّة الوصول إلی قدس الجبروت.

ابو علی حسین بن عبد اللّه بن سینا که در اروپا به اویسناAvicenna مشهور است در سال ۳۷۰ ه/ ۹۸۰ م متولّد شد و در ۴۲۸ ه/ ۱۰۳۷ م رخت ازین جهان بربست. حاصل زندگی نسبهٔ کوتاه این نابغه دوران، تربیت شاگردان دانشمند و مبرّز و تألیف کتابهای علمی و مفید بود. شاگردان او همچون بهمنیار بن مرزبان و ابو عبید جوزجانی و ابو عبد اللّه معصومی و ابو الحسن علی نسائی و ابن زیله و مانند اینها هر یک به سهم خود اندیشه‌ها و افکار استاد را، به شرق و غرب عالم اسلامی، گسترش دادند. آثار ارجمند شیخ بسیار زود از دروازه‌های حوزه‌های علمی کشورهای اسلامی بیرون رفت و تا قلب اروپا مراکز علمی و معاهد فلسفی را منوّر و درخشان ساخت.

پیش از ابن سینا، حنین بن اسحاق با ترجمه متجاوز از صد اثر از جالینوس دانشمند فرغامسی، آن پزشک نامدار را به عنوان سیّد الطّبّ به عالم اسلام معرّفی کرد و همچنین ابو نصر فارابی با نقل و تحلیل آثار ارسطو، آن فیلسوف عهد باستان

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۲

را به عنوان حکیم علی الاطلاق بر جهان علمی اسلام عرضه داشت، ولی ظهور ابن سینا و احاطه او به طبّ و فلسفه و گسترش و نوآوری‌های او در هر دو فن، ارسطو و جالینوسی تازه نفس را وارد میدان علم و تمدّن اسلامی کرد و الحق که او نمونه‌ای کامل از طبیب فاضل و فیلسوف کاملی بود که جالینوس توصیف آن را در رساله: فی أنّ الطّبیب الفاضل یجب أن یکون فیلسوفا بیان داشته بود، چنانکه اثر اندیشه ابن سینا در همه پزشکان و فیلسوفان پس از او در جهان اسلام نمودار و نمایان است.

در این مقدّمه کوتاه مجال آن نیست که به شرح احوال و بر شمردن آثار این حکیم بزرگ بپردازیم. چه آنکه صدها کتاب و مقاله به زبانهای مختلف در شرح احوال و افکار او نوشته شده و برای آگاهی از آثار فراوان او در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی کافی است که خوانندگان به دو کتاب: مؤلّفات ابن سینا از جورج قنواتی (قاهره ۱۹۵۰ م.) و فهرست نسخه‌های مصنّفات ابن سینا از دکتر یحیی مهدوی (تهران ۱۳۳۳ ه ش.) مراجعه بفرمایند و مناسب حال و مقام در این گفتار آن است که کلماتی چند درباره دو اثر مهم او یعنی شفا و قانون آورده شود.

ابن سینا کتابهای متعدّدی در فلسفه از جمله کتاب النّجاة، و الإشارات و التّنبیهات، و عیون الحکمة، و دانشنامه علائی به رشته تحریر درآورده، ولی از همه مهمتر و مبسوطتر کتاب شفای اوست که در واقع نخستین دائرة المعارف علوم و فلسفه در عالم اسلام به شمار می‌آید، چنانکه مهمترین و مفصّل‌ترین کتاب‌های پزشکی او، کتاب قانون است که ظهور آن کتابهای پیشین را متروک و منسوخ کرد «۱».

برخی از دانشمندان بر تسمیه این دو کتاب خرده گرفته که شفا مناسب با پزشکی است و قانون با فلسفه تناسب دارد و برخی دیگر در توجیه این نامگذاری گفته‌اند که ابن سینا با این عمل خواسته بفهماند که اهمّیّت طبّ نفوس نزد او کمتر از طبّ اجساد نیست و نیز فلسفه او متأثّر از طبّ و طبّ او متأثّر از فلسفه بوده است «۲» و این تعبیر پیشینیان که فلسفه طبّ روح و طبّ فلسفه بدن است، ناظر به همین

---

(۱) تاریخ الحکماء، ص ۳۲۱.

(۲) مقدّمه کتاب الشفاء، ص ۲.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۳

حقیقت می‌باشد «۱».

ابن سینا در کتاب شفا از هیچ بحث و مطلبی در فلسفه و علوم فروگذاری نکرده و آن را به گونه‌ای تدوین کرده که خوانندگان آن از کتابهای دیگر بی‌نیاز باشند، چنانکه خود می‌گوید:

«و قد قضیت الحاجة فی ذلک فیما صنّفته من کتاب الشّفاء العظیم المشتمل علی جمیع علوم الاوائل حتّی الموسیقی بالشّرح و التّفصیل» «۲» و در جایی دیگر گوید:

«و من أراد الحقّ علی طریق فیه ترضّ ما إلی الشّرکاء، و بسط کثیر، و تلویح بما لو فطن له استغنی عن الکتاب الآخر، فعلیه بهذا الکتاب» «۳».

نظر به اهمیّت این کتاب بوده است که او خود در زمان حیاتش با وجود مشاغل اداری و گرفتاریهای دنیوی به تدریس آن می‌پرداخته است. چنانکه بیهقی می‌گوید: «طالبان علم هر شب در خانه استاد جمع می‌شدند. ابو عبید پاره‌ای از کتاب شفاء، و معصومی پاره‌ای از قانون، و ابن زیله پاره‌ای از اشارات، و بهمنیار پاره‌ای از حاصل و محصول را بر او قرائت می‌کردند.» «۴» درباره کیفیّت تدوین شفا بهترین مأخذ همان سرگذشت ابن سینا است که به وسیله شاگردش ابو عبید جوزجانی تدوین و تکمیل شده و

ارباب تراجم احوال حکما، همچون قفطی و ابن ابی اصیبعه و بیهقی و شهرزوری از آن استفاده و در کتابهای خود نقل کرده‌اند. این ابو عبید که از نزدیک‌ترین شاگردان و ملازمان استاد بوده، کیفیّت پیوستن به استاد و ملازمت او را که حاوی بسیاری از نکات مهم در روش علمی ابن سینا و چگونگی تدوین آثار اوست، به تفصیل شرح داده که در نسخه‌های کتاب شفا پیش از مقدّمه ابن سینا نقل شده است و چون سخنان ابو عبید از اهمّیّت فراوانی برخوردار است، مناسب دانسته شد که ترجمه فارسی آن در این گفتار آورده شود:

«دوستی و رغبت من در علوم حکمی و اقتباس از معارف حقیقی مرا به ترک

---

(۱) مطالعاتی درباره طبّ اسکندرانی در دوره متأخّر، ص ۴۱۸.

(۲) المباحثات، ابن سینا در ارسطو عند العرب عبد الرحمن بدوی، ص ۱۲۱.

(۳) کتاب الشفاء، المنطق، المدخل، ص ۱۰.

(۴) تاریخ حکماء الاسلام، ص ۶۲.

خانه و دیار و مهاجرت به بلاد اقامتگاه شیخ الرّئیس - خداوند روزگار او را پایدار بداراد - فرا خواند؛ زیرا اخباری که از او به من رسید و سخنانی که از او بر من عرضه شد، موجب گردید که از میان کسانی که مذکور به این صناعت و منسوب به این علم‌اند؛ فقط به او روی آورم. از اخباری که از او به من رسیده بود این که او در عنفوان جوانی که هنوز دو دهه از عمر او نگذشته بود، ماهر در این علوم شده و کتابهای بسیاری تألیف کرده است؛ جز آنکه او به آثارش کم توجه و به ضبط نسخه‌های آنها بی‌اعتنا بوده است. ازین روی رغبت من راست آمد که قصد او کنم و به ملازمتش بپیوندم و از او خواهش و التماس کنم که بر تألیف اهتمام ورزد و من به ضبط تألیفات او همّت گمارم.

سپس من به سوی او شتافتم هنگامی که در گرگان اقامت داشت و سنّ او قریب به سی و دو سال بود و در آن هنگام او گرفتار خدمت سلطان و تصرّف در اعمال او شده بود و این امر همه اوقات او را اشغال می‌کرد و فقط در فرصت‌های کم بود که در آن قسمتی از منطق و طبیعیّات را بر من املا کرد و هر گاه از او می‌خواستم که کتابهای بزرگ و شروح را تألیف کند، مرا به متون و شروحی که در دیار خود تألیف کرده بود، حواله می‌داد و شنیده بودم که آن تألیفات متفرّق و متشتّت گشته و مالکان نسخه‌های آنها بر خواهندگان بسیار بخل می‌ورزند. امّا او عادت نداشت که برای خود نسخه‌ای نگه دارد. همچنانکه از عادتش نبود که کتاب را از روی دستور (پیش نویس) بنویسد و یا از سواد به بیاض درآورد، بلکه نسخه‌ای را می‌نوشت و یا املا- می‌کرد و آن را به خواهندگان آنها می‌بخشید و با وجود این خود گرفتار محنت‌های پی در پی شده و کتابهایش در معرض دستبرد حوادث قرار گرفته بود.

من چند سالی با او ماندم و از گرگان به ری و از ری به همدان نقل مکان کردیم و او به وزارت ملک شمس الدّوله مشغول گردید و این اشتغال او مایه اندوه و تباهی روزگار ما شد و امید ما از به دست آوردن تألیفات نایاب او سست گردید و از او خواستیم که آنها را دوباره بنویسد و او در پاسخ گفت: «وقت من به اشتغال به الفاظ و شرح آنها نمی‌رسد و نشاطی هم برای آن ندارم. اگر می‌خواهید با آنچه که برای من میسّر است کتابی جامع بر ترتیبی که مرا پیش آید، برای شما تألیف می‌کنم». ما

بدان رضایت دادیم و خواستیم که از طبیعیّات آغاز کند و او چنین کرد و نزدیک بیست ورقه نوشت. سپس مشاغل سلطانی سبب انقطاع این کار گردید.

روزگار ضربات خود را وارد ساخت و آن سلطنت منقطع گردید و او مصمّم شد که در قلمرو آن دولت نماند و به آن خدمت برنگردد و اندیشه‌اش بر این استوار گشت که راه احتیاط و سبیل مطلوب او اینست که پنهان بماند و فرصتی طلبد تا از آن دیار دور گردد و من این خلوت و فراغت او را مغتنم‌شمرده و او را وادار به تمام کردن کتاب شفا کردم و او خود با جدّی وافر به تصنیف آن روی آورد و طبیعیّات و الهیّات را- به جز کتاب الحیوان و کتاب النّبات- در مدّت بیست روز به پایان رساند بدون اینکه به کتابی حاضر مراجعه کند و فقط بر طبع خود اعتماد کرده بود. او از منطق آغاز کرد و خطبه و آنچه را که به آن مربوط بود، نوشت.

سپس اعیان آن دولت بر پنهانی او خشم گرفتند و عزلت و جدائی او را ناخوش داشتند و گمان بردند که آهنگ مکیدت دارد و یا میل بر دشمنی را در سر می‌پروراند. برخی از خادمان خالص او کوشیدند او را در مهلکه‌ای بیفکنند تا از اموال او بر متاع دنیا دست یابند و جماعتی از شاگردان او- که سابقه احسان او به آنان اگر به یاد می‌آوردند باید مانع از آزردن او می‌شد- بدخواهان را بر محلّ اختفای او آگاه ساختند و سپس او گرفتار شد و به قلعه فردجان محبوس گردید و به مدّت چهار ماه در آنجا ماند تا آنکه اسباب آن ناحیه بر فیصله امر تقرّر یافت و منازعان آنجا را رها کردند و او آزاد گشت و در بازگشت به وزارت نامزد شد و او اعتذار جست و مهلت خواست سپس او را معذور داشتند. او در آنجا به منطق مشغول گشت و کتابهائی در اختیار او قرار گرفت و پا به پای آن کتب و بر روشی که قوم در آنها اتّخاذ کرده بودند آن را عرضه داشت و بر روشی سخن گفت که اقوال آنان را مورد انکار قرار دهد، از این روی منطق به طول انجامید و در اصفهان پایان یافت.

و امّا ریاضیّات را بر روش اختصار در زمان گذشته نوشته بود و سپس آن را به کتاب شفا افزود و کتاب الحیوان و النّبات را نیز تألیف کرد و از این کتاب‌ها فارغ گشت و در بیشتر کتاب الحیوان از کتاب ارسطوطالیس فیلسوف پیروی کرد و

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۶

اضافاتی را بر آن افزود و در این هنگام سنّ او به چهل رسیده بود» ۱۰.

ابن سینا خود در آغاز منطق شفا مقدّمه‌ای دارد که در آن ترتیب تألیف کتاب و روشی را که در آن بکار برده با مقایسه با روشی که در کتابهای دیگر خود منظور نموده بیان می‌دارد و چون این مقدّمه خود دارای فوائد علمی است و نیز مکمّل مقدّمه ابو عبید است؛ ترجمه فارسی آن نیز در این گفتار یاد می گردد:

«غرض ما در این کتاب، که امیدواریم روزگار مهلت ختم آن و توفیق خداوند نظم آن را برای ما میسّر گرداند، اینست که نتیجه اصولی را که در علوم فلسفی منسوب به قدما مورد تحقیق قرار داده‌ایم در آن بیاوریم. همان اصول که بر نظر مرتّب و محقّق پایه نهاده شده و با نیروی فهم بر ادراک حق استنباط گردیده و در رسیدن به آن زمانی دراز کوشش شده است، تا آنکه پایان آن بر جمله‌ای استوار گردیده که اکثر آراء بر آن متّفق و پرده‌های اهواء از آنها مهجور است.

در تدوین این کتاب نهایت کوشش خود را بکار بردم که بیشتر مباحث این صناعت را در آن بگنجانم، و در هر جائی به موارد شبهه اشاره کنم و آنها را به اندازه توانایی خود با آشکار نمودن حقیقت حلّ نمایم و همراه با اصول، فروع را یادآور شوم؛ مگر آنچه را که اطمینان داریم که تبصیر و تصویر آن بر مستبصران منکشف و متحقّق است، و یا آنچه را که از یاد من رفته و برای فکر من آشکار نگردیده است.

در اختصار الفاظ و دوری از تکرار نهایت جدّ و جهد را به کار بستم؛ مگر آنچه که از روی خطا و سهو واقع شده است و در نقض مکتب‌هائی که بطلان عقائدشان آشکار است و یا تقریر و تعریف اصول و قوانین ما را از اشتغال به آن مذاهب بی‌نیاز می کند، از تطویل و بسیار گویی اجتناب کردم و در کتابهای پیشینیان مطلب مهمّی یافت نمی‌شود که من آن را در این کتاب یاد نکرده باشم و اگر در جائی که عادت اثبات مطلبی در آنجا باید باشد آن مطلب یاد نگردیده در جائی دیگر که من آن را مناسب‌تر دانسته‌ام یافت می‌شود و آنچه را هم که فکر من آن را دریافته و نظر من آن را بدست آورده، خاصّه در علم طبیعت و ما بعد طبیعت و منطق، به

کتاب

---

(۱) مقدّمه ابو عبید جوزجانی، المدخل از منطق شفا، صص ۱ - ۴.

افزودم. عادت بر این جاری شده است که دانشمندان مطالبی را که ارتباط با منطق ندارد، بلکه جزء صناعت حکمت یعنی فلسفه اولی است، همراه با مبادی منطق ذکر کنند و من از این عمل خودداری جستم و زمان را بدان تباه نساختم و ذکر آن مطالب را برای جای خود به تأخیر انداختم.

سپس اندیشیدم که کتابی دیگر پس از این کتاب تألیف کنم و آن را کتاب اللّواحق بنامم که آن به آخر عمرم پایان پذیرد و به اندازه‌ای که هر سال تمام می‌شود مورّخ گردد و آن کتاب همچون شرحی برای این کتاب و تفریعی برای اصول آن و بسطی برای معانی موجز آن خواهد بود.

غیر از این دو کتاب، مرا کتابی دیگر است که من در آن فلسفه را بنا بر آنچه که در طبع است و رأی صریح آن را ایجاب می‌کند آوردم و در آن جانب شریکان این صناعت رعایت نشده و از مخالفت با آنان پرهیز نگردیده، آن گونه که در غیر آن کتاب پرهیز شده است و این کتاب همان کتاب است که من آن را فی الفلسفة المشرقیّة موسوم ساخته‌ام.

امّا این کتاب (الشّفاء) مطالب آن بیشتر بسط داده شده و جانب شریکان مشّائی بیشتر رعایت گردیده است و آنکه طالب حقّی است که در آن شائبه‌ای نباشد، بدان کتاب (فی الفلسفة المشرقیّة) روی آورد و آنکه طالب حقّی است که در آن رضایت‌مندی شریکان و بسط فراوان در آن باشد و نیز روشنگر چیزی باشد که اگر فهمیده گردد از کتاب دیگر بی‌نیاز می‌شود، باید به این کتاب (کتاب الشّفاء) بپردازد.

در افتتاح این کتاب از منطق آغاز کردم و کوشیدم که در آن ترتیب کتابهای صاحب منطق (ارسطو) را رعایت کنم و اسرار و لطائفی در آن وارد ساختم که در کتابهای موجود یافت نمی‌شد، پس از آن به علم طبیعی پرداختم و در این صناعت نتوانستم در بیشتر اشیاء به محاذات و پیروی تصانیف و تذاکیر پیشوا (ارسطو) گام بردارم، سپس به علم هندسه روی آوردم و کتاب اسطقسات اقلیدس را با لطائفی خاص مختصر کردم و شبهه‌های آن را گشودم و بر همین اکتفا کردم، و همزمان با آن به همان کیفیّت کتاب مجسطی در هیئت را مختصر کردم که با وجود اختصار بیان و تفهیمی را در برداشت و بعد از فراغت از آن اضافاتی را که دانشجو

واجب است برای تکمیل آن صناعت بداند و در آن احکام رصدیّه را با قوانین طبیعی مطابقت دهد به آن افزودم، پس از آن کتاب المدخل فی الحساب را به اختصار آوردم و سپس صناعت ریاضیّون را با علم موسیقی بر وجهی که برای خود آشکار بود با بحثی طویل و نظری دقیق به پایان رساندم و پس از آن کتاب را با علمی که به ما بعد الطّبیعه منسوب است با اقسام و وجوه آن ختم و در آن به گونه اجمال در علم اخلاق و سیاسات اشاره کردم تا اینکه در آن کتابی مفرد که جامع باشد، تألیف کنم.

و این کتاب با وجود خردی حجم دارای علم بسیار است و از متأمّل و متدبّر آن تقریباً چیزی از این صناعت فوت نمی گردد و دارای زیاداتی است که عادةً در کتابهای دیگر یافت نمی‌شود.» «۱» از کتاب اللّواحق که ابن سینا در مقدّمه خود یاد کرده اثری در دست نیست او در جاهای دیگر نیز اشاره به این کتاب کرده است؛ از جمله در پایان موسیقی شفا می گوید:

«و لنقتصر علی هذا المبلغ من علم الموسیقیّ و ستجد فی کتاب اللّواحق تفریعات و زیادات کثیرة ان شاء اللّه تعالی» «۲» و در آغاز کتابی که با نام منطق المشرقیّین چاپ شده، پس از ذکر کتاب شفا چنین گوید: «و سنعطیهم فی اللّواحق ما یصلح لهم زیادةً علی ما أخذوه و علی کلّ حال فالاستعانة باللّه وحده» «۳».

از کتاب الفلسفة المشرقیة او هم فقط قسمتی که درباره منطق است به نام منطق المشرقیین به دست ما رسیده و برخی از دانشمندان معتقدند که مراد ابن سینا از مشرقین علمای مشّائی بغداد هستند در برابر مغربیین که به شارحان ارسطوئی همچون اسکندر افرودیسی «۴» و ثامسطیوس «۵» و یحیی النحوی «۶» اطلاق

---

(۱) المدخل از منطق شفا، ص ۱۱.

(۲) جوامع علم الموسیقی، ص ۱۵۲.

(۳) منطق المشرقیین، ص ۴.

(۴) Alexander of Ophrodisias.

(۵) Thernistius.

(۶) John Philoponos.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۹

می‌شود «۱» و ابن سینا در کتاب الانصاف خود میان این دو گروه یعنی مشرقیین و مغربیین به انصاف و حکمیّت برخاسته و صد و بیست و هشت هزار مسأله را در آن کتاب ذکر کرده است. «۲» افکار فلسفی ابن سینا در شفا به وسیله شاگردان و شاگردان شاگردان او بسیار سریع منتشر شد. بهمنیار بن مرزبان شاگرد ابن سینا در تدوین کتاب التحصیل «۳» تحت تأثیر مستقیم استاد خود بود و شاگرد برجسته بهمنیار، ابو العباس لوکری، کتاب بیان الحقّ بضمان الصّدق «۴» را تألیف کرد و به وسیله او فلسفه مشّائی که مبتنی بر عقاید و آراء فارابی و ابن سینا بود در خراسان منتشر شد «۵».

با وجود اینکه غزّالی کتاب تهافت الفلاسفه را در ردّ بر عقاید و افکار فیلسوفان مشّائی نوشت و لبه تیز تیغ آن متوجّه دو شخصیّت بزرگ فلسفی، فارابی و ابن سینا بود. کمتر فیلسوف و متکلّمی را در حوزه علوم و تمدّن اسلامی می‌توان

---

(۱) مقدّمه عبد الرحمن بدوی بر ارسطو عند العرب، ص ۲۴.

(۲). المباحثات، ص ۳۷۵. برای آگاهی بیشتر از کلمه «مشرقیه»، رجوع شود به مقاله نالینو C. Nallino که به وسیله عبد الرّحمن بدوی ترجمه و تحت عنوان: «محاولة المسلمین ایجاد فلسفه المشرقیة» در کتاب «التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیّة» (قاهره، ۱۹۴۶ م) ص ۲۹۳ - ۲۴۵ چاپ شده است و هم چنین تحقیق مفید و ممتّع دکتر یحیی مهدوی که در فهرست خود ذیل الحکمة المشرقیة ص ۷۸ - ۸۰ درآورده‌اند.

(۳). این کتاب به وسیله مرحوم مرتضی مطهّری تصحیح و در سال ۱۳۴۹ ه ش. به وسیله دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، چاپ شد و ترجمه فارسی آن تحت عنوان «جام جهان نمای» به وسیله استاد عبد اللّه نورانی تصحیح و در سال ۱۳۶۱ ه ش. به وسیله مؤسّسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل شعبه تهران به چاپ رسید.

(۴). از کتاب بیان الحق لوکری نسخه‌ای کامل به شماره ۱۰۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است و قسمت مدخل از منطق آن به اهتمام دکتر ابراهیم دیباجی تصحیح و با مقدّمه‌ای مبسوط و مفید به وسیله انتشارات امیر کبیر در سال ۱۳۶۴ ه ش. چاپ شده است و بخش علم الهی به اهتمام همین مصحّح در سال ۱۳۷۳ به وسیله مؤسّسه بین المللی اندیشه و تمدّن اسلامی مالزی چاپ شده است.

(۵). نزهة الارواح، ج ۲، ص ۵۰.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۱۰

یافت که تحت تأثیر ابن سینا قرار نگرفته باشد، از شهرستانی و فخر رازی و نصیر الدّین طوسی گرفته تا نسفی و ایجی و تفتازانی. در آثار همه اینها ردّ پای ابن سینا و فلسفه سینوی به نحو آشکار مشاهده می‌شود. شهرت شفای ابن سینا بسیار زود از دامنه حوزه‌های علمی شرق تجاوز کرد و در مدارس مغرب زمین گسترش یافت. هنوز یک قرن از وفات ابن سینا نگذشته بود که ترجمه‌های پاره‌ای از شفای او آغاز شد و به سرعت در عاصمه‌های بزرگ اروپایی راه یافت و این نفوذ چنان بود که در اوائل قرن سیزدهم، مکتب «سینوی لاتینی» در برابر «ابن رشد لاتینی» کاملاً چهره خود را نمایان ساخت و بزرگانی همچون روجر بیکن «۱» و البرت کبیر «۲» به آثار علمی ابن سینا توجه خاصّی مبذول داشتند و بزرگانی دیگر همچون گیوم دوورنی «۳» و توماس اکویناس «۴» از ترس نفوذ او در صدد معارضه و ردّ و نقض او برآمدند و این نشان‌دهنده اثر عمیق ابن سینا در حرکت فکری گسترده دانشمندان دین و فلسفه در زمانی است که فلسفه مدرسه‌ای (اسکولاستیک) در اوج ترقّی و تعالی خود بوده است.

مسائلی که ابن سینا در الهیّات شفا درباره ذات و صفات واجب الوجود و کیفیت صدور عالم از او و رابطه خالق با مخلوق و همچنین نحوه توفیق میان عقل و نقل بیان داشته از مهمترین موضوعاتی بوده است که استادان دانشکده الهیات پاریس را مدّتها به خود مشغول داشته است «۵». علی رغم توجه شدید اروپائیان به

---

(۱) Rojer Bacon.

(۲) Albert le grand.

(۳) Guillaume d ' Auvergne.

(۴) Saint Thomas d'Aquin.

(۵) مقدّمه کتاب الشفاء، المنطق، المدخل، صص ۳۱- ۳۵. کتاب الشفاء در لاتینی به اشتباه liber sufficientiae خوانده شده. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقاله دالورنی.. خ تحت عنوان: یادداشتهایی درباره ترجمه‌های آثار ابن سینا در قرون وسطی در مجلّه اسناد تاریخ اندیشه و ادب قرون وسطی [AHD] به نقل از کتاب ارسطو و اسلام تألیف پیترز F. E. Peters) دانشگاه-

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۱۱

آثار فلسفی ابن سینا و بحث و فحص در مطالب آن، در عالم اسلام خاصّه در حوزه‌های علمی اهل تسنّن موج شدیدی بر علیه او برخاست، تا بجایی که سنّت فلسفی او را شومی روزگار محسوب داشتند «۱» و شفای او را شقا «۲» و خوانندگان آن را بیمار خواندند «۳» و کذب ابن سینا را حتّی در دم واپسین یاد کردند «۴» و کتاب شفا را در ملأ عام سوزاندند «۵» و وقاحت را تا جایی رساندند که ابن سینا را از جمله مخانیث دهریّه خواندند «۶» و این در حالی است که در حوزه‌های علمی تشیع از او با جلالت و بزرگی یاد می کردند. میر داماد استرآبادی او را رئیس فلاسفة الإسلام «۷»

- نیویوک ۱۹۴۸ م.)، ص ۱۰۵ و همچنین مقاله آقای دکتر یحیی مهدوی تحت عنوان: «از هزاره‌ای به هزاره دیگر» که در مجلّه آینده سال هشتم شماره ۵، ۱۳۶۱ ه. ش. ص ۳۰۲- ۳۸۶ چاپ شده است.

(۱) ابیات زیر ناظر به همین معنی است:

قد ظهرت فی عصرنا فرقةظهورها شوم علی العصر

لا تقتدی فی الدّین الا بماسنّ ابن سینا و ابو نصر المقری، ج ۱، ص ۷۱۶، به نقل از التراث الیونانیة، ص ۱۵۳

(۲) شهاب الدّین ابو حفص محمّد بن عمر سهروردی متوفّی ۶۳۳ به ترغیب الناصر الدّین اللّه خلیفه عبّاسی، در پی آن شد تا شفای ابن سینا را شقا بنماید. ترجمه رشف النّصائح الایمانیة فی کشف الفضائح الیونانیة، ص ۸۲

(۳) ابیات زیر ناظر به این معنی است:

قطعنا الاخوة من معشربهم مرض من کتاب الشفاء

و ماتوا علی دین رسطالس و متنا علی مذهب المصطفی صون المنطق و الکلام عن المنطق و الکلام، ص ۵.

(۴) ابن نجاء الاربلی آخرین سخنی که هنگام مرگ گفت این بود: «صدق الله العظیم و کذب ابن سینا» بغیة الوعاة، ص ۲۲۶

(۵) الکامل فی التاریخ، ذیل حوادث سال ۵۵۵.

(۶) رشف النصائح الایمانیة فی کشف الفضائح الیونانیة، ص ۲۵.

(۷) قبسات، ص ۴۸۷.

و رئیس المشّائیة من فلاسفة الاسلام «۱» می‌خواند و به شریک بودن با او در ریاست افتخار می کند «۲» و صدر الدّین شیرازی او را شیخ الفلاسفة می‌خواند «۳» و از شفای او و تحصیل شاگرد او، بهمنیار بن مرزبان، به عنوان کتب اهل فن استناد می‌جوید. «۴» مهم‌ترین بخش کتاب الشّفاء بخش الهیّات است. در کتب فلسفه اسلامی از الهیّات تعبیر به علم ما بعد الطبیعة و فلسفه اولی و علم الهی شده است. وجه تسمیه به الهیّات آن است که ثمره و نتیجه این علم شناخت خداوند و فرشتگان اوست و ما بعد الطّبیعه از آن جهت است که در معرفت، پس از شناخت طبیعیّات محسوسه قرار می گیرد و هر چند که در وجود قبل از طبیعت است و این علم فلسفه اولی است برای آنکه معرفت مبادی اولیّه و صفات عامّه و کلیّه‌ای که وسایل شناخت آن مبادی هستند از این علم به دست می‌آید. «۵» علم الهی نیز تعبیر دیگری از الهیّات است. در هر حال به هر اسمی که خوانده شود این قسم از شریف‌ترین اجزاء فلسفه به شمار می‌آید و فیلسوفان اسلامی از یعقوب بن اسحاق کندی گرفته تا صدر الدین شیرازی و بالاخره حاج ملا هادی سبزواری درباره فضیلت و شرافت این علم سخن گفته‌اند.

کندی می گوید که شریف‌ترین و عالی‌ترین قسم فلسفه همان فلسفه اولی است که به وسیله آن شناخت خدا که علّت هر حقّی است حاصل می‌شود؛ از همین جهت فیلسوف اتمّ و اشرف آن کسی است که احاطه به این علم اشرف داشته باشد، زیرا علم به علّت اشرف از علم به معلول است. «۶» صدر الدین شیرازی درباره الهیّات گوید که آن برترین علم به برترین معلوم

---

(۱) السبع الشداد، ص ۸.

(۲) میر داماد با تعبیرات: الشریک الریاسی، الشریک الرئیس و الشریک فی الرئاسة از او یاد کرده است.

قبسات، ص ۴۸۷.

(۳) مفاتیح الغیب، ص ۵۰۷.

(۴) الاسفار العقلیّة، ج ۲، ص ۳۳۷.

(۵) المعتبر، ج ۳، ص ۳.

(۶) کتاب الکندی فی الفلسفة الاولی، ص ۹۸.

است، برتری این علم بدان جهت است که یقینی است و تقلید را در آن- همچون سایر علوم- راه نیست و برتری معلوم آن از این روی است که معلوم آن حق تعالی و صفات فرشتگان مقرّب و بندگان مرسل و قضا و قدر و کتب و لوح و قلم اوست در حالی که معلوم در سایر علوم اعراض و کمیّات و کیفیّات و استحالات و مانند آن است «۱» و در جائی دیگر می گوید که این علم آزاد است و نیازمند و متعلّق به غیر خود نیست و سایر علوم به منزله بندگان و خادمان این علم‌اند زیرا موضوعات علوم دیگر در این علم به

اثبات می‌رسد و همه دانشمندان از آن جهت که دانشمنداند خانواده و خادم علم الهی‌اند زیرا که در اخذ مبادی علوم و کسب ارزاق معنوی خود بدو نیازمند هستند. «۲» حاج ملا هادی سبزواری درباره آن می گوید: «سیّما العلم الالهی الّذی له الرئاسة الکبری علی جمیع العلوم و مثله کمثل القمر البازغ فی النّجوم» «۳» اهمیت علم الالهی یا الهیّات و استواری و اتقان این قسمت از کتاب شفای ابن سینا موجب شد که این کتاب مورد توجّه دانشمندان قرار گیرد و شروح و حواشی و تعلیقات فراوانی بر آن نوشته شود که از میان مهمترین آنها می‌توان از آثار زیر نام برد:

۱- ابن رشد کتابی به نام فی الفحص عن مسائل وقعت فی العلم الالهی فی کتاب الشّفاء لابن سینا نوشته است.

۲- علامه حلّی کتابی به نام کشف الخفاء فی شرح الشفاء تألیف کرده است.

۳- غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی کتابی بنام معلقات الهیّات الشفاء به رشته تحریر درآورده است.

۴- سیّد احمد علوی عاملی، شاگرد و داماد میر داماد، کتابی تحت عنوان مفتاح الشفاء و العروة الوثقی فی شرح الهیات کتاب الشفاء نگاشته است.

۵- صدر الدین شیرازی چنانکه یاد شد تعلیقاتی بر الهیّات شفا دارد که همراه با

---

(۱) تعلیقه بر الهیّات شفا، ص ۴.

(۲) پیشین، ص ۵.

(۳) شرح غرر الفرائد یا شرح منظومه حکمت، ص ۳۶.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۱۴

شفا به صورت چاپ سنگی طبع شده است. «۱» ۶- ملّا مهدی نراقی نیز شرح الالهیّات من کتاب الشفاء را به رشته تحریر در آورده است. «۲» این قسمت یعنی بخش الهیّات شفا مورد توجّه اروپائیان قرار گرفته است که آنان به صورت‌های گوناگون از آن بهره‌برداری کرده‌اند.

متن عربی و ترجمه فرانسوی بخش روانشناسی (کتاب النفس) شفا را، یان‌باکوش در دو جلد، در ۱۹۵۶ م در پراگ و متن عربی آن را فضل الرحمن در آکسفورد (انگلستان) منتشر کرده است. ترجمه قدیمی لاتینی آن نیز برای نخستین بار در ۱۵۰۸ م در ونیز ایتالیا و چاپ انتقادی جدید آن ترجمه به کوشش سیمون فانریت در دو جلد زیر عنوان «ابن سینای لاتینی، کتاب درباره روان» در لوون سویس در سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۷۲ م همراه مقدمه‌ای درباره نظریات روانشناسی ابن سینا از ج. وربکه منتشر شده است. چاپ انتقادی جدید ترجمه لاتینی «الهیات» شفا نیز به کوشش سیمون فانریت، با مقدمه‌ای از وربکه در دو جلد (ج ۱، مقاله ۴- ۱ و ج ۲، مقاله ۱۰- ۵ را در بر می گیرد) در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۸۰ م در لوون سویس انتشار یافته است. «۳» امّا کتاب قانون در علم پزشکی که می‌توان گفت که آن از مهم‌ترین آثار ابن سینا و بزرگترین هدیه او به علم و تمدّن بشری به شمار می‌آید. این کتاب که از نظر اشتمال آن بر بیماری‌های گوناگون و کیفیّت درمان آنها یک دائرة المعارف بزرگ علم پزشکی محسوب می‌شود بیش از هر کتاب دیگر مورد توجّه اهل علم به ویژه پزشکان قرار گرفته و شروح و تعلیقات متعدّد بر آن نوشته شده و ترجمه‌های

---

(۱) برای آگاهی بیشتر از شروح و حواشی در ترجمه و تلخیص شفا رجوع شود به فهرست نسخه‌های خطّی مصنفات ابن سینا از دکتر یحیی مهدوی صفحه ۱۷۲- ۱۷۴ و مقدّمه کتاب النجاة من الغرق فی بحر الضلالات ابن سینا (تهران ۱۳۶۴ ه. ش) از محمّد تقی دانش‌پژوه، صفحه ۷۵ به بعد.

(۲) این کتاب به کوشش نگارنده (مهدی محقّق) از روی نسخه به خطّ مؤلّف تصحیح و در سال ۱۳۶۵ ه ش به وسیله مؤسسه

مطالعات اسلامی چاپ و نشر شده است.

(۳) دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶.

گوناگون از آن صورت گرفته است. پیش از ابن سینا در یونان می‌توانیم از بقراط و جالینوس و در جهان اسلام از علی بن ربّن طبری صاحب کتاب فردوس الحکمه و محمّد بن زکریای رازی صاحب الحاوی و المنصوری و علی بن عباس اهوازی صاحب کامل الصّناعة الطبیة به عنوان بزرگترین پزشکان نام ببریم؛ ولی ابن سینا در قانون همه ممیزات علمی آنان را مورد توجه داشته و پس از او شاید بتوان فقط از کتاب فارسی ذخیره خوارزمشاهی نام برد که جنبه دائرة المعارفی داشته و بیماری‌های انسانی را از فرق تا قدم بیان کرده و برای درمان آنها انواع روش معالجه را از خوردنی و نوشیدنی و وارد کردنی و مالیدنی معرفی کرده است. در مقایسه ابن سینا با حکیمان پیش از خود جمله‌ای نزد پزشکان معروف است که در پشت جلد یکی از نسخه‌های ارجوزه طبّیه ابن سینا دیده می‌شود:

«پزشکی معدوم بود. بقراط آن را از عدم به وجود آورد و سپس مرده بود، جالینوس آن را زنده کرد و بعد از آن کور شد و حنین بن اسحاق آن را بینا کرد و بعد از آن در شهرها متفرق گردید و محمد بن زکریای رازی آن را جمع‌آوری نمود».

علّامه قطب الدین شیرازی گفته است: و باید گفته شود که: «پزشکی ناقص بود و ابن سینا آن را کامل ساخت». «۱» دوستان گرامی ما که خود پزشک بودند و به تاریخ پزشکی می‌پرداختند. از جمله مرحوم دکتر محمود نجم‌آبادی در تاریخ طب ایران و دکتر حسن تاج بخش در تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران هر یک به سهم خود به تحلیل محتوایی کتاب قانون پرداخته و ممیزات و نوآوری آن را به تفصیل بیان داشته‌اند که کوشش آنان مأجور باد. دانشمندان غربی همچون ادوارد براون و الگودواولمان و دیتریش نیز فصلی از کتاب‌های خود را که در تاریخ طب اسلامی نگاشته‌اند؛ اختصاص به ابن سینا و بیان برجستگی‌های علمی کتاب قانون داده‌اند.

کتاب قانون در قرن دوازدهم میلادی به وسیله جرارد کرمونانی به فرمان اسقف اعظم تولدو (طلیطله) به زبان لاتین ترجمه شد و در سال ۱۴۸۶ در ونیز ایتالیا برای نخستین بار و سپس در رم در سال ۱۵۹۳ چاپ شد و در دست دانشمندان

---

(۱) مقدّمه شرح ارجوزه طبّیه ابن سینا، ص ۷.

اروپایی قرار گرفت و به زودی جزو کتاب‌های درسی در دانشگاه‌های سن لوی و مونپولیه فرانسه و لایپزیک و توبینگن آلمان و لوون بلژیک برای چند قرن در دست استادان و دانشجویان پزشکی می گشت.

ترجمه روسی کتاب در طی سال‌های ۱۹۵۴- ۱۹۶۰ م در تاشکند چاپ و منتشر گشت و ترجمه فارسی آن که به وسیله مرحوم عبد الرحمن شرفکندی صورت گرفت، به وسیله انتشارات سروش در هفت مجلّد در سال ۱۳۶۳ چاپ و در دسترس اهل علم قرار گرفت.

متن عربی کتاب قانون در سال ۱۲۹۵ ه ق. در تهران و در سال ۱۲۹۴ ه ق. در مطبعه بولاق مصر و در سال ۱۳۲۴ ه ق در چاپخانه نامی در لکنهو هند چاپ شد.

مرحوم حکیم عبد الحمید مؤسّس و رئیس دانشگاه همدرد و رئیس مؤسسه تاریخ طب و پژوهشهای طبی در سال ۱۹۸۱ قانون را در پنج مجلّد منتشر ساخت و در آن نسخه‌ای را که در کتابخانه ایاصوفیه موجود است و در سال ۶۱۸ هجری از روی نسخه‌ای به خط مؤلّف نوشته شده، اصل قرار داد و با چهار نسخه چاپی موجود مقابله کرد و این بهترین چاپ قانون به شمار می‌آید، هر چند که

پس از آن در سال ۱۴۰۸/ ۱۹۸۷ چاپی در چهار مجلد به وسیله مؤسسه عزّ الدین در بیروت منتشر شد که مزیّت آن به این است که جلد چهارم اختصاص به فهرست‌های گوناگون نام داروهای مفرد و مرکب و نام پزشکان و اوزان و مکاییل و نباتات و حیوانات و واژه‌های یونانی و فارسی دارد.

نظامی عروضی در مقاله طب از چهار مقاله پس از آنکه پزشک را به خواندن کتاب‌هایی همچون فصول بقراط و مسائل حنین بن اسحاق و مرشد محمد بن زکریای رازی و هدایة المتعلمین اخوینی بخاری و اغراض الطّبیه سید اسماعیل جرجانی توصیه می کند در پایان از قانون یاد می کند و درباره آن چنین گوید:

«و اگر خواهد که ازین همه مستغنی باشد به قانون کفایت کند. سیّد کونین و پیشوای ثقلین می‌فرماید: «کلّ الصّید فی جوف الفراء» همه شکارها در شکم گور خر است این همه که گفتم در قانون یافته شود با بسیاری از زوائد و هر که را مجلّد اوّل از قانون معلوم باشد از اصول علم طبّ و کلّیات او هیچ بر او پوشیده نماند؛

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۱۷

زیرا که اگر بقراط و جالینوس زنده شوند روا بود که پیش این کتاب سجده کنند و عجبی شنیدم که یکی درین کتاب بر بو علی اعتراض کرد و از آن معترضات کتابی ساخت و اصلاح قانون نام کرد. گوئی در هر دو می‌نگرم که مصنّف چه معتوه مردی باشد و مصنّف چه مکروه کتابی. چرا کسی را بر بزرگی اعتراض باید کرد که تصنیفی از آن او به دست گیرد، مسأله نخستین بر او مشکل باشد». (۱) بخش داروهای مفرد از کتاب قانون بیش از بخش‌های دیگر مورد توجّه و عنایت دانشمندان بوده است و به صورت‌های مختلف نام آن داروها استخراج و با تعاریف هر یک از آنها به صورت مستقل چاپ شده است. از جمله:

۱- قاموس القانون فی الطّبّ لابن سینا در این کتاب نام داروهای مفرد به صورت الفبائی همراه با معادل انگلیسی آنها آورده شده است. این کوشش که به وسیله اداره تاریخ طب و تحقیق طبّی در دهلی نو صورت گرفته، در سال ۱۳۸۷/ ۱۹۶۷ به وسیله دائرة المعارف العثمانیه در حیدرآباد دکن چاپ شده است.

۲- کتاب الادویة المفردة و النباتات در این کتاب داروهای گیاهی از روی چاپ قانون که در رم در سال ۱۵۹۳ میلادی صورت گرفته استخراج و مورد شرح و تفصیل قرار گرفته و در بیروت در سال ۱۴۰۳/ ۱۹۸۳ به وسیله مکتبة دار المعارف چاپ شده است.

۳- الادویة المفردة فی کتاب القانون فی الطّبّ این کتاب که به وسیله دانشمندی گمنام به نام سلیمان بن احمد تدوین شده و نسخه‌ای خطی از آن به شماره ۱۹۲ در دانشگاه بغداد موجود بوده به وسیله مهنّد عبد الامیر الاعسم با اصل کتاب القانون تطبیق داده شده و در سال ۱۴۰۴/ ۱۹۸۴ به وسیله دار الاندلس در بیروت چاپ شده است.

---

(۱) چهار مقاله نظامی عروضی، ص ۷۱.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۱۸

اهمیّت و ارزش قانون بدان پایه بوده که دانشمندان بسیار آن را مورد شرح و تفسیر قرار دادند و مدرّسان آن کتاب به شروح و تفاسیر آن مراجعه می کردند و برای نشان دادن اهمیّت قانون کافی است به آنچه که قطب الدّین شیرازی در کتاب شرح کلیات قانون خود (التحفة السّعدیة) آورده، مراجعه نمائیم تا ببینیم تا چه اندازه در قرن هفتم این کتاب از نظر علما و دانشمندان و اطبّا مهم بوده است. قطب الدّین در آغاز کتاب آشنایی خود را با طبّ و کتاب قانون چنین بیان می کند:

«من از خاندانی بودم که به صناعت پزشکی مشهور بودند و آنان با دم عیسایی و دست موسایی خود به علاج مردم و اصلاح مزاج آنان می‌پرداختند. در آغاز جوانی، به تحصیل این فن و فراگیری مجمل و مفصّل آن شایق شدم؛ شب بیداری را بر خود واجب و راحتی و خواب را بر خود حرام ساختم تا آنکه کتاب‌های مختصر در پزشکی را فرا گرفتم و درمان‌های متداول را مشاهده کردم و

در همه مطالبی که به پزشکی وابسته است، ممارست نمودم و همه این کوشش‌ها تحت ارشاد و راهنمایی پدرم، امام همام ضیاء الدّین مسعود بن مصلح کازرونی بود که در این فن به اجماع اقران، بقراط زمان و جالینوس اوان خود بود. وقتی من در پزشکی به حدس صائب و نظر ثاقب در درمان بیماران مشهور شدم، پس از وفات پدرم- خدایش رحمت کناد- در مقام پزشک و چشم پزشک، در بیمارستان مظفری شیراز به خدمت پذیرفته شدم؛ در حالی که بیش از چهارده سال از عمر من نمی گذشت و مدت بیست سال به همان سمت باقی ماندم و برای آنکه به غایت قصوی و درجه علیا در این فن برسم به خواندن کتاب کلیات قانون ابن سینا نزد عم خود، سلطان حکیمان و پیشوای فاضلان کمال الدین ابو الخیر بن مصلح کازرونی، پرداختم و سپس، آن را نزد شمس الدین محمد بن احمد حکیم کیشی و شیخ شرف الدین زکی بوشکانی که هر دو مشهور به مهارت در تدریس این کتاب بودند، ادامه دادم. از آن جا که این کتاب از دشوارترین کتاب‌هایی است که در

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۱۹

این فن نگاشته شده است و مشتمل بر لطایف حکمی و دقایق علمی و نکته‌های غریب و اسرار عجیب است، هیچ یک از مدرسان آن گونه که باید از عهده تدریس و تفهیم کتاب بر نمی‌آمدند و شرح‌هایی هم که بر کتاب نوشته شده بودند، وافی و کافی برای رسیدن به مقصود نبودند؛ زیرا، شرح امام علامه فخر الدین محمد بن عمر رازی فقط جرح بعض بود، نه شرح کل و کسانی هم که از او پیروی کرده و بر کتاب شرح نوشته بودند، همچون امام قطب الدین ابراهیم مصری و افضل الدین محمّد بن نامور خونجی و ربیع الدین عبد العزیز بن عبد الواحد جیلی و نجم الدین ابو بکر بن محمد نخجوانی، بر آنچه فخر الدین گفته بود، چیزی نیفزوده بودند تا اینکه به جانب شهر دانش و کعبه حکمت و حضرت علیه بهیه قدسیه و درگاه سنیه زکیه فیلسوف استادی نصیری (خواجه نصیر الدین طوسی) روی آوردم که او برخی از دشواریها را گشود و برخی دیگر، باز برجای ماند؛ زیرا، احاطه به قواعد حکمت در شناخت این کتاب کافی نیست، بلکه شخص باید ممارست در قانون علاج در تعدیل مزاج داشته باشد. سپس، برای هدف خود، به خراسان و از آنجا به عراق عجم و عراق عرب و سپس به بلاد روم مسافرت کردم و با حکیمان این شهرها و پزشکان این بلاد بحثها و گفتگوها درباره دشواری‌های کتاب داشتم و آنچه را آنان می‌دانستند فرا گرفتم؛ هر چند که در بلاد روم نادانسته‌های کتاب بیش از دانسته‌ها بود. ناچار، دست کمک به سلطان مصر، ملک منصور قلاوون دراز کردم و در سال ۶۸۱ نامه‌ای به او نوشتم که در این باره مرا مدد رساند. در نتیجه، به سه شرح کامل از کلیات قانون دست یافتم که نخستین، از فیلسوف محقق علاء الدین ابو الحسن علی بن ابی الحزم قرشی معروف به ابن نفیس و دومین، از طبیب کامل یعقوب بن اسحاق سامری متطبّب و سومی، از طبیب حاذق ابو الفرج یعقوب بن اسحاق متطبّب مسیحی، معروف به ابن قف بود و نیز، به کتاب‌هایی دیگر مربوط به قانون برخوردم، از جمله: پاسخ‌های سامری به ایرادهای طبیب

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۲۰

فاضل نجم الدین ابن المفتاح بر برخی از مواضع کتاب و نیز، تنقیح القانون هبة اللّه ابن جمیع یهودی مصری که ردّ بر شیخ است و برخی از حواشی عراقیه که امین الدوله ابن تلمیذ بر حواشی کتاب قانون نوشته است و نیز، کتاب امام عبد اللطیف بن یوسف بغدادی که گفتار ابن جمیع را در تنقیح القانون رد کرده است.

هنگامی که این شروح را بررسی و مطالعه کردم، حل بقیه کتاب بر من آسان شد، چنان که موضع اشکال و محلّ قیل و قال باقی نماند و اطمینان یافتم که منابعی را که گرد آورده‌ام، نزد کسی دیگر در عالم یافت نمی‌شود. لذا تصمیم گرفتم که شرحی بر کتاب بنویسم که دشواری‌های کتاب را حل کند و نقاب از چهره معانی آن بگشاید و اعتراضات شارحان را پاسخ گوید و در این شرح، لفظ متن را با شرح ممزوج ساختم تا آنکه اصل کتاب از زواید و اضافات ممتاز باشد و گذشته از خلاصه شروحی که یاد شد، از اختیارات حاوی رازی که ابن تلمیذ گردآورده است و بستان الاطباء ابن مطران و فصول طبیه که از مجلس شیخ استفاده شده است و

ثمار المسائل الطبّيّة ابو الفرج عبد اللّه بن طيّب و اجوبة للمسائل که ابن بطلان در دعوة الاطباء آورده است و همچنین، از قراضه طبیعیات و نوادر المسائل و کتب جالینوس در تشریح و شرح ابن ابی صادق نیشابوری بر منافع الاعضاء جالینوس و خلق الانسان ابو سهل مسیحی استفاده کردم و این کتاب را نزهة الحکماء و روضة الاطباء نامیدم، که موسوم به التحفة السّعدیة است تا با این اسم، تیمّن و با این رسم تفأل جسته باشم.» چنانکه می‌دانیم ابن سینا تحریر کتاب قانون را در جرجان آغاز کرده و پاره‌ای از آن را در ری و پایان آن را در همدان انجام داده و تا مدتی مورد شناسایی و ارزیابی قرار نگرفته و بعد از نیم قرن از تألیف، به بغداد رسیده و نیم قرن دیگر بر آن گذشته تا به قرطبه در دسترس اهل علم قرار گرفته است. ابن سینا خود در اندیشه این بوده که شرحی بر کتاب بنویسد ولی اشتغالات فراوان و مرگ

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۲۱

زود هنگام او مانع از تحقّق این خواست او شد و یکی از شاگردان او محمد بن یوسف ایلاقی بخشی از کلیات قانون را مختصر کرده و آن را به نام الفصول الایلاقیة موسوم ساخته است. پس از آنکه برخی از دانشمندان همچون ابن تلمیذ متوفّی ۵۶۰ کتاب قانون را کتاب درسی قرار دادند توجّه دانشمندان به آن جلب شد و شروح و حواشی و تلاخیصی بر کتاب نگاشته گردید که گذشته از آنچه که قطب الدّین شیرازی در آغاز شرح کلیات قانون یاد کرده، می‌توانیم از کتاب‌های زیر نام ببریم:

۱- حواشی بر کتاب قانون از ابو جعفر عمر بن علی بن البذوخ مغربی متوفی ۵۷۵.

۲- مختصر کتاب القانون از ابو نصر سعید بن ابی الخیر مسیحی متوفی ۵۸۹ که آن را الاقتضاب نامیده است.

۳- تعالیق کتاب القانون کمال الدین مظفر بن ناصر الحمصی متوفی ۶۱۵.

۴- شرح الکلیات من کتاب القانون قطب الدین مصری ابراهیم بن محمد سلمی متوفی ۶۱۸.

۵- اختصار الکلیات من کتاب القانون رفیع الدین ابو حامد عبد العزیز الجیلی متوفی ۶۴۱.

۶- شرح الکلیات من کتاب القانون ابن القف کرکی متوفی ۶۸۵. «۱» مهمترین شرح‌های قانون همان بوده که قطب الدّین شیرازی در دسترس داشته و آن عبارت بود از شرح ابن جمیع متوفی ۵۹۴ و فخر رازی متوفی ۶۰۶ و سامری متوفی ۶۸۱ و ابن نفیس متوفی ۶۸۷.

در شبه قاره هند و پاکستان کتاب قانون مورد پذیرش پزشکان و داروشناسان قرار گرفت و شروح و حواشی و تعلیقاتی بر آن نگاشته گردید که پروفسور ظلّ الرّحمن همه آنها را در طی کتابی که ترجمه فارسی آن در کنگره همدان به

---

(۱) مختصر تاریخ الطّبّ العربی، ج ۱، ص ۵۵۹.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۲۲

وسیله انجمن آثار و مفاخر فرهنگی عرضه می گردد، یاد کرده است.

از مهمترین شرح‌هایی که در شبه قاره هندوستان مورد توجه و عنایت قرار گرفته، شرح کلیات قانون محمد بن محمود آملی است که همراه با شرح حکیم علی گیلانی که جزء اول آن به صورت سنگی به وسیله چاپخانه کاشی رام در لاهور چاپ شده است. مؤلف کتاب در آغاز اشاره به اهمیّت کتاب قانون می کند و پس از یاد کردن از شرح‌های امام فخر رازی و افضل الدین خونجی و ابن نفیس قرشی، شرح قطب الدّین شیرازی را بدین گونه توصیف می‌نماید: «اجتمع عنده ممّا یتعلّق بکلّ الکتاب ما لم یجتمع عند أحد من الأصحاب، و اشتغل ببسطه و حلّه و سعی فی استخراج لبّه من قشره. و الحقّ انّه- رحمه اللّه- قیّد ما کان مرسلا و فصّل ما کان مجملا. و حلّ ما وجده ملغزا و بسط ما ظنّه موجزا و بالغ فی ردّ الاعتراضات و سدّ أبواب المعارضات» از ابن سینا کتاب‌های فراوانی در پزشکی باقی مانده که برای آشنایی و دسترسی به آنها چنانکه پیش از این یاد شد می‌توان از فهرست قنواتی و یحیی

مهدوی استمداد جست؛ ولی مناسب است که از ارجوزه ابن سینا در طبّ یاد کرد که او در آن از ذوق شعری خود کمک گرفته و مسائل پزشکی را برای سهولت یادگیری متعلّمان و دانشجویان به سلک نظم درآورده است.

ابن سینا برای آنکه نشاطی برای دانشجویان پزشکی به وجود آورد و حفظ مطالب آن را بر آنان آسان گرداند، همه ابواب پزشکی را به نظم درآورد. این منظومه که مشتمل بر ۱۳۲۶ بیت است در بحر رجز سروده شده و از همین جهت به نام الأرجوزة فی الطّبّ خوانده شده است. این کتاب که ابن رشد اندلسی آن را با عبارت: «المیتر للحفظ و المنشّط للنّفس» توصیف می کند مورد توجه دانشمندان شرق و غرب قرار گرفت؛ چنانکه ترجمه لاتینی آن شش بار طی سال‌های ۱۵۲۲ تا ۱۶۴۹ در شهرهای مهم اروپا و متن عربی در سال ۱۸۲۹ در

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۲۳

کلکته و در سال ۱۸۴۵ در لکنهو چاپ و منتشر گردید. بهترین چاپ ارجوزه چاپی است که در آن متن عربی همراه با ترجمه لاتین قرن سیزدهم و ترجمه فرانسه در سال ۱۹۵۶ در پاریس چاپ شده است. این چاپ به کوشش مرکز ملّی تحقیقات عالی فرانسه C.N.R.S. و حکومت الجزایر منتشر گردیده است. ابن سینا در تعریف و تقسیم طب، کتاب خود را چنین آغاز می کند:

الطّبّ حفظ صحّة برء مرض‌من سبب فی بدن عنه عرض

قسمته الأولی لعلم و عمل‌و العلم فی ثلاثة قد اکتمل (پزشکی عبارتست از نگه‌داری تندرستی و بهبود بخشیدن بیماری که از سبب و عرضی بر بدن وارد آمده. تقسیم آغازین آن به علمی و عملی بر می گردد و علم آن در سه بخش کامل می‌شود.) او در این ارجوزه مانند سایر کتاب‌های پزشکی اسلامی پس از تقسیم پزشکی به نظری و عملی به ذکر طبیعیات، یعنی ارکان و مزاج‌ها و اخلاط و اعضا و قوی و ارواح و افعال می‌پردازد و از عناصر ضروری برای حفظ تندرستی یعنی هوا و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و حرکت و سکون و خواب و بیداری و استفراغ و احتقان بحث می کند و انواع بیماری‌ها و داروها و درمان آن‌ها را بیان می‌نماید.

در اهمیّت ارجوزه ابن سینا همین بس که ابن رشد فیلسوف و پزشک اندلسی متوفی ۵۹۵ هجری آن را، شرح کرده و این شرح در سال ۱۲۸۴ میلادی به وسیله یکی از استادان دانشکده پزشکی مونپولیه فرانسه به زبان لاتین ترجمه شده است. متن عربی شرح ابن رشد در سال ۱۴۱۷ ه. ق./ ۱۹۹۶ م. به وسیله دانشگاه قطر چاپ و منتشر شده است. پس از ابن رشد حدود نه شرح دیگر بر ارجوزه ابن سینا نگاشته گردید که در مقدّمه شرح ابن رشد نام نویسندگان آنها یاد شده است.

گذشته از این ارجوزه معروف، ارجوزه‌های دیگری نیز به ابن سینا نسبت داده شده؛ از جمله: ارجوزه در تشریح، ارجوزه در مجرّبات طبّی، ارجوزه در فصول

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۲۴

چهارگانه، ارجوزه در وصیّت‌های پزشکی که تفصیل این ارجوزه‌ها در کتاب مؤلّفات ابن سینا به وسیله جورج قنواتی یاد گردیده است.

ابن سینا هر چند کتاب‌های مهم خود همچون شفا و نجات و اشارات را در فلسفه و قانون و ارجوزه را در طب به زبان عربی یعنی زبان علمی حوزه‌های اسلامی نوشت و همین موجب گردید که آثار او در شرق و غرب عالم سیر کند «و سار مسیر الشّمس فی کلّ بلدة»، در عین حال او زبان مادری خود را مغفول ننهاد و آثاری از او به این زبان باقی مانده است که مهمترین آنها دانشنامه علائی است که مشتمل بر جمیع اجزای فلسفه یعنی منطق و الهیّات و طبیعیّات و ریاضیّات می‌شود. او این کتاب را هنگام اقامت خود در اصفهان نگاشته و به نام علاء الدّوله ابن کاکویه موسوم و به او تقدیم داشته است. ارزش این کتاب در این است که شیخ مصطلحات فارسی را در برابر اصطلاحات عربی به کار برده و ثابت کرده است که برخلاف عقیده برخی که می گفتند زبان فارسی زبان علم نیست، با زبان فارسی هر گونه علمی را می‌توان بیان و بررسی کرد. در سال ۱۳۳۱ شمسی مطابق با ۱۳۷۱ قمری که

مقدّمات کنگره بین المللی ابن سینا در ایران فراهم می‌شد، مجموعه آثار فارسی ابن سینا از جمله دانش نامه علائی به وسیله انجمن آثار ملی چاپ و منتشر گردید که اکنون همه آنها نایاب است.

اکنون که کنگره بین المللی دیگری درباره ابن سینا در همدان یعنی جایی که چراغ زندگی مادّی او خاموش گشت تحت اشراف و نظارت دانشگاه بو علی سینای همدان و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی با مساعدت و حمایت: ۱- وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۲- وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، ۳- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۴- استانداری همدان، ۵- فرهنگستان علوم پزشکی، ۶- دانشگاه پیام نور منطقه ۶ کشور، ۷- اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی همدان، ۸- فرمانداری همدان برگزار می‌شود، مناسب دانسته شد که این مجموعه

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۲۵

فارسی هر چند در انتساب برخی از آنها به شیخ مورد تردید است، همزمان با چاپ کتاب‌های دیگر و مجموعه مقالات کنگره چاپ و منتشر شود و در اختیار اهل علم قرار گیرد. این مجموعه عبارتند از:

۱- الهیات دانشنامه علائی ۲- طبیعیات دانشنامه علائی ۳- منطق دانشنامه علائی ۴- ترجمه فارسی اشارات و تنبیهات ۵- رساله نفس ۶- رساله جودیّه ۷- پنج رساله در لغت و تفسیر برخی از سور قرآن ۸- رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات ۹- ظفرنامه ۱۰- رگ‌شناسی ۱۱- کنوز المعزّمین ۱۲- قراضه طبیعیّات ۱۳- جشن نامه ابن سینا و علاوه بر اینها دو کتاب عربی هم به این مجموعه اضافه گردیده است: ۱۴- الأسئلة و الاجوبة (پرسش و پاسخ میان ابو ریحان و ابن سینا و دفاع فقیه معصومی از ابن سینا) ۱۵- شرح الهیّات کتاب شفا از ملّا مهدی نراقی از روی نسخه به خط مؤلّف. گذشته از کتاب‌های یاد شده قرار است که شرح کلّیات قانون ابن سینا از قطب الدّین شیرازی بر پایه نسخه‌های خطّی کتابخانه بو علی همدانی و کتابخانه بادلیان اکسفورد در همین مجموعه چاپ و منتشر گردد.

در پایان بر خود لازم می‌داند این ابتکار دانشگاه بو علی همدان را در زنده گردانیدن نام و آثار این حکیم و طبیب بزرگ ایرانی در این برهه از زمان که دیگران می‌کوشند او را به خود منسوب دارند، تبریک بگوید و توفیق اولیای این کنگره را که اکنون دست اندرکار مقدّمات آن هستند تا در آغاز شهریور ۱۳۸۳ یعنی روز بزرگداشت ابو علی سینا، روز پزشک برگزار گردد از خداوند بزرگ خواهان است.

بمنّه تعالی و کرمه.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مهدی‌محقق، ص: ۲۶

منابع و مآخذ

۱. الاسفار العقلیّة، صدر الدّین شیرازی، بیروت، ۱۹۸۱ م.

۲. بغیة الوعاة، سیوطی، قاهره، ۱۳۲۶ ه‍ ق.

۳. ترجمه تاریخ الحکماء، قفطی، تهران، ۱۳۴۷ ه‍ ش.

۴. ترجمه تاریخ حکماء الاسلام، بیهقی، دمشق، ۱۳۶۵ ه‍ ق/ ۱۹۶۴ م.

۵. ترجمه رشف النّصائح الایمانیّة فی کشف الفضائح الیونانیّة، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۵.

۶. جوامع علم الموسیقی، ابن سینا.

۷. چهار مقاله، نظامی عروضی، لیدن، ۱۳۲۷ ه‍ ش./ ۱۹۰۹ م.

۸. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سیّد کاظم بجنوردی، ج ۲، تهران، ۱۳۶۸.

۹. الشبع الشداد، میر داماد، چاپ سنگی، ۱۳۱۷ ه ق.
۱۰. شرح غرر الفرائد یا شرح منظومه حکمت سبزواری، تهران، ۱۳۴۸ ه ش.
۱۱. شرح کلیات القانون، قطب الدّین شیرازی، بادلیان، شماره ۲۱.۲۶۳ Hant. صون المنطق و الکلام عن المنطق و الکلام، تحقیق علی سامی النشار، قاهره.
۱۳. قبسات، میر داماد، تهران، ۱۳۵۶ ه ش.
۱۴. الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر.
۱۵. کتاب الکندی فی الفلسفة الاولی، رسائل الکندی الفلسفیة، قاهره، ۱۳۶۹ ه ق/ ۱۹۵۰ م.
۱۶. المباحثات، ابن سینا، در ارسطو عند العرب عبد الرحمن بدوی، قاهره، ۱۹۷۴ م.
۱۷. المباحثات، ابن سینا، قم، ۱۴۱۳ ق/ ۱۳۷۱ ش.
۱۸. مختصر تاریخ الطّبّ العربی، کمال السّامرّائی، بغداد، ۱۹۸۴ م.

۱۹. مطالعاتی درباره طبّ اسکندرانی در دوره متأخر، تمکین Temkin Owsei ، مجلّه تاریخ پزشکی، شماره ۳، سال ۱۹۳۵ م.
۲۰. المعتبر، ابو البرکات بغدادی، حیدرآباد، ۱۳۵۳ ه ق.
۲۱. مفاتیح الغیب، صدر الدّین شیرازی، تهران، ۱۳۶۳ ه ش.
۲۲. مقدّمه شرح ارجوزه طبّیه ابن سینا، انتشارات دانشگاه قطر، ۱۹۹۶ م.
۲۳. مقدّمه کتاب الشفاء، المنطق، المدخل، قاهره، ۱۹۵۲ م.
۲۴. منطق المشرقیین، ابن سینا، قاهره، ۱۹۱۰ م.
۲۵. نزهة الارواح، شهرزوری، حیدرآباد، ۱۹۷۶ م.

مقدمة

اشاره

باسمه تعالی رگشناسی بجای معرفة النبض بکار رفته همچنانکه گیاه‌شناسی و زمین‌شناسی را بجای معرفة النبات- و معرفة الارض استعمال میکنند. و مقصود از آن تشریح رگها یا علم وظائف اعصاب نیست بلکه مقصود علم باحوالی است در رگ جنبنده که آن را بتازی نبض خوانند. و کلمه «رگ» گر چه بر حسب لغت لفظی عام است و هر عصبی را از ورید و شریان شامل میشود، ولی مصنف خود آن را در همین رساله گاهی بمعنی حال روح و گاهی بمعنی دو حرکت انقباض و انبساط که نبض خوانند استعمال کرده «۱»، پس ما از فحوای گفتار خود او در مقدمه همین رساله که یکجا گوید: «فرمان علاء الدوله بمن آمد که اندر دانش رگ کتابی کن جامع» و جای دیگر گوید: «علم رگ» بدست آوردیم و شایسته دانستیم که این رساله در پارسی «رگشناسی» نامیده شود، همچنانکه نویسندگان عربی هم چون رساله را خوانده و دیده‌اند که مؤلّف نامی بر آن ننهاده ولی از حالات نبض سخن میگوید: آن را «رسالة فی النبض» نامیده‌اند.

رگشناسی ابن سینا یعنی رساله حاضر در اسفند ماه ۱۳۱۶ شمسی با مقدمه و تصحیح و تحشیه این بنده بر حسب اشاره وزیر فرهنگ وقت دانشمند عالی قدر بزرگوار جناب آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه طهران بچاپ رسید.

و اکنون که هزارمین سال میلاد ابن سینا مصنّف این رساله فرا می‌رسد

(۱)- نگاه کنید بص ۹ و ۱۳ و ۱۴ همین رساله.

و انجمن آثار ملی مقدّمات جشن هزاره وی را فراهم میکنند بر حسب همان حکمت که مقتضی این جشن است لازم مینمود- که نخست تصنیفهائی که شیخ ابن سینا بزبان مادری خویش ساخته است بدسترس عموم گذارده شود، تا هم ایرانیت- و دلبستگی وی بهم‌میهنان خویش که نزد اهل دانش پیدا است بر همگان هویدا گردد، و هم خداوندان ذوق و فهم که بزبان پارسی بهتر آشنا هستند و بکتب فارسی انس دارند با نمونه افکار و اندیشه‌های او قدری آشنا شوند، و بیشتر وی را قدر شناسند.

رگشناسی نیز یکی از آن تصنیفها بود که میاید با صورت و معنی نیکوتر، و مقابله و تصحیح کاملتر، بمعرض استفاده در آید. فلهذا مؤسسین محترم و هیأت مدیرء انجمن آثار ملی این ضعیف را بتصحیح و نشر مجدّد آن مأمور فرمودند و از این رو این رساله که در چاپ سابق با دو نسخه مقابله و تصحیح و نشر شده بود، اینک پس از مقابله با چهار نسخه- و تجدید نظر در تصحیح پیشین بتفصیلی که خواهد آمد بچاپ رسید، و بپیشگاه اهل دانش تقدیم شد، امید است که بدیده قبول بنگرند، و اگر سهو و نسیانی رو داده است اصلاح فرمایند. و ما نخست بخشی مفید از مقدّمه چاپ نخستین را با اندک تصرفی در اینجا میآوریم، پس از آن بذکر چگونگی تصحیح این چاپ میپردازیم.

منقول از مقدمه چاپ نخستین

کسانی که بسر حد رشد و بلوغ و خرد و تمیز رسیده‌اند میدانند که انسان تا وقتی که بدین مرحله پا میگذارد چند بار در راه زندگی از عقبات ناخوشیهای کوچک از قبیل زکام- و سرماخوردگی- و تب و نوبه‌های

جزئی گذشته- و بیاد دارد که هنگام ناخوشی پرستار یا پزشک یا بزرگتر خانه که با خبر میشوند دست بساعد بیمار دراز میکنند و با سر انگشتان از چگونگی جنبش نبض او جستجو مینمایند، و چنین وانمود میشود که گویا نبض احوال پنهانی بیمار را برای آنها آشکار کرده است، نشانیهائی که نبض بدست میدهد در برابر سائر نشانیهای تندرستی و بیماری بدرجه‌ای روشن و ممتاز است که از جهان پزشکی گذشته در سایر چیزها هم مثل شده و هر گاه بر چگونگی احوال کس و کاری از همه سو آگهی یافتند میگویند نبض فلانی یا فلان کار در دست ما است:

و این نامه کم حجم بمنزله مترجم یا فرهنگ لغتی است که ما را باوضاع و احوال رگ جنبان (یعنی نبض) راهنمائی میکند، و شرح میدهد که وابستگی احوال نبض با تندرستی و بیماریهای گوناگون، بویژه بیماریهای دل صنوبری چگونه است.

و این مسأله یعنی بستگی حالات نبض باحوال نامحسوس تن- از مسائلی است که در کتب و مصنفات پزشکی از عهد قدیم باب و مبحث مخصوص داشته، مع ذلک اطباء بزرگ شرق و غرب از قبیل ارساجانس (۱)، و جالینوس، و یحیی النحوی الاسکندرانی، و حنین بن اسحاق العبادی، و پسر او اسحاق، و ثابت بن قرة الحرانی، و اسحاق بن عمران، و اسحاق بن سلیمان، و ابو عثمان

(۱)- ارساجانیس یا ارسیجانس یا ارشیجانس معاصر سقراط (۴۷۰- ۴۰۰ ق م) حکیم معروف بوده و ظاهراً وی قدیم‌ترین کسی است که کتابی در نبض ساخته، و جالینوس بر کتاب نبض او رد نوشته، و در برخی تصانیف دیگر خود هم او را رد کرده است، (رجوع کنید بعیون الانباء چاپ مصر ص ۳۴- ۳۶- ۴۹- ۹۲- ۹۷ ۱۰۲- و بفردوس الحکمه چاپ برلن ۱۹۲۸ ص ۳۴۲- ۳۴۷، که

بحث نبض را از عقائد او و جالينوس فراهم ساخته است.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۴

سعید بن یعقوب الدمشقی، و ابو بکر رازی، و معاصر مصنف ابو الفرج بن الطیب، و مصنف- و غیرهم یا بترجمه و تفسیر دو کتاب معروف جالینوس در باب نبض پرداخته- و یا کتابی مفرد در پیرامون آن ساخته‌اند، که از کاملترین و مفصلترین آنها رساله حاضر است، و تا جائی که اطلاع حاصل است بعد از «کتاب الابنیة» که بامر منصور بن نوح سامانی (۳۸۷- ۳۸۹) تصنیف شده و در اروپا بطبع رسیده است، رساله حاضر قدیمترین کتاب طب است که در زبان پارسی بدست مانده.

و با اینکه برخی نسخ رساله ما نحن فیه از عنوان مصنف خالی است ولی چون در اکثر نسخ نام و نشان مصنف را «الشیخ الرئیس» یا «ابو علی سینا» نوشته‌اند شبهه‌ای نیست که مراد شیخ الرئیس مطلق ابو علی سینا قدس سره است، بخصوص که عنوان مصنف با قرینه متن تصنیف مقرون آمده، چه این نامه نیز مانند دانش نامه علائی- و ترجمه کتاب المعاد، و رساله معراجیه، که سه تصنیف پارسی دیگر او است بخواهش مخدوم وی علاء الدوله ساخته شده، و نام علاء الدوله در دیباچه، دانشنامه- و این نامه بیک گونه القاب ادا شده است، و همین قرائن در صحت عنوان مزبور کفایت میکند.

و باز چون صحیح‌ترین و قدیمترین مآخذ که ترجمه حیاتی از ابن سینا منعقد ساخته‌اند- یعنی ابو عبید جوزجانی شاگرد- و ملازم بیست و پنج ساله مصنف در رساله که در شرح حال وی نوشته، و ابو الحسن بیهقی در تتمة صوان الحکمة (چاپ محمّد شفیع هندی و نسخه خطی آستان قدس رضوی ۴) مؤلف میان سالهای (۵۶۰- ۵۶۵) و شمس الدین محمد شهرزوری در

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۵

تاریخ الحکماء (مؤلف ما بین سال ۵۸۶- ۶۱۱) و جمال الدین قفطی در اخبار الحکماء، چاپ مصر باب الکنی تحت عنوان: ابو علی، و ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء چاپ مصر «الباب الحادی عشر فی طبقات الاطباء الذین ظهروا فی دیار العجم» همگی بدون اختلاف رساله ما نحن فیه را بنام و نشان «رسالة فی النبض بالفارسیة» در عداد مصنفات ابن سینا آورده‌اند، بنا بر این شبهه و شکی باقی نمی‌ماند که رساله نبض فارسی یعنی همین نامه از تصنیف خواجه و رئیس مطلق پزشکان حجة الحق الشیخ الرئیس ابو علی حسین بن عبد اللّه بن سینا پزشک «۱» و فیلسوف ایرانی است «۲».

علی هذا لازم است باشتباهی که در باب رساله حاضر دست داده است اشاره کنیم.

صاحب نامه دانشوران از رساله حاضر نسخه مغلوط بدست داشته، و چون در مقدمه نسخه مشار الیها در القاب علاء الدوله کلمه «الدین» در «عضد الدین» بکلمه «الدولة» که شبیه آنست تحریف شده بوده- و بجای «عضد الدین» «عضد الدولة» نوشته بوده، غلط ناسخ، و اطلاع نداشتن خود او از اینکه مصنف در دیباچه پارسی خود غالباً لقب عضد الدین هم با القاب علاء الدوله توأم مینماید، سبب شده است که مصنف نامه دانشوران

---

(۱)- در عکس خط و امضای شیخ که مکرر بچاپ رسیده چنین آمده «حسین بن عبد اللّه بن سینا المتطبب» و کلمه پزشک را در اینجا بجای «المتطبب» آوردیم.

(۲)- در عصر حاضر هم برخی کتاب رگشناسی نوشته‌اند از قبیل «تعریف النبض» تصنیف میرزا بشیر احمد هندی که در هند چاپ شده، و بعضی هم مبحث رگشناسی را موافق طب جدید ایراد کرده‌اند از قبیل دکتر شلیمر فلمنگی در رساله «قواعد الامراض» چاپ طهران و غیره.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۶

رساله حاضر را تصنیف زمان عضد الدوله دانسته «۱»، و بواسطه همین اشتباه «ابو علی سینا» را که در عنوان کتاب بوده تحریف «ابو

علی مسکویه» شمرده، و چون قرینه بر درستی مدعای خود نیافته باین که مسأله موسیقاری بودن نبض در این رساله و در کتاب قانون اختلاف دارد یاری جسته است، در صورتی که این مسأله نیز بدون اختلاف در اینجا و در کتاب قانون بیک نحو آمده ۲، و با اینکه در هر دو کتاب شیخ با رأی جالینوس مخالف است،

---

(۱)- دیگر رساله‌ایست در بیان نبض بزبان فارسی نوشته است در عنوان آن رساله نگاشته است فرمان عضد الدوله بمن آمد کتابی کن اندر دانش رگ همانا گروهی که در علم سیر تتبع وافی دارند می‌دانند که آن دیباچه از حلیه صدق عاطل است، چه یک سال قبل از تولد شیخ الرئیس عضد الدوله وفات کرده است و آنچه بخاطر فاطر میرسد اینست که آن رساله را ابو علی مسکویه در عقد تألیف آورده است، و یا آنکه کاتب اشتباه کرده است بجای مجد الدوله یا شمس الدوله عضد الدوله نوشته است ولی آن مسأله موسیقاریه که در قانون فرموده است و عباراتی که بر خلاف آن در آن رساله ثبت است قول اول را تایید می کند (نامه دانشوران ج ۱ ص ۸۲).

(۲)- جالینوس پندارد که قدر محسوس از مناسبات وزن آنست که بر یکی از نسب موسیقاری مذکور باشد- یا بر نسبت الکل و الخمسه و آن بر نسبت سه ضعف است، چه آن نسبت ضعف است که با نسبت زائد بنصف تألیف شده و آن همانست که آن را نسبت الذی بالخمسة نامند، و بر نسبت الذی بالکل و آن ضعف است، و بر نسبت الذی بالخمسه و آن زائد بنصف است و بر نسبت الذی بالاربعة و آن زائد بثلث است و بر نسبت زائد بربع بعد محسوس نمی‌شود، و من ضبط این نسبتها را بحس (یا بجس) بزرگ میشمارم و آسان میدانم بر کسی که بدرج ایقاع و تناسب نغمه‌ها بممارست صناعت معتاد باشد ...

(کتاب القانون چاپ تهران تعلیم سوم از فن دوم از کتاب اول ص ۸۷) نگارنده گوید:

در علم موسیقی دو بحث میکنند یکی: از احوال نغمها از آن رو که میان آنها

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۷

و ضبط نسب موسیقاری را برای پزشک غیر ممکن، و برای موسیقی دان

مناسبت و منافرتی موجود است و آن را تالیف نامند.

دوم: از زمان‌هائی که در میان آن نغمها می‌افتد، و این را ایقاع خوانند.

معلوم است که اگر یک نغمه مکرر شود چیزی از آن مناسب حال نیست اما وقتی که نغمه مختلف میشود از مجموع هر دو نغمه بعدی پیدا میشود و چون یک نغمه از دیگری بیش باشد میان آن دو نسبتی است، و این نسبت یا متنافر است یا متفق، و دو نغمه وقتی متوافق میباشند که اندازه تفاوت مانند متفاوت باشد یا بفعل یا بقوت، (و معنی قوت در اینجا آنست که از مکرر کردن نغمه آنچه این نغمه بقوت مثل آنست پیدا شود) و اگر چنین نباشد نغمتین متفق نبودند. مثال دو متفاوت که تفاوت میانشان بفعل مثل احد المتفاوتین باشد دو نغمه است که یکی دو برابر دیگری بود، مانند هشت و چهار، زیرا که تفاوت بچهار است، و چهار بفعل برابر است با نغمه متفاوت کوچک که آن هم چهار بود، و اما مثال دو متفاوت که تفاوت با متفاوت بفعل برابر نیست دو گونه است، یکی آنکه تفاوت کوچکتر از متفاوت است و بقوت مثل آنست، دیگر آنکه متفاوت کوچکتر از تفاوت است و بقوت با تفاوت برابر است، مثال اولی: دو نغمه که یکی مثل دوم و مثل جزء او باشد، پس تفاوت بجزء نغمه کوچک باشد و جزء نغمه کوچک بقوت مثل آنست، و این قسم را نسبة المثل و الجزء گویند، و شریفترین اقسام این قسم نسبت مثل و نصف است چنانکه دو و سه، زیرا که تفاوتشان برابر است با نیمه نغمه کوچک، و از یک بار که یک را مکرر کنند نغمه کوچک پیدا میشود، و این را نسبت مثل و نصف خوانند، و پس از این نسبت مثل و ثلث است چنانکه نسبت سه با چهار، زیرا که تفاوت میان ایشان یکی است،

و یکی ثلث سه است، و دو بار که زیاد شود سه میشود، و این نسبت مؤخر است از نسبت مثل و نصف که بیک زیادت برابر کوچکتر میشد و بعد از این نسبت مثل بتوالی میآید.

قسم دوم که متفاوت مثل تفاوت است بقوت و این وقتی است که یکی از دو نغمه چند برابر دیگری باشد تا تفاوت میانشان بچند برابر کوچکتر باشد، پس نغمه کوچک بقوت

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۸

مثل مقدار تفاوت باشد و این قسم را نسبة الاضعاف خوانند، و نخستین این قسم ثلاثة- اضعاف است، زیرا که تفاوت میانشان آنگاه پیدا میشود که متفاوت دو بار مکرر شود مثال آن نغمه که بر عدد دو است و نغمه دیگر بعدد شش، و تفاوت میانشان چهار است، و دو که متفاوت است نیمه چهار است (که مقدار تفاوت بود) و چهار از یک بار مکرر کردن دو پیدا میشود، پس ازین نسبت اربعة اضعاف است چون نسبت هشت بدو، چه تفاوت میان دو و هشت بشش است، و اگر دو بار دو مکرر شود تفاوت که شش است بوجود میآید، و سپس این نسبت خمسة اضعاف است چون نسبت دو بده، و بر همین قیاس نسبتهای دیگر بیرون میآید، و این قسمتها قسمتهای متفق اصلی است که آنها را متفق باتفاق اول نامند، و اینها چند گونه‌اند.

اول نسبتهای بزرگ و آن نسبت ضعف است که الذی بالکل گویند پس از آن نسبت سه ضعف است و نسبت چهار ضعف، و آن را الذی بالکل مرتین میخوانند، و دوم نسبتهای اوساط است و آن نسبت مثل و نصف است، و آن را الذی بالخمسة گویند پس از آن نسبت مثل و ثلث که الذی بالاربعة نامیده میشود، سوم نسبتهای کوچک است و آن نسبتهای مثل و جزء است، و ابتدای این قسم از نسبت مثل و ربع است، و همچنین تا جائی که تفاوت بشنیدن ادراک میشود، و بزرگترین نسبت بزرگ که در موسیقی بکار برده میشود نسبت الذی بالکل مرتین است، و کوچکترین نسبت مستعمل آنست که زیادتی زائد بر ناقص نیمه نیمه نیمه کوچکترین ابعاد باشد، و آن را طنینی میگویند.

مقصود شیخ اینست که کوچکترین نسبتهای بزرگ الذی بالکل است، پس از آن نسبت سه ضعف، پس از آن نسبت چهار ضعف که الذی بالکل مرتین نامیده میشود، و بزرگترین نسبتهای بزرگ که در موسیقی بکار برده میشود الذی بالکل مرتین است پس از آن نسبت سه ضعف، پس از آن الذی بالکل اما در نبض بزرگترین نسبتهای بزرگ را الذی بالکل مرتین قرار نداده‌اند بلکه بزرگتر را نسبت سه ضعف قرار داده‌اند مثل نسبت شش بدو، و این نسبت نسبة الکل و الخمسة نامیده میشود، زیرا که در این نسبت شش است بچهار، و این نسبت مثل نسبت سه بدو است، چه شش زائد است

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۹

هم دشوار میداند «۱» در اینجا قدری عصبانی شده، و چنانکه عادت وی بوده قلم را از رشته علمی منحرف و ببدگوئی و طعنه زدن بر جالینوس آلوده ساخته است.

و عجبتر ازین اشتباه آنست که بعض معاصرین که رساله رگشناسی را ندیده بوده تیز گفته نامه دانشوران را عیناً بقسمی ایراد کرده که هر کس بی‌سابقه باشد تصور میکند که وی این سخن را از خود گفته است، و ما چون خوانندگان محترم را بمآخذ سابق الذکر احاله نمودیم بهمین مقدار اشاره بوارد نبودن اعتراض صاحب نامه دانشوران اکتفا می کنیم.

و چون فرصتی برای نوشتن ترجمه حیاة شیخ بدست نیامد لهذا دانشجویان را

---

(۱) شاید به همین سبب است که اطباء عموما از ایراد مسأله موسیقاریة احتراز نموده‌اند.

بر چهار بدو که نصف چهار است- و این نسبت را الذی بالخمسه مینامند و در این نسبت نسبت چهار است بدو که الذی بالکل

نامیده میشود پس نسبت سه ضعف عبارت است از نسبت ضعف که در نسبت دو بچهار بدست می‌آید در صورتی که مرکب شود با نسبت زائد بنصف که از نسبت شش بچهار پیدا می‌شود، و بالجمله کمترین نسبت محسوسه بزرگ را نسبت سه ضعف قرار داده است و پس از این نسبت، نسبت الذی بالکل که نسبت ضعف است، مثل نسبت چهار بدو، و پس از این نسبت وسطی محسوس میشود و اول آن نسبت مثل و نصف است که الذی بالخمسه نامیده میشود، پس از آن نسبت الذی بالاربعه و الزائد ثلثا است و اما از نسب کوچک مستعمل در موسیقی جز الزائد ربعاً در نبض دریافته نمی‌شود.

(از موسیقی کتاب الشفاء و شرح قانون فخر الدین رازی اقتباس شد)

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۱۰

بمآخذ مفصله ذیل که هر یک شرح حال شیخ را مستقلا نوشته‌اند احاله می‌نمائیم.

۱- مقدمه کتاب الشفاء، نسخه خطی کتابخانه مجلس شوری و دو نسخه کتابخانه دانشکده معقول،- و مقدمه دانشنامه علائی، و علی الخصوص مقدمه قسمت ریاضی آن، و رساله شرح حال شیخ نسخ خطی کتابخانه تحت نمرهٔ ۱۲۱۶ که مجموعه است، و نمره ۴۵۰۷ و ۴۵۰۸ که فهرست کتاب الشفاء و برخی مطالب علاوه دارد، و این سه فقره تماماً بقلم ابو عبید جوزجانی شاگرد اوست که مدت بیست و پنج سال از سال ۴۰۳ تا آخر عمر ملازم شیخ بوده است، ابو عید در مقدمه کتاب الشفاء گوید:

از شیخ تقاضا کردم که فلسفه ارسطو را شرح کند، وی نپذیرفت و گفت مجال ندارم ولی آماده شد که این کتاب را بسازد، و در آن مطالب را چنانکه خود می‌پسندد بدون معارضه با خصمان ایراد کند، من هم راضی شدم.

از این سخن پیدا است که شیخ باستقلال فکری خویش معتقد بوده و نخواسته است که مانند ابن رشد شارح و مبین سخنان ارسطو باشد.

نهایة الامر شیخ همچنانکه در شارحان سخن ارسطو باسکندر افرودیسی معتقد است، در فلاسفه صاحب نظر یونان ارسطو را بر دیگران ترجیح میدهد، از این رو نظریات و افکار فلسفی وی به ارسطو از دیگر فلاسفه یونان نزدیکتر است، بنا بر این، اینکه شیخ را برخی پیرو فلسفه ارسطو پنداشته‌اند، و بعضی در پیروی از این عقیده راه افراط پیموده و گمان برده‌اند که وی تنها شارح و مقرر کلام ارسطو است، و مستقلا دارای افکار و عقائدی نیست اشتباه محض است.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۱۱

زیرا اگر کسی سخنان ارسطو را با گفتار پیشینیان وی مقایسه کند مسلّماً معلوم خواهد داشت که ارسطو هم پیرو دیگران و مبیّن سخنان آنها است. چه وی خود در آغاز مقاله نخستین ما بعد الطبیعه خویش که موسوم بالألف الصغری (ه کوچک) است سخنی گوید که مفاد آن این است:

اگر کسی بخواهد تنها بدون ملاحظه و مطالعه افکار دیگران بحقیقت برسد، مثل او مثل کسی است که بخواهد بدون نردبان ببالای بام برود یا از پشت بام فرود آید، و این امری محال است ولی اگر کسی افکار و عقائد دیگران را مطالعه کند- و بر آن اندازه از حقیقت که آنان کشف کرده‌اند آگاه شود مقدار زیادی از حقیقت بر وی روشن شده، و با افکار خویش نیز ممکن است در راه رسیدن بحقیقت گامی فراتر نهد. بنا بر این هر کس با افکار و اندیشه‌های خود اندکی راه رسیدن بحقیقت را هموار کرده و پیشرفت داده است. پس مقداری که یک نفر در راه رسیدن بحقیقت کمک کرده اندک است ولی ما هنگامی که همه این اندک اندکها یعنی مجموع این افکار که هر یک اندکی از حقیقت را روشن کرده است دریابیم بسیاری از حقیقت بر ما روشن میشود. و بر حقائق فراوانی واقف میشویم.

نگارنده گوید: پس مقداری از حقیقت که فقط بفکر ارسطو یا ابن سینا روشن شده اندک است، ولی این بنده ضعیف معتقد است که گر چه حقّ تقدم برای ارسطو در هر حال ثابت است، ولی اگر کسی درست افکار این دو فیلسوف بزرگ را دریابد، خواهد

یافت که شیخ در پیشرفت علم و دانش و رسیدن بحقیقت بیش از ارسطو کمک کرده- و با افکار و عقائد خویش مقدار بیشتری از آن را روشن ساخته، و بیش از او بر ذمّه جامعه بشری حق دارد.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۱۲

و نیز گوئیم:

هر یک از دانشمندان و فلاسفه نامی جهان هر چند در رشته‌های مختلف علوم بهره‌مند و صاحب تصنیف و تألیف هستند، ولی هیچ یک نتوانسته‌اند در بیش از یک رشته رتبه اول را دارا شوند.

ابقراط و جالینوس در پزشکی اولند، ولی در فلسفه معروف نیستند، و فقط در علم النّفس قولی از جالینوس نقل میشود- که وی نفس را عبارت از مزاج دانسته، و این قول هم با آنچه میان فلاسفه مشهور است مخالفت دارد.

بطلمیوس و آبلونیوس هم فقط در ریاضیات مشهورند،- و در علوم دیگر چیزی از آنان نقل نشده است.

فیثاغورث و سقراط و افلاطون و ارسطو از یونانیان قدیم، و پلوتن از فلاسفه- اسکندرائیین- و افلاطونیون جدید فیلسوف بوده‌اند، امّا در رشته‌های پزشکی و ریاضی گاهی گفتار نادری از آنان نقل شده و چندان شهرتی ندارند.

در ادوار اسلامی راهب و اصطفن قدیم و خالد بن یزید (حکیم آل مروان) و سایر مترجمان صدر اول در نقل کتابهای صنعت، و حنین بن اسحاق العبّادی، و خواهرزاده او حبیش در نقل کتب پزشکی بخصوص در ترجمه و در اصلاح تراجم کتابهای جالینوس و پسر او اسحاق بن حنین و دمشقی در نقل کتب فلسفه علی الخصوص تصانیف ارسطو بسیار مشهورند و خاندان بختیشوع و بنو موسی و ثابت بن قرة و متی بن یونس القنّائی و شاگرد او یحیی بن عدی و برادر او ابراهیم بن عدی و ابن زرعه

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۱۳

و اخوان الصفا و محمد بن جابر الحرّانی البتّانی و علی بن ربّن الطبری صاحب فردوس الحکمه و استاد رازی گر چه هر یک در زمان خود در رشته از علوم از طب و ریاضی و جر اثقال و فلسفه دارای شهرت جهانی بوده‌اند، ولی هیچ یک بدرجه نخستین شهرت نرسیده‌اند.

امّا ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کند فیلسوف العرب با وجود کثرت تألیف، آثار وی چندان رائج نشد، و اهل فنّ بنظریات وی اقبال نکردند.

اما محمد بن زکریا الرازی گر چه در پزشکی شهرت جهانی پیدا کرده است، ولی در فلسفه بخصوص در الهیات تصانیف و گفتار او پسندیده نیست. ابن سینا ضمن پاسخ سؤالات ابو ریحان درباره وی گوید:

«هو المتکلّف الفضولیّ الذی من حقّه النظر فی الابوال و البرازات» ابو الحسن بیهقی در تتمّة صوان الحکمه پس از نقل این سخن گوید: ابن سینا راست گفته است، چه رازی در پزشکی با علی درجه رسید، و این علم را بکمال رسانید، ولی در فلسفه دست نداشت، ناصر خسرو نیز در تصانیف خود بخصوص در زاد المسافرین، رازی را رد کرده و افکار فلسفی وی را سخیف شمرده است. صدر الدین شیرازی در اسفار از آراء رازی چیزی نیاورده جز اینکه در مرحله یازدهم (یعنی صفحه ۱۷ از جلد دوم اسفار) گوید «رازی گمان برده است که خلأ قوّت جاذبه دارد».

و امّا فارابی که ابن سینا شاگرد تصانیف وی است، در ادوار اسلامی معروفترین فیلسوف است، ولی در رشته‌های دیگر بنخستین درجه شهرت نمی‌رسد. جز اینکه در موسیقی رساله مختصری دارد که در ژورنال آزیاتیک بچاپ رسیده، و داستانی هم از وی مشهور است که از مهارت او در فنّ

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۱۴

موسیقی حکایت می کند.

و امّا استادان و معاصران ابن سینا مانند ابو عبد اللّه الناتلی و اسماعیل الزاهد و ابو منصور حسن بن نوح القمری و ابو سهل عیسی بن یحیی المسیحی الجرجانی و علی بن عباس المجوسی صاحب کامل الصناعة الطبیّة و ابو الحسن کوشیار جیلی و ابو الخیر حسن بن بابا بن سوار بن بهنام، و احمد بن عبد الجلیل سجزی و ابو ریحان بیرونی و ابو الفرج عبد اللّه بن الطیب الفیلسوف البغدادی، با وجود اینکه همگی از مشاهیر فلاسفه و اطباء و علماء ریاضی هستند، مع الوصف نه در پزشکی و نه در فلسفه هیچ یک بپایه ابن سینا نمی‌رسند.

امّا یگانه شخصی در تاریخ که هم در رشته پزشکی بالاترین متخصص است که بالاستحقاق در شمار دو سه نفر ناموران تاریخ (پزشکی مانند ابقراط و جالینوس و رازی) بشمار می‌آید، و محقّقان فن اگر وی را پس از آن سه نفر یاد می‌کنند برای اینست که زماناً مؤخر بوده، و گر نه از نظر خدمت بفرهنگ و پیشرفت دادن فنّ پزشکی مطلقا حق تقدّم دارد ابن سینا است.

و نیز همو کسی است که در فلسفه اگر دو سه نفر مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و فارابی را یاد کنند لااقل در عرض آنان وی را نیز یاد می‌کنند، و در این رشته نیز حق اینست که نسبت بدیگران اولویّت دارد.

پس در نتیجه ابن سینا کسی است که در وی جمع آمده است بزرگترین و نامی‌ترین دانشمند پزشکی، و بزرگترین و کاملترین فیلسوف تاریخ.

و آثار قلمی ابن سینا دو بخش می‌شود.

بخش نخستین

- تصنیفاتی که بلا شک ابتکار و اختراع خود اوست

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۱۵

چنانکه: یا مقصد عالی فلسفی را بصورت قصه در آورده- مانند رسالة الطّیر، و رسالة حیّ بن یقظان. و یا فصلی از مباحث شریعت را بر مبانی فلسفی استوار کرده و یا اصول حکمت (بقسمی که سابقه ندارد) تطبیق کرده است، مانند رساله معراجیه- و نیروزیه (در تفسیر فواتح السور) و صمدیه (در تفسیر سورة الأخلاص) و تفسیر معوّذتین (سورة الفلق- و سورة الناس) و رساله در امر زیارات- و دعا- و امثال اینها، که درین رسائل اگر هم مصنّف مطلبی از فلاسفه پیشین اقتباس کرده باز ایراد کردن این مطالب بصورت قصه- یا تطبیق کردن آنها با آیات کریمه قرآن و مباحث دینی نتیجه فکر خود اوست.

و نظیر اینها است رسالاتی که در پاسخ سؤالات معاصرین خود نگاشته مانند پاسخ پرسشهای ابو ریحان بیرونی، و پاسخ ایرادات مردم شیراز بر کتاب نجات و نامه او بابو عبید جوزجانی فی الانتفاء عما نسب الیه من معارضة القرآن. و ردّ رساله ابو الفرج عبد اللّه بن الطیب البغدادی در قوای طبیعیّه و نامه وی بعلماء دار السلام بغداد که در آن از علماء دار السلام خواسته است که میان وی و رجل همدانی منصفانه حکومت کنند (۱)، و مباحثات او با

---

(۱)- سخن مشهور که رجل همدانی گفته است: کلی طبیعی را سوار الاغ دیدم، غلط است زیرا کسی که اهل دانش و اصطلاح است- ممکن نیست تا این درجه بخطا رفته باشد- که کلی را صریحاً بجزئی اشتباه کند، و اگر چنین می‌بود هر دانشجوی مبتدی از خطای وی آگاه می‌شد، و وی را بر چنین خطای فاحشی سرزنش میکرد، و نیازی نبود باین که شیخ از علماء دار السلام تقاضای حکمیت کند.

بلکه مقصود او اینست که کلی طبیعی در خارج موجود است، بدین گونه که همه مشخصات افراد عارض اوست، ولی بالملازمه هر

چه در خارج موجود باشد مشخص است که الشیء

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۱۶

بهمنیار- و غیرها.

بخش دوم

- تصنیفات فلسفی وی مانند کتاب الشّفاء و کتاب النّجاة و کتاب الاشارات و کتاب المبدأ و المعاد که با اندک کم و بیش همان مطالب کتاب الشفاء را در بر دارد، و مطالعه‌کننده گمان میکند که فصولی از کتاب الشّفاء را گرد هم فراهم آورده‌اند، و شاید خود شیخ مباحث مبدأ و معاد را از آن کتاب بیرون آورده- و کتابی جداگانه ساخته است.

امّا کتاب الشفاء دائرة المعارف علوم عقلی است، و مهمترین تصنیف شیخ است که در شرق نه پیش از شیخ و نه بعد از او تا زمان حاضر کتابی بدین بسط و تفصیل حاوی اقسام فلسفه نظری تصنیف نشده است، و کتاب درّة التاج هم در فارسی گر چه مباحث ریاضی آن بیشتر است و از حکمت عملی هم بی‌بهره نیست ولی در سایر مباحث بسیار مختصر- و بفلسفه اشراق مایل است.

ابو عبید در مقدّمه کتاب الشّفاء گوید: که شیخ در هر یک از مباحث ریاضی مطالبی

ما لم یتشخص لم یوجد، بنا بر این و چون وجود برأی صحیح عین تشخص است لازم می‌آید که کلی طبیعی هم جدا از افراد خود موجود باشد، پس کلی طبیعی نسبت بافراد و اشخاصی که مصداق او هستند مانند اب واحد نسبت بابناء نیست چنانکه رجل همدانی پنداشته و بلکه نسبت آن بافراد و مصادیق خود همچون نسبت آباء بابناء است. بدین گونه که با هر فرد یک کلی طبیعی بالعرض موجود است، و بعبارت دیگر از تعقّل هر فردی همان معنی دریافته می‌شود که از تعقّل فرد دیگر ادراک می‌شود. همچنانکه اگر هزار صفحه زیر ماشین چاپ ببرند همه یک نقش می‌پذیرند و اگر یکی از آن صفحات را هزار بار تجدید طبع کنند. چیزی بر نقش نخستین افزوده نمی‌شود، مگر اینکه صفحه زیر ماشین را عوض کنند.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۱۷

که مورد نیاز است ایراد کرده- چنانکه در مجسطی ده شکل در اختلاف منظر آورده- و بآخر مجسطی مسائلی افزوده- و در اقلیدس اشکالاتی ایراد کرده- و در ارثماطیقی خواص نیکویی آورده، و در موسیقی مسائلی افزوده که پیشینیان از آنها غفلت داشته‌اند.

اما کتاب النّجاة در حقیقت مختصری از همان کتاب الشّفاء است، و بهر حال قسمتی از این کتابها بشهادت موافق و مخالف ابتکار و افکار خود وی است، مانند تفسیر آیه نور- و تطبیق آن بر مراتب نفس مردمی (عقل هیولانی- عقل بالملکه- عقل مستفاد- عقل فعّال) و مانند سه نمط آخر اشارات که امام فخر رازی شارح کتاب (با وجود اینکه شرح او را جرح نامیده‌اند) در اینجا اعتراف میکند که شیخ تصوّف را چنان برهانی کرده است که لم یسبقه سابق و لا یلحقه لاحق.

اما مباحث فلسفی دیگر باز برخی از افکار خود اوست- مانند برهان وسط و طرف در باب ابطال تسلسل علل که بنام او و بنقل از وی در کتب فلسفه ایراد می‌شود و بعضی هم وی تکمیل کرده است، مانند برهان سلّمی در باب تناهی ابعاد- که آنچه از یونانیان بما رسیده اینست که دو ساق مثلّث را فرض میکنند- که از یک نقطه بیرون آید- والی غیر النّهایه کشیده شود، و گویند: لازم می آید که بعد میان دو ساق مثلّث نامتناهی باشد در حالتی که میان دو ساق مثلث محصور است.

و چون بر این دلیل ایراد و اشکال فراوان وارد بوده- شیخ آن را تکمیل کرده- و بر شکل سلمی که هر پلّه: زیرین بلندتر از پلّه زیرین است-

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۱۸

ایراد کرده- و در کتب فلسفه بنام برهان سلّمی معروف شده است. «۱» و نیز مانند قضیه ذهنیّه- و اینکه اتّصاف ذات موضوع بوصف

موضوع بالامکان نیست چنانکه فارابی گمان کرده- بلکه موضوع قضیه می‌باید بوصف موضوع بفعل متّصف باشد نه بامکان. و بنا بر این قضایای ممکنه عامّه- و ممکنه خاصّه هیچ یک عکس مستوی ندارند- و محقّقین بیشتر گفته شیخ را پذیرفته‌اند «۲».

صدر الدین شیرازی در امور عامه اسفار در مرحله دهم در عقل و معقول نخست گفتار شیخ در ردّ سخن فرفوریوس صوری و رأی اتّحاد عاقل و معقول را از کتاب الشفاء و کتاب الاشارات ایراد و ردّ کرده است. و سپس در آخر فصل هشتم اشاره کرده است باین که شیخ در کتاب المبدا و المعاد در مقاله اولی در فصل ششم که عنوانش اینست «فصل فی ان واجب الوجود معقول الذات و عقل الذات» اتّحاد عاقل و معقول را پذیرفته و بر آن دلیل آورده

---

(۱)- شیخ این برهان را بدین گونه از ایرادات بر کنار کرده- که در تمام امتداد این دو ساق مثلث در هر فاصله معینی (مثلا در فاصله هر نیم متر) خطی مانند وتر (یا پله نردبان) دو ضلع مثلث را بهم وصل کند و فرض می‌کنیم که خط نخستین نیم متر باشد و خط دوم مثلا- یک متر و سوم یک متر و نیم- و چهارم دو متر- و همچنین هر خطی که بالاتر است نیم متر از خط زیرین خود افزودن باشد الی غیر النهایه. بنا بر این چون این خطوط بفعل موجود است، و هر یک بر خط زیرین خود نیم متر فزونی دارد، پس بر نیم متر اصل بشماره هر یک از این خطوط نامتناهی نیم متر افزوده شده، و چون این خطوط بشماره نامتناهی بفعل موجود است- لازم می‌آید که بشماره این عدد نامتناهی مقدار نیم متر بر اصل افزوده شده- و نامتناهی باشد- در صورتی که میان دو ضلع مثلث محصور است. و این خلاف فرض است.

(۲) حتی ملا سعد تفتازانی در متن تهذیب المنطق و محشی آن ملا عبد اللّه توتی (نگاه کنید بحاشیه ملا عبد اللّه چاپ عبد الرحیم ص ۱۰۸).

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۱۹

است. و صدر المتألّهین که اتّحاد عاقل و معقول را حق میدانسته تردید کرده است در اینکه آیا شیخ این مطلب را دریافته و معتقد بوده است چنانکه از کتاب المبدأ و المعاد او مستفاد میشود، یا آن را منکر بوده و مردود میدانسته است چنانکه سایر مصنّفات وی بر این مطلب گواهی میدهد.

نگارنده گوید: که شیخ در آغاز کتاب المبدأ و المعاد گفته است که میخواهد در این کتاب حقیقت مذهب مشائیان را درباره مبدأ و معاد آشکار کند، و کلمه حقیقت صریح است در اینکه وی پای بند ظواهر فلسفه مشاء نبوده است. بعبارت دیگر درست است که شیخ طریقه تصوّف (یعنی کشف حقیقت از راه ریاضات و سیر و سلوک با رعایت شریعت) و طریقه اشراق (یعنی رسیدن بحقیقت از طریق عقل توأم با ریاضت نفس بدون ملاحظه شریعت) هر دو را پسندیده میداند، و در آخر اشارات و در نامه‌های خود با بو سعید ابو الخیر بر صحّت طریقه تصوّف و مقامات عارفان استدلال کرده ولی روش فلسفی وی روش مشائی یعنی استدلالی و عقلی محض است. و از فلاسفه پیشین ارسطو و از مفسرین سخنان وی اسکندر افرودیسی را بر دیگران ترجیح می‌دهد.

و این مطلب دلیل نیست بر اینکه شیخ پیرو ارسطو بوده است، بلکه چنانکه گذشت وی از شاگرد خود ابو عبید نپذیرفت که فلسفه ارسطو را شرح کند، و از یکایک مصنّفات ابن سینا استقلال فکری و طریقه فلسفی وی پدیدار است، و وی همواره ارسطو را در تعلیم شریک و همکار خویش شمرده است.

مع الوصف ابن طفیل در رساله حی بن یقظان باین مطلب برخورده

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۲۰

است که شیخ برخی نظریات را از ارسطو نقل کرده که آن نظریات در مصنّفات و آثار ارسطو دیده نشده است، و ازینجا پیدا میشود که وی بیان حقیقت را بر همه چیز ترجیح میداده- و لهذا برخی افکار و نظریات خویش را به ارسطو نسبت داده تا هم از تعرض و

حملات حسودان متظاهر و متعصبان جاهل بر کنار بماند. و هم مردم بسبب شهرت ارسطو آن سخنان را بهتر بپذیرند.

و نیز بیهقی در تتمۀ صوان الحکمه ذیل شرح حال شیخ گوید: که در آغاز جوانی گاهی رسائل اخوان الصفا را مطالعه میکرده نگارنده گمان داشت که افکار اخوان الصفا در آثار و مصنّفات شیخ متعکس است، ازینرو رساله عشق وی را با رساله عشق اخوان الصفا بدقّت مقایسه کردم و بالنتیجه پیدا شد که مناسبتی میان این دو رساله موجود نیست، و این مطلب را در مقدّمه رساله عشق ابن سینا شرح دادهام.

و نیز شیخ در کتاب الشفاء در مبحث الهیات در مقاله هشتم گوید: که این فصل را از مقالة الالف الصغری (که نخستین مقاله از ما بعد الطبیعه ارسطو است) با تغییری نقل کردهام.

نگارنده این فصل را با آن مقاله از ترجمه اسحاق بن حنین با تفسیر یحیی بن عدی و با همین فصل از تفسیر ما بعد الطبیعه ابن رشد مقابله و مقایسه کردم از مطالعه و مقایسه این سه کتاب با هم و ملاحظه ایرادات ابن سینا بر کلام ارسطو و پاسخهای وی از آن ایرادات معلوم میشود که تا چه درجه ابن سینا در مطالبی که از ارسطو گرفته تصرّف کرده است «۱».

---

(۱)- از نیمه صفحه ده تا اینجا را از حفظ بر مقدمه سابق افزودم.

و نیز مانند تحقیقات وی در باب حرکت در مقوله وضع و قیاسهای شرطی و غیر ذلک ۲- تتمۀ صوان الحکمۀ چاپ محمد شفیع هندی که ترجمه فارسی آن را هم بچاپ رسانیده، و از اصل عربی یک نسخه خطی در کتابخانه آستان قدس و یک نسخه عکسی در کتابخانه وزارت معارف موجود است.

۳- نزهة الارواح شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری که بقول دانشمند معظم آقای قزوینی ما بین سنه ۵۸۶- ۶۱۱، تألیف شده، و از اصل عربی و ترجمه فارسی آن نسخ متعدد در ایران و اروپا موجود است، و از هر یک دو نسخه تا کنون در تهران بنظر نگارنده رسیده که بالجمله یکی از دو نسخه فارسی کتاب در بیست و هفتم جمادی الآخره سال ۱۰۴۳ کتابت شده بود، شهرزوری کتاب تتمۀ صوان الحکمه را بدست داشته و بسیاری از تراجم حکمای ایرانی را عیناً از آنجا گرفته در یکی دو موضع از ابو الحسن بیهقی نام برده، ولی غالباً مطالب را بخود نسبت داده است.

۴- عیون الأنباء فی طبقات الاطباء تصنیف ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۲۴۸- ۲۹۰- ۲۹۱- ۲۹۷ استطراداً (که از فهرست اعلام کتاب فوت شده) و ج ۲ ص ۱ تا ۲۰ مستقلا، ابن ابی اصیبعه رساله ابو عبید را تماماً نقل کرده و اطلاعات مفید بدان الحاق نموده است، ولی روایت او در تاریخ وفات شیخ غلط است و در فهرست تصانیف شیخ نیز آنچه از ابو عبید قبلا نقل کرده دوباره مکرر کرده است و ظاهراً بهمین جهت ناشر منطق المشرقیین (یعنی قسمت منطق از حکمت مشرقیه ابن سینا) نیز در مقدّمه کتاب (چاپ مصر ۱۳۲۸) گول خورده حتی حکمت مشرقیۀ را یک بار بنام «بعض الحکمة المشرقیة مجلده» همچنانکه در روایت ابو عبید آمده ذکر

کرده و بار دیگر بنام «الحکمة المشرقیة لا توجد تاما» چنانکه ابن- ابی اصیبعة خود در فهرست مفصلی که بدست داده آورده است، و ناشر کتاب مزبور خود ظاهراً سواد درستی نداشته و لهذا کتاب دانش مایه العلائی که در طبع کلمه دانش مایه در عیون الانباء کمی از العلائی جدا افتاده بوده آن را دو کتاب شمرده است.

۵- اخبار الحکماء جمال الدین قفطی باب الکنی نزد کنیه «ابو علی» و غیره، این کتاب در عصر صفویه بفارسی ترجمه شده، و از ترجمه آن یک نسخه در کتابخانه دانشکده معقول و منقول موجود است.

۶- مختصر الدول ابن العبری چاپ بیروت ص ۳۲۵ تا ۳۳۰ و غیرها.

۷- کامل ابن الاثیر سنه ۴۲۸ که وفات شیخ را نوشته، و او شیخ و علاء الدوله هر دو را در جای دیگر بالحاد و زندقه متهم کرده، و مدفن او را هم برخلاف مشهور در اصفهان دانسته و اطلاع درستی از احوال شیخ بدست نداشته است.

۸- تاریخ ابو الفداء چاپ اسلامبول ۱۲۸۰ حوادث سال ۴۲۸.

۹- تاریخ مرآة الجنان یافعی چاپ هند حوادث سال ۴۲۸، که او نیز همان مطالب ابن خلکان را آورده و ملاقات شیخ را با قابوس چنانکه در چهار مقاله است درست دانسته، و چون مطالب کتاب الشفاء را بمطالعه در نیافته عصبانی شده و گفته است «لم اره الا جدیرا بقلب الفاء قافا».

۱۰- شذرات الذهب چاپ مصر سال ۴۲۸.

۱۱- ابن خلکان باب «حسین» که او نیز شرح حال شیخ را عیناً از ابو الحسن بیهقی گرفته و برخی اشعار شیخ و مطالبی از ابن الاثیر بر آن

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۲۳

افزوده است.

۱۲- معجم البلدان ذیل «بخارا» ج ۱ ص ۵۲۲ و او وفات شیخ را در شنبه ششم شعبان دانسته، و صحیح جمعه آخر رمضان است.

۱۳- تاریخ گزیده چاپ عکسی ص ۸۰۲- ۸۰۳ که در آنجا اشتباهاً نام شیخ عبد اللّٰه بن حسین نوشته شده است، صاحب تاریخ گزیده شعر معروف: حجة الحق ابو علی سینا الخ و مباحثه شیخ با یک نفر کناس را ایراد کرده است.

۱۴- اواخر تاریخ ملل و نحل ابو الفتح شهرستانی (متوفی ۵۴۸) که آراء فلسفی ابن سینا را بطور خلاصه بخوبی ایراد کرده است، این کتاب بفارسی هم ترجمه شده و نسخه آن نزد نگارنده موجود است.

۱۵- بحر الجواهر که در لغات طبی است چاپ سنگی ایران باب- الالف ذیل عنوان «ابن سینا» و این هم مطلب تازه ندارد و وفات شیخ را در جمعه اول رمضان دانسته، و گذشت که صحیح جمعه آخر رمضان است.

۱۶- خزانة الادب بغدادی ج ۴ ص ۴۶۶.

۱۷- تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی چاپ لیدن ۱۳۱۸ ص ۲۴ که گوید شیخ بابن الرومی معروف بادیب ترک معتقد بوده و بر بعض اشعار مشکله او شرح نوشته است.

و در ص ۴۹ گوید شیخ را حجة الحق گفته‌اند، و نیز پدر او ابو عبد اللّٰه دانشمند و حکیم بوده است ... در خوارزم هفت سال درس گفتی و از آنجا بجرجان و ری و بعد از آن بعراق عجم افتاد و بعد با وزیر عماد الدوله دیلمی شد و در خطه اصفهان بمرض اسهال در گذشت و این قطعه در حق ابو علی سینا فاضلی نظم کرده است:

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۲۴ حجة الحق ابو علی سینادر شجع آمد از عدم بوجود

در شصا کرد کسب جمله علومدر تکز کرد این جهان بدرود و در ص ۶۱- ۶۲ و ص ۴۹۳ دو بیت از جامی آورده که شیخ و شفا و قانون او را نکوهیده است.

۱۸- مجمع الفصحاء جلد اول چاپ تهران ص ۶۸- که ملاقات شیخ با قابوس را ذکر کرده و در نسب شیخ نام جد او حسن بن سینا را در هر دو تألیف خود (این کتاب و ریاض العارفین) انداخته است، گوید در ری فخر الدوله بر عزتش افزود. و اینجا سنه ۴۴۸ در وفات شیخ غلط است و پنج رباعی که نسبت بشیخ معروف و در السنه مشهور است نقل کرده است.

۱۹- ریاض العارفین چاپ تهران ۱۳۱۶ چاپ دوّم روضه دوّم ص ۲۷۲- ۲۷۳ در اینجا بر مطلب مجمع الفصحاء ملاقات شیخ با ابو السعید ابو الخیر و سخن هر یک درباره دیگری را افزوده و وفات شیخ را ۴۲۷ نوشته و تصریح کرده که شیخ در همدان وفات یافته است و همان پنج رباعی سابق را باضافه:

تا باده عشق در قدح ریخته‌اندو ندر پی عشق عاشق انگیخته‌اند

با جان و روان بو علی مهر علی‌چون شیر و شکر بهم بر آمیخته‌اند ایراد کرده است.

۲۰- کشف الظنون که قریب هفتاد کتاب از تصنیف شیخ را نام برده است.

۲۱- مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری مجلس هفتم، که در اینجا نیز ملاقات شیخ با قابوس و برخی امور دیگر مذکور است، مع ذلک مطالب مفید دارد، و علی الخصوص بر تشیع شیخ ادله قوی از بطون مصنفات او آورده است.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۲۵

۲۲- روضات الجنات باب «حسین» ص ۲۴۱- ۲۴۳، و او ولادت شیخ را بسال ۳۷۳ نوشته و این اشتباه، و صحیح ۳۷۰ است.

۲۳- محبوب القلوب اشکوری که در نیمه مائه یازدهم هجری تصنیف شده نسخه خطی کتابخانه دانشکده معقول ورق آ ۲۱۷ استطراداً و ورق ۱۷۳ مستقلا، و او مطلبی علاوه بر شهرزوری ندارد و فقط دو بیت منسوب بشیخ که دلالت بر شرب خمر میکند از وی نقل کرده، سپس همو را بر این عمل سرزنش کرده است.

۲۴- طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۴۸.

۲۵- معجم المطبوعات چاپ مصر ج ۱ ص ۱۲۷- ۱۳۳ که بیست و چهار کتاب و رساله تمام، و قسمتی از کتاب الشفاء و عیون الحکمه و دو قصیده شیخ که بطبع رسیده بوده است همه را با تاریخ و شماره چاپ و عدد صفحات ذکر کرده، و شرح حال شیخ را در کتاب تاج التراجم ابن قطلوبغا نشان داده که نگارنده این مأخذ او را ندیده است.

۲۶- تاریخ فلاسفة الاسلام فی المشرق و المغرب تألیف محمد لطفی جمعه چاپ مصر ۱۳۴۵ ص ۵۳- ۶۶ و اینجا هم گاهی علی بجای ابو علی آمده، و برخی آراء شیخ را مصنف با آراء دیگران مقایسه کرده، و اشتباهات علمی دارد ولی از لحاظ تاریخی که مطالب آن را غالباً از ابو عبید گرفته بد نیست.

۲۷- شاهد صادق نسخه خطی کتابخانه دانشکده معقول و غیرها فصل تاریخ حوادث سال ۴۲۸، و باز در باب چهارم فصل ۶۹ در مستی، و در باب سوم فصل ۷۱ در هیأت و نجوم.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۲۶

۲۸- جنگ نمره ۲۹۱۴ در کتابخانه دانشکده باب ۱۱ ورق ۱۱.

۲۹- محاضرات الفلسفة العربیه للأستاذ کونت دی جلارز السنة الدراسیة ۱۹۱۹- ۱۹۲۰ چاپ مطبعة الهلال که این هم گر چه بی‌غلط نیست ولی مع ذلک از شرح حالی که سایر اساتید مصر نوشته‌اند مفصلتر و بهتر است.

۳۰- الاعلام چاپ مصر ۲۵۱- ۲۵۲.

۳۱- صناجة الطرب چاپ بیروت ۳۹۵- ۳۹۶ و در اینجا عبد الله الناتلی غلط و صحیح ابو عبد الله است، و زبدة الصحائف چاپ بیروت ص ۱۹۹، و در اینجا نوشته است کتاب المقتضیات را ابن سینا از هشت کتاب طبیعی ارسطو فراهم کرده بوده، و مأخذ او را ندانستم ولی این سخن با نام کتاب که «مقتضیات الکتب السبعه» میباشد منافات دارد، و در کشف الظنون هم نام کتاب بغلط «مقتضیات الکبری السبعه» چاپ شده است، و باز در همین کتاب ص ۲۱۹.

۳۲- دائرة المعارف بستانی چاپ مصر ج ۱ ذیل عنوان «ابن سینا».

۳۳- دائرة المعارف فرید بک و جدی ج ۵ باب السین.

۳۴- دائرة المعارف اسلام بانگلیسی ج ۲ ص ۴۱۹، و ترجمه عربی همین کتاب که از چاپ خارج شده است.

۳۵- تاریخ الفلسفه حنا اسعد فهمی چاپ مصر ص ۱۵۷- ۱۶۰، ۳۶- یک رساله جداگانه درباره تشیع شیخ تألیف علی بن فضل الله الجیلانیّ الفومنی الزاهدی که بسال ۱۰۶۲ تألیف شده و از آن در تهران نسخ متعدّد بنظر نگارنده رسیده، و تقریباً شرحی است بر

مقاله دهم (یعنی آخرین مقاله) از الهیات کتاب الشفاء.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۲۷

و نیز رجوع کنید بروضة الصفا، و حبیب السیر، و علی الخصوص حواشی چهار مقاله چاپ لیدن در مواضع عدیده که مطالب تاریخی مفید دارد، و آداب اللغة جرجی زیدان و فهرست کتابخانه خدیویه مصر و سایر کتابخانه‌ها و غیرها.

اما از تاریخ تألیف رساله ما نحن فیه همین قدر معلوم میشود که این رساله هم مانند سایر رسائل فارسی ابن سینا بخواهش علاء الدوله کاکویه تصنیف شده، و چون شیخ بعد از فوت شمس الدوله (حدود ۴۱۲ ظاهراً) باصفهان رفته و بعلاء الدوله پیوسته است مسلم است که تصنیف این رساله نیز از مسافرت او باصفهان (یعنی از سال ۴۱۲) مؤخر بوده است.

مأخذ تصحیح این چاپ رساله چهار نسخه است بدین قرار:

۱- نسخه «آ» و آن یازده ورق است در مجموعه شانزده رساله جزو کتب اهدائی نگارنده بدانشگاه طهران که از ورق «آ» ۶۵ مجموعه شروع و در ورق «ب» ۷۵ ختم میشود، و این مجموعه بسال ۱۰۶۱ در صفحات هجده سطری کتابت شده، و گر چه کاتب نسخه بی‌سواد بوده و آن را زیاد تحریف کرده، ولی ظاهراً از روی نسخه معتبری کتابت شده، و از سه نسخه دیگر معتبرتر است.

۲- نسخه «ب» که چون دسترسی بدان نداشتیم و مطمئن بودیم که بدقت در چاپ سابق از آن استفاده شده- در این چاپ با دقت کامل از روی چاپ سابق استفاده شد.

۳- نسخه «ج» متعلق بکتابخانه ملّی ملک که بقطع ربعی کوچک در یک مجلّد جداگانه است.

رگ‌شناسی، مقدمه‌مصحح، ص: ۲۸

۴- نسخه «د» جزو کتب اهدائی جناب آقای سید محمد صادق طباطبائی بکتابخانه مجلس شورای ملی که در یک مجموعه رسائل است بقطع وزیری وسط.

پس از مقابله و ضبط اختلافات چهار نسخه سابق الذکر نسخه پنجمی تهیه شده و در متن بچاپ رسیده است. جمله یا کلمه که تنها در نسخه «آ» بوده میان دو هلال () قرار داده شده و آنچه مخصوص نسخه «ب» بوده میان دو قلاب [] جا گرفته و آنچه مخصوص نسخه «ج» است میان گیومه «» و مختصات نسخه «د» میان دو ستاره** گذارده شده است. مگر اینکه بخلاف این در ذیل اشاره شده باشد.

ارقام متن باختلاف قرآت مربوط میشود و از قرائن پیدا است که مورد اختلاف چیست. و اگر قرینه نباشد جلو مورد اختلاف قرآت ستاره گذارده شده یا کلمه ما قبل آن در ذیل تکرار شده است. انتهی ما اردناه و الحمد للّه علی الاتمام. بتاریخ فروردین ماه ۱۳۳۰ هجری شمسی و انا العبد محمد الحسینی المشکوة.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۱

رگشناسی تصنیف دانشمند بزرگ ایرانی شیخ الرئیس ابو علی سینا

رگ‌شناسی، متن، ص: ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

رساله نبضیه شیخ الرئیس علیه الرحمة «۱»

اشاره

سپاس مر آفریدگار را،- و ستایش مرو را، «۲» و درود بر پیغامبر گزیده (محمد) و اهل بیت- و یاران او «۳» (صلوات اللّه علیهم

اجمعین اوّل) (- کذا) فرمان (خداوند ملک عادل سید منصور مظفّر) عضد الدّین «۴» علاء الدولة، و قاهر الامة- و تاج الملة، ابو جعفر حسام امیر المؤمنین، کرّم اللّه مثواه- و برّد مضجعه «۵» بمن آمد که اندر باب دانش رگ، کتابی (ب) کن جامع که همه اصلها- اندر وی بود- بتفصیل «۶»، پس فرمان را

---

(۱)- رساله نبض- آ.

(۲)- مر او را- آ.

(۳)- وی- ب- ج.

(۴)- عضد الدوله- ب- ج.

(۵)- جمله «کرّم اللّه مثواه- و برّد مضجعه» در نسخه (آ) بلا تردید بقلم ناسخ افزوده شده است، چه در سه چهار سطر بعد مصنّف (ابن سینا) ملک مذکور در متن را بجمله «امیدوارم که بدولت چنین خداوند توفیق و یاری یابم» دعا می‌کند و معلوم است که این دعا برای پادشاه زنده بوده، و از اینجا و از اینکه فرمان پادشاهی که در گذشته قابل امتثال نیست دانسته میشود- که کلمه «عضد الدوله» در نسخه (ج) و (ب) تصحیف (عضد الدین) است چنانکه در نسخه (آ) آمده،- علی الخصوص که بشهادت کتب تاریخ و تراجم در آن عصر باین اسم کسی جز عضد الدوله دیلمی معروف نبوده- و او نیز یکی دو سال بعد از ولادت مصنّف وفات کرده بوده است بنا بر این چگونه ممکن است که عضد الدّولة بکودک دو ساله (که بعدها دانشمند و مصنف خواهد شد) فرمان ساختن تصنیف صادر کند یا مصنّفی بگفته سلطان دوره پیش از خود کتاب بسازد.

(۶)- بتفسیر- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۳

پیش گرفتم، و «۱» باندازه طاقت- و دانش خویش «۲» این کتاب را «[تصنیف کردم]» [و] بزبان پارسی «۳» چنانکه فرمان بود، و بر «۴» توفیق ایزد «[جلّ جلاله]» معونت «۵» کردم، و از وی «۶» یاری خواستم «۷»، امیدوارم که بدولت چنین (خداوند) توفیق «(و)» یاری یابم.

فصل* اول* «۸» اندر (همه) اصلهای او «۹»

(باول) بباید دانست- که آفریدگار (ما) «[عزّ- و علا]» که حکمت «۱۰» وی داند، و مر دانش جویان را از آن اندکی آگاهی داده است، چهار گوهر اصل (که) اندرین عالم* «اکره» زیر آسمانست بیافرید «۱۱»:

یکی: آتش،

و یکی هوا.

---

(۱)- پیش رفتم- آ.

(۲)- دانش و- آ.- دانش خویش و- ب.

(۳)- فارسی- آ.

(۴)- چنانچه فرمود و- ب.- چنانکه فرمود و- ج.

(۵)- مقول- آ.

(۶)- از روی- آ.

(۷)- خواستم و- ب.

(۸)- از آغاز کتاب تا اینجا نسخه «د» چنین است: «بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله حق حمده و الصلاة علی نبیه محمد و آله اجمعین این مقالتیست در نبض تصنیف خواجه رئیس ابو علی الحسین بن عبد الله بن سینا رحمة الله علیه فصل اول» الخ.

(۹)- اصلها که- آ،- اصلهاء او- ج- د.

(۱۰)- بآن حکمت که- ب- ج.

(۱۱)- آفریده- ب.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۴

و یکی آب.

و یکی خاک «۱».

تا از ایشان بکما بیشی آمیزش «۲» چیزهای دیگر «۳»- آفریند، چون:

ابر- و باران، (و) «[چون]» سنگ- و گوهر،- که گداختن پذیرد، و «۴» گوهر رونده.- و گوهر شناسنده بحس «۵»، و گوهر مردم.

هر یکی را وزنی دیگر از این «۶» چهار گوهر اصل «۷»،- و آمیزش دیگر «۸» گونه.

و آتش را «۹» گرم آفرید، و از خشکی بهره داد.

و هوا را تر آفرید« (و گداخته)» و از گرمی بهره داد.

و آب را سرد آفرید- و از تری بهره داد.

و خاک (و) زمین را خشک آفرید، و از سردی بهره داد.

«[و]» معتدل «[تر]» آمیزشی از این چهار آن مردم بود «۱۰»، و مردم را از گردآمدن «۱۱» سه چیز آفرید:

---

(۱)- یکی خاک و یکی آب- ب- ج.

(۲)- بی: «آمیزشی»- ب،- بی «کما بیش آمیزشی»- آ.

(۳)- دیگر را- د.

(۴)- بی: و- ج- د.

(۵)- بحس- آ، ج.

(۶)- آن- آ.

(۷)- بی‌اصل،- د.

(۸)- دگر- ب- ج.

(۹)- بی: را- ب.

(۱۰)- آمیزش از این جهان این مردم آفرید- ب- ج.

(۱۱)- از گرداندن- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۵

یکی: تن،- که وی را بتازی بدن خوانند،- و جسد، «۱» «(و)» دیگر «۲» جان،- که او را «۳» روح خوانند، «۴» و سیوم «۵» روان،- که او را «۶» نفس خوانند «۷».

جسد کثیف است- و روح لطیف «۸»، و نفس چیزی است بیرون ازین گوهرها «۹»،- و لطیفی وی- جز «۱۰» لطیفی روح است

«۱۱»،- که معنی لطیفی روح تنک «۱۲» است- و باریک «۱۳» گوهری، و روشن سرشتی،- چنانکه هوای روشن.
و لطیفی «[نفس]» دیگر است- که اندرین تنکی «۱۴» بکار نیاید، و مانند «۱۵» است- بلطیفی سخن،- و لطیفی معنی.
و آفریدگار «۱۶» تن را از اندامها ساخت، و اندامها را «۱۷» از کثافت

---

(۱)- که او را جسد خوانند و بدن گویند،- ب- ج.- که او را بدن و جسد خوانند- د.

(۲)- دیگری را- د.

(۳)- وی را- آ.

(۴)- گویند- ب- ج.

(۷)- گویند- ب- ج.

(۵)- و دیگر- ب- و سه دیگر- ج.

(۶)- بی: که او را- آ.

(۸)- لطیف است- آ.

(۹)- ازین سه گوهرها- آ.- از این گوهر را- ب،- این گوهرها- ج- د.

(۱۰)- وی نه چون- ب- ج.

(۱۱)- بی: است- آ.

(۱۲)- تنکی- د- ظ.

(۱۳)- باریات (- کذا)- آ.

(۱۴)- تجلی- ب،- کی اندر بجشکی- ج- د.

(۱۵)- مانند- ج.

(۱۶)- آفریدگارا- آ.

(۱۷)- بی: را- آ- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۶

خلطها «۱»، و اما روح را «۲» از لطافت و بخار اخلاط «۳» آفرید.

و خلطها چهارند «۴»، یکی خون پاکیزه- چون «۵» اصل، و دیگر بلغم- که نیم خونست، و خون نارسیده است. و سیم صفرا- که کفک خون است «۶»، و چهارم سودا- که دردی و ثقل «۷» خون است.

[و] این چهار را «۸» از آن چهار «۹» گوهر پیشین آفرید «۱۰». بآمیزشها- و وزنهای مختلف.

باز ازین چهار هم «۱۱» بآمیزشها- و وزنهای «۱۲» مختلف اندامهای «۱۳» مختلف آفرید؛ یکی را خون بیشتر چون گوشت. و یکی را سودا بیشتر چون استخوان. و یکی را بلغم بیشتر چون مغز. و یکی را صفرا «۱۴» بیشتر چون شش.

---

(۱)- اخلاط آفرید- ب- د.- خلطها آفرید- ج.

(۲)- روح از لطافت- ب- ج.

(۳)- بی: اخلاط- آ.

(۴)- چهار است- ب- ج.

(۵)- خون- آ- ج.

(۶)- بی: و خون نارسیده است و سیم صفرا که کفک خون است- آ.

(۷)- و چهارم که درد و سفل- آ.- الثفل بالضم و الثافل ما استقرّ تحت الشیء من کدرة- قاموس.

(۸)- بی: را- آ- ب.

(۹)- چهارا از آن چهار را از آن چهار- ج.

(۱۰)- آفریده است- ب- ج.

(۱۱)- چهارم- آ.

(۱۲)- بی: ی- ج.

(۱۳)- بی: ی- ج.

(۱۴)- سودا- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۷

و جان را نیز از لطیفی این «۱» خلطها آفرید «۲»، هر جائی را وزنی و آمیزشی «۳» دیگر و زایش «۴» و پرورش اصل جان اندر دل است، و جایگاهش «۵» دل- و شریانهاست «۶» و از دل بمیانجی شریانها باندامهای دیگر شود «۷»، نخست باندامهای «۸» رئیس» [شود]» چون مغز، و چون «۹» جگر؛ «[و]» چون اندامهای منی؛ و از آنجا بدیگر اندامها شود، و بهر جای طبع روح دیگر «[گونه]» شود، تا اندر دل» (بود)» بغایت گرمی «۱۰» بود، و طبع آتش- و لطافت «۱۱» صفرا بروی غلبه «۱۲» دارد، پس آن بهره که از وی «۱۳» بمغز شود- تا مغز بدو «۱۴» زنده باشد، و فعلهای خویش بکند «۱۵» سردتر- وتر تر شود، و اندر آمیزش وی «۱۶» لطافت آبی-

---

(۱)- بی: این- آ.

(۲)- آفرید و- آ- ج.

(۳)- آمیزش- ب.

(۴)- بی: و زایش- آ،- ولایش- ب- ج.

(۵)- جانها کاهشتین- آ.

(۶)- بی: است- ب- د.

(۷)- می‌شود- ج.

(۸)- بی: ی دیگر شود نخست باندامهای- آ.

(۹)- بی: چون- آ.

(۱۰)- گرمی گرم- ب.

(۱۱)- آتش دارد و طبیعت- ب،- آتش دارد و لطافت- ج.

(۱۲)- غلبت- ج.

(۱۳)- ازو- آ.

(۱۴)- بوی- د.

(۱۵)- خود کند- ب،- خود بکند- ج.

(۱۶)- او- آ- ب.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۸

و بخار بلغم بیشتر افتد. و آن بهره که بجگر شود- تا جگر بوی زنده باشد «۱»، و فعلهای خویش بکند، نرم‌تر- و گرم‌تر- و بحش ترتر «۲» شود و اندر آمیزش او «۳» لطافت هوا- و بخار خون بیشتر شود.

و بالجمله «۴» روحهای اصلی چهارند «۵» یکی «۶»: روح حیوانی که اندر دل بود، و «۷» وی اصل همه روحهاست و «۸» دیگر: روح نفسانی- بلفظ پزشکان «۹»- که اندر مغز بوده و «۱۰» سیم:

روح طبیعی «۱۱»- بلفظ پزشکان «۱۲» که «۱۳» اندر جگر بود «۱۴» چهارم: روح تولید- یعنی زایش- که اندر خایه «۱۵» بود.

و این چهار «۱۶» روحها میانجیهااند «۱۷» میان نفس بغایت پاکی

---

(۱)- شود- ب- ج.

(۲)- بکند نرم و گرم‌تر- آ.- کند نرم‌تر و گرم‌تر و بحس تر تر- ب.- بکند نرم و گرم‌تر شود و بحش تری تر- ج.- بکند نرم گرمی‌تر و بیش تری تر- د.

(۳)- وی- ج- د.

(۴)- بجمله- ب- ج.

(۵)- چهار است- ب- ج.

(۶)- بی: یکی- د.

(۷)- شود و- آ.- بود که- ب- ج.

(۸)- بی: و- د.

(۱۰)- بی: و- د.

(۹)- پزشکان- آ.- بجشکان- ب- د.- نحستکان- ج.

(۱۱)- طبیعی که- آ.

(۱۲)- محشکان- ج- د.

(۱۳)- بی: که- د.

(۱۴)- شود- آ.- بود و- ج.

(۱۵)- خانه- آ- ج.

(۱۶)- بی: چهار- ج- د.

(۱۷)- است- ب- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۹

و «۱» تن بغایت کثیفی «۲» و قوتهای نفس چون قوّهٔ حسّ «۳»،- و قوّهٔ جنبش «۴»،- و دیگر قوّتها، بمیانجی «۵» روح بهمه اندامها رسد «۶» و علم رگ- که علم نبض «۷» خوانند، علم حال روح است، و «۸» علم آب- که علم تفسره خوانند، علم حال خلطهاست؛ و بیشتر دلیل بودن نبض «۹» بر حال دل است، زیرا که دل «۱۰» جایگاه (زایش) روح است.

و بیشتر دلیل بودن آب بر حال «۱۱» جگر است، زیرا که جگر جایگاه زایش خلطهاست «۱۲»

فصل دوم

«۱۳» اگر تن «۱۴» حیوان چنان بودی که از وی چیزی جدا نشدی، و متحلّل

---

(۱)- پاک و- ب،- پاک و میان- ج- د.

(۲)- کثیف- ب- د.

(۳)- قوتهای حس- ب، قوتهای حس بود- ج.

(۴)- جنبش بود- ج.

(۵)- میانجی- ج.

(۶)- برسد- ب- ج.

(۷)- علم نبض که رگ- آ.

(۸)- است او را- آ.

(۹)- نفس- آ.

(۱۰)- بی: دل- د.

(۱۱)- بیشتر بیشتر دلیل بودن آب و خاک- آ،- بیشتر دلیل بودن تفسره بر- ب- ج.

(۱۲)- و جگر جایگاه دانش خلط است- ب،- جگر جایگاه زایش خلط است- ج.

(۱۳)- بی: دوم- ب- ج،- دیگر- آ.

(۱۴)- بی: تن- ب، این- ج- د،

رگ‌شناسی، متن، ص: ۱۰

نگشتی- و نیالودی پالودنی دیداری و نادیداری حیوان را «۱» غذا نبایستی که غذا بدل «۲» آن است که از وی همی‌پالاید، و هر گاه «۳» که اتّفاق افتد که کم پالاید «۴». یا از کمی گرما، یا از کمی حرکت خاصه «۵»، یا سختی پوست چنانکه مار «۶» بزمستان غذا نیابد، و هر گه «۷» که اندر تن حیوانی بلغم بسیار گرد آید از پس باز خوردن «۸»- و زیانش نکند از قوّت طبع، وی «۹» بزمستان اندر سوراخ بکمی «۱۰» حرکت بزید بی‌غذا از بیرون، زیرا که باندرون تن «۱۱» غذا دارد،- که این بلغم پخته شود،- و خون گردد «۱۲». و اگر کسی «۱۳» گوید: که پیدا بود که «۱۴» اندر تن حیوانی بلغم چند «۱۵»

---

(۱)- و نیالودی پالودنی دیداری و نادیداری چون از- آ،- و نپالودی پالودنی مدار حیوان را- ب، و نیالودی مالودنی و مداری حیوان را- ج.

(۲)- بدن- ج.

(۳)- می‌پالاید و هر گاه- آ- همی‌پالاید و هر که- ب- ج،- بپالاید و هر گاه- د.

(۴)- پالایا- ج.

(۵)- بی: خاصه- د.

(۶)- همچون حال مار- ب- د.

(۷)- غذا کمتر یابد و هر گاه- ب.

(۸)- بلغم بسیار گرد از بسیار خوردن- آ،- بلغم بسیار گرد آید از پس خوردن- ب- ج،- بلغم فرو آید از پس خوردن- د.

(۹)- که- ب.

(۱۰)- از- ب.

(۱۱)- تن در- ج،

(۱۲)- شود- آ- د.

(۱۳)- بی کسی- آ.

(۱۴)- بی: که- آ.

(۱۵)- بی: چند- د- چقدر بلغم- آ.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۱۱

تواند بودن، و هر روز «۱» غذای حیوانی بسیار باید «۲».

جوابش- آنست که این غذا که از بیرون بحیوان رسد «۳»،- نه همه بکار شود، و غذای «۴» حقیقی گردد؛- که همه بیشتر ثفل شود «۵»، و فضله گردد،- و از آنجا بتن «۶» اندکی شود؛ و این غذا که از بلغم آید «۷» آن بود که «۸» بلغم بجمله غذا گردد «۹».

پس این شمار با آن «۱۰» شمار راست نیاید، پس تن حیوان را الا بچنین حال- غذا میباید- تا بدل پالایش شود، یا کثافت تن «۱۱»، روح- که «۱۲» لطیف است و جنبنده «۱۳» «[است]» اولی‌تر «[آنست]»- که پالایش و تحلّل وی «۱۴» بیشتر و زودتر بود، و«(غذا)» پیوسته‌تر و زودتر باید «۱۵».

---

(۱)- هر روزی- ب.

(۲)- با- آ، - بود- ب.

(۳)- از بیرو برسد- ب،- از بیرون رسد- ج.

(۴)- غذا،- آ- ج.

(۵)- گردد- ج.

(۶)- بی: گردد و از آنجا- ب. بتن و از آنجا- ج.

(۷)- باید- آ.

(۸)- بی: که- ج.

(۹)- جمله غذا شود- آ.

(۱۰)- بآن- ب- ج.

(۱۱)- بحین حال غذا می‌باید تا بدل بآلایش بود یا کثافت تن- آ،- الا این چنین حال غذای می‌نباید تا بدل پالایش شود یا کثافت آن- ب،- الا بچنین حال غذا می‌نباید تا بدل پالایش شود یا کثافت و این- ج،- که الا بچنین حال غذا نباید تا بدل پالایش بود یا کثافت تن- د.

(۱۲)- بی: که- ج.

(۱۳)- چنین- آ.

(۱۴)- بی: وی- آ.

(۱۵)- باید- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۱۲

و ناصبوری وی بیشتر «۱» بود.

و هرگاه «۲» غذا آمد از بیرون «۳»، فضله و ثفل را «۴» حاجت بدفع- و جدا «۵» کردن افتاد؛ و فضله، روح لطیف گرم بخاری «۶» دودی بود، باید که او را «۷» از روح دور کرده آید- ساعت بساعت،- که روح نازکست،- آن «۸» صبوری تواند کردن «۹» بآمیزش بد، و پلید از فضله خویش پس باید «۱۰» که زود جدا شود.

در روح را سببی «۱۱» دیگر است- که او جوشان- و افروزان است «۱۲» اندر دل- و شریانها، اگر هوای سرد بدو «۱۳» نرسد،- از اعتدال اندر گذرد «۱۴» و متحلل شود. پس هوای سرد او را معتدل- و بسته دارد.

---

(۱)- بی: وی- د،- ناصبوری کمتر- آ.

(۲)- و هر کجا- آ- د، هرگاه که- ج.

(۳)- بیرون و- ج.

(۴)- ثفل و- آ- د.

(۵)- و دعا- آ.

(۶)- بی: لطیف گرم- ب- ج،- لطیف گرم بخار- د.

(۷)- بی: را- ب- ج.

(۸)- نازکست و- ب- ج.

(۹)- بی: کردن- آ.

(۱۰)- بآمیزش بد و پلید از فضله خویش باید- آ،- و آمیزش بد و مد از فضله خویش پس باید- ب،- و آمیزش بد و مد از فضله خویش پس ماند- ج،- بآمیزش بد و پلید و فضله خویش که تن کند. بآمیزش بد و پلید از فضله خویش پس باید- د.

(۱۱)- سبب- ب- د.

(۱۲)- وی چون ستاره افروزان است- ب- ج،- وی چون آتش افروز و تست- د.

(۱۳)- بوی- ج. رگ‌شناسی متن ۱۲ فصل دوم ...... ص : ۹

(۱۴)- بی: د- ج،- گردد- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۱۳

و «۱» همچنانکه آب مر غذای «۲» تن را اندر تن براند «۳» و فضلها را «۴» از تن بشویاند «۵» و بیرون برد، هوا غذاء جان را از بیرون- و اندرون بجان رساند «۶»، و فضلها را «۷» از جان بیرون کند.

و همچنانکه آهنگر «۸» هوا را « [بگشادن دم]» و گسترانیدنش باندرون دم «۹» کشد، و ببسته «۱۰» کردن- و فراز هم آوردن بیرون کندش، « [دل]» و شریانها بحرکت گستریدن که انبساط خوانند هوا را اندرون کشد- و هواء خنکی را «۱۱» از بیرون،- و بخار غذای روح- از اندرون «۱۲» بروح رساند؛ و بحرکت «۱۳» بهم اندر آمدن- که انقباض «۱۴» خوانند، فضله بخار «۱۵» دودی را از روح جدا کند،- تا سلامت روح «۱۶» بود، و این دو جنبش را

---

(۱)- بی: و- آ، بسته و معتدل دارد و- ج- معتدل دارد و بسته دارد و- د.

(۲)- مرغزار- آ.

(۳)- برویاند- آ،- برواند- د.

(۴)- بی: را- آ- ب.

(۵)- بشوید- ب- ج- د.

(۶)- رسد- آ.

(۷)- بی: را- ج.

(۸)- دهن- ب- ج.

(۹)- اندرون دم- آ- ج، باندرون در- ب.- همچنانکه آهنگر دم را بگشاید و باز کند هوا بر اندرون دم اندر کشد و هر گاه که فراز هم آرد هوا بیرون کند- (ذخیره خوارزمشاهی- کتاب دوّم- گفتار سوّم- باب دوّم).

(۱۰)- و بسته- آ.

(۱۱)- بی: را- آ- خشکی را- ج.

(۱۲)- بی: از اندرون- آ- د،- از اندرون- ج.

(۱۳)- بحرکت آن- ب- ج.

(۱۴)- که از انقباض- ج.

(۱۵)- بخاری- ب.

(۱۶)- روح بسلامت- ب- ج- ظ.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۱۴

با «۱» دو سکون- که اندر میان ایشان است. نبض خوانند. چنانکه بدید کرده آید سپس تر «۲» و دم زدن مانده دامن «۳» زدن نبض است، و شش- خزینه هواست، «۴» بهمسایگی دل هوا را اندر «۵» شش آورد- تا دل می‌ستاند از وی، و می‌دهد فضله- بوی، «۶» چون هوا اندر شش گرم شود، «۷» و فضله بخار «۸» دودی بسیار گرد آید «۹» اندر وی (پلید) شود، و بیش بکار نیاید، آن هوا را بیرون کند، و هوای دیگر بستاند تا آخر عمر «۱۰» و هر دم زدنی را چند «۱۱» نبض بود، چندان- که آن هوا از کار بشود- و دیگر دم «۱۲» باید زدن.

پس حال این حرکت- و این سکون «۱۳» مختلف میشود «۱۴» بسبب اختلاف

---

(۱)- بی: جنبش را- آ،- جنبش را با این- ج.

(۲)- بدید آید کرد اندر پس تر- آ.

(۳)- بی: دامن- ج- د،- دم زدن باشد (ظ: مانند) ب.

(۴)- است که- ب.

(۵)- دل چنانکه هوا را در- ج.

(۶)- از وی بستاند و فضله بوی میدهد- ب،- از وی می‌ستاند و فضله بوی میدهد- ج- ظ.

(۷)- گردد- ج.

(۸)- بخاری- ب.

(۹)- گردد ب- ج،- گرداند- د.

(۱۰)- بی: عمر- آ،- تازه عمر- ب- ج.

(۱۱)- یکی- ب- ج.

(۱۲)- نشود و دیگر د- آ.

(۱۳)- سکون که- ب- ج.

(۱۴)- شوند- آ.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۱۵

حال روح، و حال روح مختلف همی گردد، بسبب اختلاف حال «۱» بدن،- و حال نفس، و ازین قبیل این حرکت- و این سکون علامت میشوند «۲» حالهای دیگر را.

فصل سیم

دل بمثل چون شریان همه تن است، و شریان بمثل چون دل «۳» یکی [از] اندام است، و همچنانکه آن روح را «۴» که اندر دل است، حاجت است «۵»« (بدم زدن از ره «۶» شش همچنان نیز مزاج «۷» روح را که اندر شریان است حاجت است)» بدم زدن «۸» و هوا کشیدن «۹» از راه مسامها «۱۰» و «۱۱» هر پاره از «۱۲» شریان بطبع خویش می‌جنبد «۱۳»- این دو حرکت

---

(۱)- بی: بسبب اختلاف حال روح و حال روح مختلف همی گردد- آ،- اختلاف روح مختلف همی گردد نسبت اختلاف- ب،- اختلاف حال روح مختلف می گردد نسبت اختلاف- ج،- اختلاف حال روح و حال روح مختلف شود بسبب اختلاف- د.

(۲)- می‌شود و- ج،- شوند- د.

(۳)- بی: چون دل- ب- ج.

(۴)- بی: را- آ- ب- ج.

(۵)- حاجتش- ب- ج.

(۶)- راه- د.

(۷)- مران- د.

(۸)- بی: زدن- د.

(۹)- کشیدن میاشد- ب- ج.

(۱۰)- مشامها- آ.

(۱۱)- بی: و- ب- ج.

(۱۲)- باری که- ب،- باری که آن- ج.

(۱۳)- می‌جنبد و- آ.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۱۶

انبساط- و انقباض، چنانکه دل همی‌جنبد «۱» وی نیز همی‌جنبد «۲» هم آن غرض را.

و بجشکان پیشین «۳»- که نیکو ندانسته‌اند. پنداشته‌اند «۴»- که حرکت نبض بر سبیل مد و جزر است، یعنی که گاه «۵» دل خون و روح را همچون «۶» مد بشریانها فرستد تا شریان «۷» برخیزد و بجنبد، و گاه بخویشتن کشد- تا شریان «۸» تهی شود- و بیارامد، و حرکت رگ «۹» بسبب آن حرکت «۱۰» مد است- که بوی می آید، نه «۱۱» از خودی خویش.

و نه چنین است که ایشان میگویند،- که رگ خود «۱۲» حرکت انبساط کند- و انقباض،- بخودی خویش و خون و روح را از دل، و هوا را از مسام بخود کشد؛ و از خویشتن «۱۳» فضله بیرون کند.

---

(۱)- می‌جنبد- د.

(۲)- «انقباض دل» می‌جنباند و- آ.

(۳)- غرض را و بجشکان پیشتر- ب غرضر و بجشکان پیشتر- ج.

(۴)- بی: اند- آ.

(۵)- گاهی- ب- ج.

(۶)- بی: را- آ،- را چون- ب- ج.

(۷)- شریانها- ب.

(۸)- شریانها- د.

(۹)- بی: رگ- ب- ج.

(۱۰)- حرکت آن- ب- ج- د.

(۱۱)- بی: نه- آ.

(۱۲)- بی: خود- ب- ج.

(۱۳)- خویش و خون و روح و هوا را از دل و هوا را از مشام بخود کند و از- آ،- خویش و چون روح هوا را از دل و از مسام بخود کشد و از خویشتن- ب،- خویش و خون روح هوا را از دل و هوا را از مسام بخود کشد و از خویشتن- ج،- خون و روح از دل و از مسام بخود کشد و از- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۱۷

دلیل برین «۱» آن است- که کسی بود- که وی را «۲» اندامی چون دستی مثلا تبش گیرد و «۳» گرمیش زیادة شود بسبب دمّل «۴» مثلا یا آفتی دیگر و این «۵» شریان که بهمسایگی آن دمل بود و «۶» اندر آن دست که «۷» تبش «۸» افزوده باشد، تیزتر،- و بیشتر «۹» بشمار حرکت کند؛ از دل «۱۰»، و شریانها [ی] دیگر که ایشان را «۱۱» آن حالها «۱۲» نیفتاده است «۱۳»، و اگر تبع «۱۴» دل بودی همیشه چون «۱۵» حرکت دل بودی؛ یا کم یا بیشترک نبود.

و «۱۶» ایزد تعالی شریانها «۱۷» را دو طبقه آفرید الّا یک شریان راستی را «۱۸»« (و اما رگهای ناجنبنده را یک طبقه آفرید)» الّا یک رگ

---

(۱)- بی: برین- ب- د،- بر- ج.

(۲)- او را- ب- ج- د.

(۳)- پیش گیرد و- ب- پیش گیرد- ج.

(۴)- گرد بسبب دملی- ب- ج،- شود بسبب دملی- د.

(۵)- و آن- ب- ج- آن- د.

(۶)- بهمسایگی آن دمل و- آ،- بهمسایگی دمل بود- ب- د،- همسایگی دمل بود- ج.

(۷)- بی: که- آ،- د،- ج.

(۸)- پیش- ج.

(۹)- تیز و بیشتر- آ،- تیزتر و- ب- ج- د.

(۱۰)- و بشتاب حرکت بیشتر از دل- د.

(۱۱)- آن را- ب- ج.

(۱۲)- حال- د.

(۱۳)- افتاده است- آ،- نیفتاده باشد- ب- ج،- نبود- د.

(۱۴)- متّبع- آ.

(۱۵)- حس- آ.

(۱۶)- تیزتری و- ب،- بیرتری- ج.- تیزی‌تر و- د.

(۱۷)- این شریانها را- ب- ج.

(۱۸)- بی: الایک شریان راستی را- ب- ج. الایک شریان را سببی را- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۱۸

راستی را «۱»، و شریانها «۲»، دو طبقه بدان «۳» آفرید تا احتیاط استواری «۴» بود،- که آنچه شریان خزینه وی است «۵» عزیزتر است [(از دیگر چیزها که روح عزیزتر است)] از خون و ماننده خون، و نیز تنک تر و لطیف‌تر است «۶» از دیگر چیزها، و آسانتر گذر کند، و «۷» دیگر که با جنبش است «۸»، و جنبنده «۹» دریابنده «۱۰» تر بود.

فصل (چهارم)

اکنون هر نبضی از چهار چیز بود:

یکی: حرکت انبساط.

و یکی: سکون سپس حرکت انبساط.

و یکی: حرکت انقباض.

و یکی: سکون سپس حرکت «۱۱» انقباض،- که فیلسوفان برهان کرده‌اند- که نشاید هیچ چیز بجنبد «۱۲» سوی

---

(۱)- الا یکی یک را سببی- ب.- الا یکی یک را سببی را- ج.

(۲)- بی: و- د- و این شریانها را- ب- ج.

(۳)- بآن- آ- د.

(۴)- دو طبقه که احتیاط استوائی- د.

(۵)- اوست- ب- ج.

(۶)- نیز تنگ‌تر است و لطیفتر- ج.- د.- بیرنگ تر است و لطیفتر- ب.

(۷)- از- ب.

(۸)- بی: است- آ.

(۹)- جنبنده‌تر- ج.

(۱۰)- دوانید- آ.

(۱۱)- ز پس حرکت- آ.- حرکت سپس- ج.

(۱۲)- چیزی نجنبد- ب.- چیز- تجنبد- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۱۹

حدّی و از آنجا بجنبد «۱» سوی حدّی «۲» دیگر، مگر در میان باید- که بایستد، و سکون آورد؛ هر چند که کسانی «۳» که باریک نه «۴» اندیشیده‌اند «۵» روا دارند- خلاف این «۶».

و حرکت انبساط را همیشه بشاید «۷» بانگشت در «۸» یافتن الا که بغایت «۹» ضعیفی بود و بغایت بدحالی «۱۰» و اما حرکت انقباض بدشوار شاید اندر یافتن،- و بنزدیک بسیاری از طبیبان آنست «۱۱» که نشاید «۱۲» بحس دانستن «۱۳».

و لیکن حق آنست- که اندر تنهای کم گوشت- و نرم پوست شاید

---

(۱)- از آنجا و از نجا بجنبد- آ.- از آنجا نجنبد- ب.

(۲)- بی: ی- ب.

(۳)- دیگر الا اندر الخ- ج- د،- بی: «مکر در میان» تا «کسانی»- آ.- بجای کسانی: کسهائی- ج- کسها- د.

(۴)- بی: نه- ب.

(۵)- اندیشه‌اند- ج.

(۶)- خلاف چنین- د.

(۷)- نشاید- ب- ج.

(۸)- اندر- د.

(۹)- بعلت- ب- ج.

(۱۰)- و غایت بد حال- ب ج.

(۱۱)- بی: آنست- د.

(۱۲)- بی: نشاید- ب- ج.

(۱۳)- اندر یافتن- ب- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۲۰

اندر یافتن «۱» و جنبش انقباض نه سخت بنرمی نشاید اندر یافتن «۲»- که غالب بحس حرکت انبساط شاید شناختن. و سکونی یا انبساطی «۳» دیگر پس «۴» ازین سبب را «۵»،- بیشتر دلیلها، رگ بحرکت انبساط است.

و راه اندر یافتن دلیلها، رگ از ده جنس است بظاهر قول بجشکان، هر چند که «۶» بحقیقت نه‌اند «۷»، یکی اندازه حرکت و یکی تیزی و بدرنگی حرکت «۸» و یکی زخم «۹»- و قوّت حرکت، و «۱۰» یکی دیگر

---

(۱)- بی: شاید اندر یافتن- آ.- درست آنست که اندر تن کم گوشت- و نرم پوست اندر توان یافت خاصه که نبض قوی باشد یا صلب یا بطی اگر چه غالب آنست که دشوار اندر توان یافت خاصه اگر در نبض هیچ گونه سرعت یا تواتر نباشد، امّا در نبض قوی بسبب قوّت حرکت اندر توان یافت و در نبض صلب بسبب صلابت فرق توان کرد میان مصادمت رگ با انگشت و میان باز گشتن او، و اندر نبض بطی نیز بسبب دیری جنبیدن و دیری باز گشتن فرق توان کرد، جالینوس میگوید: من مدتی دیدم که اندر یافتن حرکت انقباض غافل بودم، پس تأمّل کردم تا حس آن اندکی یافتم، و بعد از آن که نیک اندر یافتم بسیاری از علم نبض بر من گشاده شد. (ذخیره خوارزمشاهی- کتاب دوم- گفتار سوم. و قانون ص ۸۰)

(۲)- و بجنبش انقباض نه سخت بتن می‌نشاید اندر یافتن هر چند غالب آن است که او را نشاید اندر یافتن- آ.- هر چند غالب آنست که او را بشاید اندر یافتن- د.

و جنبش انقباض نه سخت نیز نشاید یافتن- ب. و جنبش انقباض نه سخت بنرمی نشاید یافتن- ج.

(۳)- یافتن و به نیکویی تا انبساط- ب- ج.

(۴)- بی: پس- ب- ج.

(۵)- سبب را و- ب.

(۶)- بی: که- آ.

(۷)- بداند- ب- ج.

(۸)- بی و بد رنگی- ب.- بی: حرکت- د.- و درنگی حرکت- ج.

(۹)- و خم- آ.- زخم ضعیف- د.

(۱۰)- بی: و- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۲۱

دیر آمدن و زود «۱» آمدن حرکت. و یکی گرمی «۲» و سردی رگ، و یکی نرمی و سختی رگ. و یکی پری- و تهی بودن «۳» رگ. و یکی بیکدیگر ماننده بودن- و نابودن حرکت «۴». و یکی نظام حرکت- و غیر نظام- و اختلاف حرکت «۵». و یکی وزن زمان «۶» جنبش و آرامش «۷».

نخستین را جنس مقدار «۸» خوانند.

دویم «۹» را جنس سرعت- و ابطاء «۱۰».

سیم را جنس قوّت و ضعف «۱۱».

چهارم را جنس تواتر- و تفاوت.

پنجم را جنس حرارت- و برودت.

ششم را جنس لین- و صلابت.

---

(۱)- دیگر بر آمدن و فرود- آ.

(۲)- گرمی حرکت- آ.

(۳)- بی: بودن- ب- ج.- بی: و یکی پری و تهی بودن ر ک- د.

(۴)- بی: و یکی بیکدیگر ماننده بودن و نابودن حرکت- ب- ج.- و یکی بدیگر ماندگی و ناماندگی ر گ- د.

(۵)- نظام داری و نه نظام دارای (- ظ: داری) رگ- ب- ج- د.

(۶)- بی: زمان- آ.

(۷)- آرامش رگ- د.

(۸)- را جنبش مقدار- ب- ج- د.- جنس را مقدار- آ.

(۹)- و دیگر- ب- ج.- و دیگرم- د.

(۱۰)- ظ: بطء- ابطاء خوانند- د.

(۱۱)- ضعف خوانند- د.- در نسخه «ب» و «ج» تا اول فصل آینده همه جا جلو هر یک از شماره‌ها تا دهم کلمه «و» علاوه است: و در نسخه «ب» بجای «جنس»، «جنبش» آمده مثلا نسخه «ب» چنین است: و سیم را جنبش ... و چهارم را جنبش ... و پنجم را جنبش الخ.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۲۲

هفتم را جنس امتلا- و خلا.

هشتم را جنس استوا- و اختلاف.

نهم را جنس نظام- و غیر نظام.

دهم را «۱» جنس وزن «۲».

و ما تفسیر هر یکی را بشرح بگوئیم «۳» [انشاء اللّه تعالی].

فصل پنجم

اندازه حرکت آن بود- که مقدار موج انبساط بود «۴».

اگر درازا بسیار «۵» دارد، آن را نبض دراز خوانند و «۶» بتازی طویل و اگر درازی اندک دارد وی را «۷» کوتاه خوانند- و بتازی قصیر، و اگر میان میان بود «۸» معتدل «۹»، و اگر پهنا بسیار «۱۰» دارد «۱۱» نبض پهن خوانند، و بتازی عریض خوانند «۱۲»، و اگر پهنا اندک دارد نبض «۱۳» تنگ

---

(۱)- بی: را- آ.

(۲)- جنس زمان حرکت و سکون- ب،- جنس وزن و زمان و حرکت و سکون- ج.

(۳)- و تا (ظ: و ما) بتفسیر هر یکی را شرح کنیم- ب- و ما تفسیر هر یکی بشرحی بکنیم- ج،- و ما تفسیر هر یکی شرح کنیم- د.

(۴)- بود و- ب.

(۵)- درازی بسیار- ج- د،- درازی زیاد- ب.

(۶)- بی: آن را نبض دراز خوانند و- آ،- بی: نبض دراز خوانند و- ب.

(۷)- آن را- د.

(۸)- بی: بود- ب- ج.

(۹)- معتدل دراز خوانند- ج- د. ظ: معتدل درازا.

(۱۰)- زیاد- ب.

(۱۱)- بی: «بتازی طویل» تا «بسیار دارد»- آ.

(۱۲)- بی: خوانند- ب- ج.

(۱۳)- بی: دارد نبض- ب- ج- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۲۳

خوانند، و بتازی ضیق خوانند «۱»، و میان میان را معتدل پهنا «۲» خوانند، و اگر هم درازا «۳» دارد- و هم پهنا «۴» وی را «۵» نبض بلند خوانند «۶»، و بتازی مشرف خوانند و شاهق «۷»، و اگر بالا کم «۸» دارد نبض افتاده خوانند و بتازی منخفض «۹»، و میان میان را معتدل «۱۰» بالا خوانند، و اگر پهنا و بالا نیک دارد و لیکن درازا ندارد وی را «۱۱» نبض ستبر خوانند،- و بتازی غلیظ «۱۲»، و اگر بهر دو ناقص بود او را نبض باریک خوانند، و میان میان را «۱۳» معتدل ستبری خوانند،- و اگر دراز و هم پهنا- و هم بلند «۱۴» دارد نبض «۱۵» عظیم خوانند «۱۶»، و اگر اندر «۱۷» هر سه ناقص

---

(۱)- بی: خوانند- ب ج.

(۲)- پهن- د.

(۳)- بی: هم- آ- د،- هم دراز- ج.

(۴)- بلند دارد- ب- بلند- ج.

(۵)- او را- ب- ج- د.

(۶)- بی: خوانند- ب- د.

(۷)- مشرف و شاهق- ب- ج،- مشرف و شاهق خوانند- د.

(۸)- کم بالا- ب- ج.

(۹)- نبض منخفض- د،- منخفض خوانند- آ.

(۱۰)- میان معتدل- د.- میان را معتد- ج.

(۱۱)- پهنا زیاد و بالا تنگ وی را- ب،- پهنا و بالا نیک دارد وی را- ج،- پهنا و بالا نیک دارد- و لیکن درازا ندارد ورا- د.

(۱۲)- غلیظ خوانند- د.

(۱۳)- بی: را- ج- د.

(۱۴)- بلندا- د.

(۱۵)- کذا فی النسخ الثلث و الظاهر: نبض بزرگ و بتازی.

(۱۶)- بی: «و اگر پهنا» تا «عظیم خوانند»- آ.

(۱۷)- اگر در- ج.

بود او را «۱» نبض خرد «۲» خوانند- و بتازی صغیر «۳»، و میان میان را معتدل بزرگی «۴» خوانند.

و امّا باب تیزی و درنگی رگ «۵».

نبض تیز را بتازی سریع خوانند، و درنگی را بطیء «۶» خوانند «۷»، و تیز آن بود که راه دراز را «۸» بزمان «۹» کوتاه ببرد، و درنگی «۱۰» آن بود که راه کوتاه را بزمان دراز برد، و «۱۱» هر گاه که رگ انبساط کند تا آخر بزمان کوتاه «۱۲» او را تیز و سریع خوانند «۱۳»، و اگر بدیر «۱۴» کند- و زمان درازتر او را درنگی- و بطی خوانند «۱۵»، چنانکه «۱۶» مردی بود «۱۷»

---

(۱)- ورا- د.

(۲)- خرد خرد- ب- ج.

(۳)- صغیر خوانند- د.

(۴)- بزرگ- آ.

(۵)- بی: رگ- ب- ج- د- دو رنگی رگ- آ.

(۶)- درنگی بطیء- ج- د- در زنگی بطن- آ.

(۷)- بی: خوانند- ب- ج.

(۸)- بی: را- آ.

(۹)- بزبان- ج.

(۱۰)- دو رنگی- آ.

(۱۱)- راه بزمان دراز بود و- آ،- راه کوتاه را بزمان دراز برد- ب،- راه کوتاه را بزبان دراز برد- ج،- راه کوتاه را بزمان کوتاه برد- د.

(۱۲)- انبساط بزمان کوتاه کند- ب،- انبساط بزمان کوتاه کند و- ج.

(۱۳)- خواند- ج.

(۱۴)- و هر که بدید- د.

(۱۵)- بی: «و اگر بدیر کند» تا «بطیء خوانند»- آ،- بی: «و اگر بدیر کند» تا «و سریع خوانند»- ب.

(۱۶)- چانچه- د.

(۱۷)- بی: بود- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۲۵

که دوان دوان زود «۱» بگذرد- و او «۲» را تیز و سریع خوانند، و اگر بدیر و درنگ گذرد، او را بطیء «۳» خوانند، و میان میان را «۴» معتدل سرعت خوانند «۵».

و امّا باب قوّت- و ضعف.

هر گاه که «۶» زخم انبساط سخت بود «۷»، و انگشت را بیم بود که بردارد- و دور اندازد، او را قوی خوانند؛ و هر گاه «۸» سست زخم بود، و بکم مایه «۹» گرفتن بیم «۱۰» آن بود- که «۱۱» فرو ایستد او را ضعیف خوانند، و میان میان را معتدل قوّت خوانند، و «۱۲» بهمه بابها معتدل موافق‌تر بود «۱۳» مر طبع را و پسندیده‌تر، الّا که اندر «۱۴» باب قوّت هر گه

---

(۱)- بی: زود- ج- د.

(۲)- بی: او- د.

(۳)- بطیء- آ.

(۴)- بی: را- ج- د.

(۵)- بی: سرعت خوانند- آ،- بی: خوانند- د.

(۶)- بی: که- آ.

(۷)- بی: بود- آ.

(۸)- هر گاه که- د.

(۹)- (یعنی کم قوه)- بکم میانه- آ- ج.

(۱۰)- بی: بیم- آ.

(۱۱)- که او- آ.

(۱۲)- بی: و- ج.

(۱۳)- بی: بود- آ.

(۱۴)- بی: که اندر- ب- ج،- بی: که- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۲۶

که «۱» قوّت زیاده «۲» تر بود- و از معتدل بیشتر بهتر بود «۳».

و امّا باب دیر آمدن- و زود آمدن «۴».

این اندر یکی نبض نبود، و «۵» کمترین دو نبض باید؛ هر گاه که نبض دوتِم سپس پیشین- زود آید، آن را نبض دمادم خوانند، و بتازی متواتر «۶»، و هر گاه که دیر آید آن را نبض گسسته خوانند «۷»، و بتازی متفاوت «۸»، و نامهای دیگر هستند، و لکن «۹» این مشهورتر است «۱۰» و میان میان را «۱۱» معتدل خوانند «۱۲».

و امّا باب گرمی- و سردی.

هر گاه که رگ «۱۳» بدست گرمتر «۱۴» از ان آید کی «۱۵» بطبع بود،

---

(۱)- هر چه- ب- ج- د.

(۲)- بزیادت- ج.

(۳)- بیشتر بود آن بهتر باشد- ب- ج.

(۴)- بی: و زود آمدن- آ- ب- ج.

(۵)- بی: و- آ- ج- د.

(۶)- متواتر خوانند- آ- د.

(۷)- بی: خوانند- ج.

(۸)- متفاوت خوانند- آ- د.

(۹)- لیکن- ج- د، - ولی- ب.

(۱۰)- بی: است- آ- د.

(۱۱)- بی: را- ج- د.

(۱۲)- بی: خوانند- آ- د.

(۱۳)- بی: رگ- آ.

(۱۴)- بی: گرمتر- آ.

(۱۵)- از ان آید که- آ- از ان اندکی- ج، - آید از ان که- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۲۷

نبض گرم «۱» خوانند، و هر گاه که «۲» سردتر آید آن را «۳» نبض سرد خوانند، و میان میان را معتدل «۴».

[و] امّا باب نرمی و سختی هر گاه که پوست رگ بدست اندر شکننده نرم آید «۵»- بوقت گرفتن، آن را نبض نرم خوانند؛ و چون سخت آید چنانکه رود کشیده «۶»، آن را سخت خوانند، و بتازی صلب «۷»؛ و میان میان را معتدل خوانند «۸».

و امّا باب پری- و تهی هر گاه که «۹» دست اندر رگ چنان بیند «۱۰» که چیزی آکنده بود، آن را «۱۱» نبض پر خوانند، و هر گاه چنان بیند که مشکی «۱۲» تهی، و اندر

---

(۱)- بی: گرم- د.

(۲)- بی: که- آ.

(۳)- بی: آن را- آ- ب- ج.

(۴)- بی: معتدل- آ- د.

(۵)- نرم آید اندر شکند (ظ: اندر شکننده)- آ- د.

(۶)- زود کشنده- آ،- زود کشیده- ج.- و باشد که نیز نبض صلب و متواتر که اندر باب دیگر یاد کرده‌اند مشتبه گردد، و فرق میان هر دو آنست که نبض متواتر اگر چه نرم باشد کشیده باشد همچون زه کمان و بهیچ وجه از قوّت انگشت فرو ننشیند، و صلب اگر چه بانگشت باز کوشد از قوّت انگشت لختی فرو نشیند (ذخیره خوارزمشاهی).

(۷)- بی: و بتازی صلب- آ- د.

(۸)- بی: خوانند- ب- ج.

(۹)- بی: که- ج.

(۱۰)- بینید- آ،- بلند- ب.

(۱۱)- آکنده این را- ب،- آکنده این نبض را- ج. آکنده یعنی: بر ممتلی.

(۱۲)- چنان بود چون مشک- آ،- که چنان بود چون مشک- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۲۸

وی آکندگی نبیند «۱»- آن را نبض تهی خوانند، و میان میان را معتدل.

فصل ششم

«۲» و امّا باب یک بدیگر «۳» مانده بودن- و نابودن «۴» هر گاه که «۵» نبض سپسین با پیشین ماند بهمه گونه‌ها «۶»، آن را نبض هموار خوانند- باطلاق «۷» و بتازی مستوی «۸». و هر گاه که «۹» نماند مختلف خوانند، و هر گاه ببابی نماند- و ببابی ماند «۱۰»، مثلاً بزرگی چون یکدیگر «۱۱» بوند، و لکن بتیزی نه چون یکدیگر بوند، گویند «۱۲»:

مستویست، ببزرگی مختلف» است» بتیزی.

---

(۱)- بیند- ج.

(۲)- بی: ششم- ب- ج.

(۳)- یک بیکدیگر- ج.

(۴)- نبودن- آ.

(۵)- بی: که- ب.

(۶)- سپسین پیشین ماند بهمدیگر- آ،- سپس چون پیشین ماند بهمه گونها- ب- ج.

(۷)- بالاطلاق- ب.

(۸)- مستوی خوانند- د.

(۹)- بی: که- آ.

(۱۰)- ببابی بمانند و ببابی نمانند- آ،- که ببابی نماند و ببابی ماند- ج،- ببابی ماند و ببابی نماند.- د.

(۱۱)- یک بدیگر- د.

(۱۲)- بتیزی چون یکدیگر نبود گویند- آ،- بتیزی چون یکدیگر نبود گویند که- ج.- مقصود اینست که در باب بزرگی (عظم) و خردی (صغر) یعنی: باب مقدار حرکت نبض بزرگیشان مانند همدیگر باشد، ولی در باب تیزی (سرعت) و درنگی (بطء) یعنی باب چگونگی «کیفیت» حرکت نبض تیزی و درنگیشان مانند همدیگر نباشد.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۲۹

و امّا باب نظام و بی‌نظامی «۱» (و) این باب «۲» سپس (باب) اختلاف است زیرا «۳» که این نظام نظام اختلاف است «۴» که اختلاف «۵» دو گونه بود، یکی اختلاف بود بر یکسان، و یکی سان» آن بود که» همچنان باز می‌آید؛ و یکی که وراسان که سان هر باری «۶» دیگر باشد.

---

(۱)- بی: و بی‌نظامی- آ- د.

(۲)- بی: باب- آ.

(۳)- از ایرا- ب.

(۴)- بی: است- آ- ج.- عند التّحقیق جنس نظام و بی‌نظامی از اجناس اوّلیّه نبض نیست؛- بلکه داخل جنس اختلاف- و استواء است، چنانکه شیخ الرئیس (در متن و در قانون چاپ طهران ص ۸۱) و محمد زکریّا رازی- و ابو سهل مسیحی (و صاحب ذخیره خوارزمشاهی) و قرشی و غیر ایشان از فحول اطبّاء گفته‌اند، زیرا که مراد بنظام- و غیر نظام اخصّ از مطلق اختلاف است، و اگر آن را براسه جنس بگیرند- خاصّ قسیم عامّ گردد،- و امّا جالینوس- و بقراط- و متقدّمین آن را جنس مفرد گرفته‌اند. (نقل بمعنی از خلاصة الحکمة فصل ۴ باب ۱ رکن ۴ ذیل جنس ۹).

(۵)- اختلاف دوگانه- آ.

(۶)- باشد بر یکی آن که همچنانکه باریک می‌آید، و یکی که ورا سان که سان- هر بار- آ،- بود بر یکسان و یکی سان همچنان باز می‌آید، و یکی سان و سان هر باری- ب،- بود بر یکسان و یکی سان و همچنان باز می‌آید و یکی را سان و سان هر باری- ج،- باشد بر یکسان و یکی سان آن بود که همچنان باز می‌آید و یکی وراسان و هر باری- د.- بطوری که ملاحظه میشود نسخه‌ها مختلف و مغلوط، و مطلب نامفهوم است. درین باب در ذخیره خوارزمشاهی گوید: «آنچه از نظام و بی‌نظامی جویند نوعیست اندر زیر این باب یعنی نوعیست از مختلف، از بهر آنکه این نظام نظام اختلاف است، و این دو گونه باشد:

یکی نبض مختلف باشد و اختلاف او با نظام بود، یعنی آن اختلاف هم بر آن سان باز می‌آید و این بر دو وجه باشد: یکی آنکه اندر یک باب مختلف باشد و همان اختلاف

رگ‌شناسی، متن، ص: ۳۰

مثلاً: اگر نبضی درمستگی بود، و «۱» دیگر پنجدانگ «۲»، و سیم «۳»

هم بر آن نظام باز می‌آید، دوّم اندر دو باب مختلف باشد یا اندر بیشتر، و هم بر آن نظام می‌آید- مثلا: اندر میان نبضی راست یک نبض مخالف اندر افتد، یا اندر پنج نبض دو نبض مخالف افتد، و هر یک اندر بابی دیگر مخالف باشد لکن بر یک نسق باز می‌آید آن را مختلف با نظام گویند.

و اگر هم بر آن نسق باز نیاید و اندر هر نبضی بگردد، آن را نامنتظم گویند.

و استوا و اختلاف اندر پنج باب باشد: یا اندر عظیمی- و صغیری،- یا اندر قوّت- و ضعف، یا اندر سرعت- و بطء، یا اندر تواتر- و تفاوت، یا اندر سختی- و نرمی رگ.

هرگاه که همه نبضها- یا اجزاء یک نبض اندر یک باب ازین بابها مانند یکدیگر باشد، آن نبض مستوی مطلق باشد؛ و اگر از پنج نبض یک نبض بگردد،- و از بابی دیگر شود، و یا از اجزاء یک نبض یک جزو از بابی دیگر آید- و دیگرها مانند یکدیگر باشد گویند مستوی اندر فلان باب.- چنانکه گویند مستوی اندر قوّت- یا اندر سرعت، یا اندر غیر آن.- و اگر مثلا: پنج نبض هر نبضی

از بابی دیگر آید، آن را مختلف مطلق گویند، و اگر از پنج نبض یک نبض- یا دو مختلف آید یا از اجزاء یک نبض یک جزو مخالف آید یا دو جزو، گویند مختلف اندر فلان باب.
و اختلاف که میان نبضها باشد دو گونه باشد یکی بتدریج و دیگر بی‌تدریج، و بتدریج آن باشد که مثلًا یکی بزرگ باشد، و یکی کوچکتر و سیوم کوچکتر از دوّم، و همچنین هر یک کوچکتر تا بحدّی رسد از کوچکی، و از آنجا بسر باز شود، این را متّصل گویند، و اندر ذکر بابها همچنین مثلًا اندر سرعت یا اندر تواتر یا غیر آن چنانک مثلًا از سریعتر آغاز کند و سرعت کمتر میکند تا بحدّی باز آید از بطء آغاز میکند، و کمتر میکند، و بتدریج سریعتر می‌شود تا بحدّی رسد- و از آنجا بسر باز شود، اگر هم بر آن نسق که آمده باشد بسر باز شود مختلف منتظم باشد و اگر در میان خلاف کند مختلف نامنتظم باشد انتهی.
(۱)- بی: و- آ،- مثلا یک نبض درمسنگی باشد و- ب،- مثلا نبض درمسنگی بود و- د.
(۲)- پنجدانگ بود- آ.
(۳)- و سیّم و- ج.
رگ‌شناسی، متن، ص: ۳۱
چهار دانگ، مختلف باشد «۱». پس اگر «۲» دیگر بار بسر شوند- و یک درم سنگی باز آید دو گونه باشد: یا همچنان «۳» پنجدانگی «۴»- و باز چهار دانگ سنگی «۵» آید، یا «۶» سپس درمسنگی چهار دانگ سنگی «۷» باز پنجدانگ (سنگی)، اگر چون پیشین آید بنظام بود که همان اختلاف بود که پیشین بار بود «۸»، و اگر چنان آید «۹»- که سپسین مثال است «۱۰»- بی‌نظام بود، و حکم نبض اندر اختلاف و «۱۱» نظام مانده حکم ایقاع است- و شعر «۱۲»، که اندر وی متّفق و نامتّفق است «۱۳».
و همچنین اندر نبض نوعی است موسیقاری خاصّه اندر اختلاف و «۱۴»

---

(۱)- باشند- ج.
(۲)- بی: اگر- ب- ج.
(۳)- همچنانکه- آ.
(۴)- پنجدانگ- آ.
(۵)- بی: سنگی- آ.
(۶)- بی: آید- ج،- آید بار- د.
(۷)- بی: سنگی- د.
(۸)- بی: چون- آ. چون پیشتر بود که همان اختلاف بود که پیش (پیشین- ج) باز بود بنظام بود- ب- ج.
(۹)- بود- ب.
(۱۰)- سپسین میان است- آ،- سپس مثال است- د.
(۱۱)- بی: و- ب- ج.
(۱۴)- بی: و- ب- ج.
(۱۲)- و حکم شعر- ب،- و سفر- آ.
(۱۳)- بود- آ.
رگ‌شناسی، متن، ص: ۳۲
نظام- و جالینوس چنین «۱» میگوید بباب وزن- که نسبتهای وزن «۲» آنچه اندر «۳» حس آید و حس آن را اندر یابد «۴» یکی

نسبت الّذی بالکل و الخمسه «۵» که نسبت سه بیکی «۶» بود، چون: آواز بم «۷» و آواز ستابه زیر «۸»، که ستابه زیر سه یک «۹» مطلق بم است «۱۰» و دیگر نسبت الّذی بالکلّ «۱۱» چون مطلق بم، و ستابه- دوتائی بود «۱۲»، و وی نسبت دو بیکی است «۱۳».

و «۱۴» دیگر نسبت الّذی بالاربعة «۱۵»، چون مطلق هر رودی «۱۶»» (بخنصر وی تا برود «۱۷» زیرین وی.

و دیگر نسبت همچندان «۱۸»- و چهار یک، چون نسبت مطلق هر رودی «۱۹»)»

---

(۱)- بی: چنین- آ- ب.

(۲)- بباب نبض که نسبتهای نبض- ب- بباب وزن که نسبت نبض- د:

(۳)- آنچه در- آ.

(۴)- حس افزاید باید- آ- حس اندر یابد- ب- حس او را اندر یابد و- ج.

(۵)- نسبت الذی بالکل خمسه- ب نسبة ذی الکل و الخمس- د.

(۶)- سه یکی- ب- ج.

(۷)- آواز بم- آواز بم- ب- آواز بم آواز ستابه- ج.

(۸)- آواز ستابه زیرا- ب- واو را ستابه گویند زیرا- د.

(۹)- سنک- ج- سبک- د.

(۱۰)- نیست- ب- ج.

(۱۱)- ذی الکل- د.

(۱۲)- دوتای- ب- ج.

(۱۳)- بود- ب- ج.

(۱۴)- بی: و- آ.

(۱۵)- نسبت ذی الأربعة- د.

(۱۶)- زودی- آ.

(۱۹)- زودی- آ.

(۱۷)- بزود- آ.

(۱۸)- هست همچندانک- آ.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۳۳

بینصر وی.

و این «۱» سخن از جالینوس فصول «۲» است- و غلط:

امّا فصول «۳»: آنست که اندر بجشکی موسیقی گفتن بآزار کردن بود «۴»، خاصّه- که هیچ حکیمی را اندر بجشکی بکار نیابد، و اگر ندانند «۵» هیچ زیان ندارد، و هیچ بجشک نداند- که وی «۶» چه میگوید- الّا که پیشه موسیقی بیاموزد؛ و [آن] کاری دراز بود.

و امّا غلط (است) دو غلط است:

یکی آنکه نزدیک پیشوران موسیقی الّذی بالکل و الخمسة و الّذی بالخمسة «۷» بحکم حسّ «۸» یکی بود.

و دیگر- آن کس که کوس «۹» سرای بود- اندر تألیف، یا «۱۰» اندر ایقاع، بگوش «۱۱» اندر یابد این همه نسبتها را «۱۲» لکن

بزیادت «۱۳» خمس- و سدس- و سبع- و ثمن- و تسع بود، و نیز باریکتر، خاصه آنچه

---

(۱)- آن را- آ.

(۲)- وصول- ج.

(۳)- وصول- ج.

(۴)- بی: بود- ج،- بود و- آ.

(۵)- بماند- آ.

(۶)- بی: وی- آ.

(۷)- بی: و الذی بالخمسة- آ،- الذی بالکل و الخمسة و الذی الخمسه- ج،- ذی الکلّ و الخمسة و ذی المخمس- د.

(۸)- جنس- د.

(۹)- که آن کس که کوس- آ،- آن کس که گوش- ب- ج،- آنکه گوس- د.

(۱۰)- بی: یا- د،- ویا- (ظ: و یا)- آ.

(۱۱)- بی: بگوش- ب- ج.

(۱۲)- بی: را- آ.

(۱۳)- آنکه بزیادت- ب- آنکه بر زیادت- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۳۴

مستعمل‌تر است «۱»، خواهی برگ «۲» و خواهی برقص، و خواهی بآواز ورا «۳» همه یکی باشد و لکن خواست- که مردمان «۴» گویند- که وی موسیقی داند، و «۵» وی بجشکی «۶» نیک دانستی «۷»، و دیگر علمها- کند «۸» گفتی، و چنین «۹» خواست که حدّی بنهد «۱۰» میان اختلاف بزرگ و کوچک و ندانست نهادن.

و «۱۱» امّا جنس «۱۲» وزن- و بی‌وزن، آنست که هر نبض را زمان حرکت «۱۳» است «۱۴»- و زمان سکون.

اگر انقباض محسوس باشد زمانها چهار بوند «۱۵»، و اگر انقباض

---

(۱)- خواصه آنکه مستعمل است- آ.

(۲)- خواهی برو دیر- د.

(۳)- و آواز او را- ب،- و بآواز او را- ج.

(۴)- و لیکن مردمان- ج.

(۵)- بی: و- آ- ج.

(۶)- در نسخه «آ» همه جا «پختک» و «پختکی» بجای «بجشک» و «بجشکی».

(۷)- دانستن- آ.

(۸)- عملها کند. آ. حکمها کنده- ب- ج،- علمها کند و- د.

(۹)- جونین- د.

(۱۰)- حدّی نهد- ب- ج.

(۱۱)- بی: و- آ- ب.

(۱۲)- جنبش- ب.

(۱۳)- وزن وی جنس است که هر نبضی را زمان حرکتی- آ.

(۱۴)- بی: است- ب.

(۱۵)- باشد- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۳۵

محسوس نباشد «۱» زمانها دو بوند «۲»، و هر زمانی را با دیگر «۳» زمان نسبتی بود، لا محالهٔ این نسبت وزن باشد، و نسبت موسیقاری «۴» اندر اینجا بیشتر پدید آید، و بیشتر- و درست‌تر اندر «۵» یافته شود، بلکه خود بحقیقت اندر «۶» اینجا بود.

و «۷» وزن دو گونه بود «۸»:

یکی آنست که وزنش نیکو «۹» بود.

و دیگر «۱۰» آنست که وزنش نیکو نبود «۱۱»؛ و این سه گونه باشد:

یکی را گسسته وزن- و گذشته وزن خوانند «۱۲»، و بتازی متغیر- الوزن- و مجاوز الوزن خوانند، و این «۱۳» آن باشد که وزن دندانی «۱۴»

---

(۱)- بی: زمانها چهار بوند و اگر انقباض محسوس نباشد- ب.

(۲)- زمانهای او دو بود- ب- ج.

(۳)- هر زمانی را بدیگر- آ- د،- هر زمانی را دیگر- ج.

(۴)- موسیقار- آ- ب.

(۵)- بی: اندر- ج.

(۶)- بحقیقت در- ج،- تحقیق اندر- د.

(۷)- بی: و- آ- ب.

(۸)- است- ج- د.

(۹)- وزنش نه نیکو- ج.

(۱۰)- و یکی- د.

(۱۱)- بی: و دیگر آنست که وزنش نیکو نبود- ج،- بی: «و نسبت موسیقاری» تا «نیکو نبود»- ب.

(۱۲)- بی: خوانند- د،- یکی گسته و ناگذشته وزن خوانند- ب- ج.

(۱۳)- مجاوز الوزن پس- ب،- مجاوز الوزن این- ج.

(۱۴)- دندان کودکی- آ.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۳۶

چون« دندان کودکی» وزن دندان «۱» بزرگتر بود بیک درجه «۲» چون نبض کودک آنگاه که وزن نبض برنا «۳» دارد، یا نبض برنا که چون «۴» نبض پیر بود.

و دوّم «۵» را جدا وزن خوانند،- و بتازی مباین الوزن« (خوانند)» چنانکه نبض کودک که بنبض پیر «۶» ماند، و سیم « [را]» خارج الوزن «۷» خوانند، چنانکه نبض بهیج «۸» دندان نماند.

فصل (هفتم)

اندر «۹» نبض مستوی- و مختلف حرفی چند بباید گفتن «۱۰» پیشتر گفته آمد «۱۱»- که حرکت نبض رگها چون حرکت نبض دل است، و هر پاره از رگهای شریانی نه همه بسبب «۱۲» حرکت چیزی

---

(۱)- بی: دندان- ب،- و ندانی- ج.

(۲)- بیک ره- ب- ج.

(۳)- چون برنای آنگاه که وزن نبض کودک- آ- د.

(۴)- چون وزن- د.

(۵)- پیر و دیگر م- آ،- پیر باشد و دیگر م- د،- پر بود و دوم- ج.

(۶)- با نبض پیر- ب،- با نبض پر- ج.

(۷)- خارج وزن- ب- ج.

(۸)- چنانکه بهیچ- آ،- چنانکه نبض هیچ- ب- ج.

(۹)- در- د.

(۱۰)- گفتن از- ب- ج.

(۱۱)- یعنی در فصل سوّم.- پیشتر آید- آ،- پیشتر گفته‌اند- ب.

(۱۲)- رگهای شریانی نه همه نسبت- آ،- رگها بهمه سبب- ب،- رگهای شریانی بهمه سبب- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۳۷

دیگر است، که بحدّی «۱» حرکت کند «۲»، پس شاید که حرکت جزوی» [از یک رگ]» مخالف «۳» حرکت جزوی دیگر باشد اندر «۴» یک زخم، چون حال وی خلاف آن (جزو) دیگر «۵» بود. و تجربه درست کرد «۶»- که این شاید بودن.

پس اختلاف دو گونه آمد «۷»:

یکی اختلاف میان دو نبض.

و دیگر اختلاف در «۸» میان انگشتی اندر یک «۹» نبض با انگشت دیگر «۱۰» و این «۱۱» اختلاف اندر یک نبض بود.

و ازین باریکتر اختلاف است «۱۲» اندر یک انگشت، که زخم نیم انگشت پیشین مخالف زخم سپس بود.

پس مختلف سه گونه است:

یکی- که نبض «۱۳» مخالف نبضی «۱۴» بود- بجمله.

---

(۱)- که نخود بخودی- د، نه خود بخودی- ظ.

(۲)- بی: کند- ج.

(۳)- خلاف- ب- ج.

(۴)- از- آ.

(۵)- بی: باشد اندر یک زخم چون حال وی خلاف آن جزو دیگر- د.

(۶)- تجزیت کند درست گردد- آ،- تجربت درست کرد- ج.

(۷)- اند- ج.

(۸)- بی: در- ب- ج،- اندر- د.

(۹)- بی: یک- د.

(۱۰)- بی: با انگشت دیگر- آ،- با انگشتی دیگر- د.

(۱۱)- و آن- د.

(۱۲)- بی: است- آ- د.

(۱۳)- نبضی- د.

(۱۴)- اندر نبض- ب،- اندر نبضی- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۳۸

و دیگر- اختلاف اندر یک نبض- که انگشتی مخالف دیگر انگشت «۱» بود.

سیم- اختلاف اندر یک انگشت بود.

و آن اختلاف که اندر نبضها بسیار باشد* (دو گونه باشد)* یکی بتدریج- و دیگری بی‌تدریج بود «۲».

بتدریج آن بود- که مثلا یکی بزرگ بود،- و یکی «۳» کوچکتر، و سیم کوچکتر از دوّم، و همچنین تا بحدّی «۴» برسد از «۵» کوچکی و از آنجا بسر باز «۶» شود، و این را متّصل خوانند، و همچنین اندر تیزی- و دیگر بابها اگر «۷» بسر باز «۸» شود- همچنانکه آید «۹» منتظم بود، و اگر اندر میان اختلاف گیرد مختلف نامنتظم بود «۱۰»- همچنان تیز که چون بسر (باز) خواهد شدن بآن نبض «۱۱» بزرگ باز شود «۱۲»، و لکن

---

(۱)- انگشت دیگر- ب،- انگشتی دیگر- ج.

(۲)- دیگری بی‌تدریج و- آ،- یکی بی‌تدریج بود- ب- ج، یکی بی دریج بود- د.

(۳)- دیگر- آ.

(۴)- بی: تا بحدّی- ب- ج،- تا حدّی- آ.

(۵)- از آن- آ.

(۶)- بسیار- آ.

(۸)- بسیار- آ.

(۷)- بی: اگر- ج.

(۹)- همچنانکه در تیزی و دیگر بابها اگر بسیار شود همچنانکه آمد. آ.

(۱۰)- اندر میان اختلاف گیرد مختلف تا منتظم و- آ،- در میان خلاف آورد با منظم بود- ب- در میان خلاف آورد تا منتظم- ج،- اندر میان خلاف آورد مختلف نامنتظم- د.

(۱۱)- خواهد شد یا بنبض- آ.

(۱۲)- نشود- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۳۹

باز گونه «۱» باز آید- این را عاید خوانند، یعنی «۲» بازگردنده «۳» از آن کوچکترین بابن مهترین «۴» و همچنین همی‌شود چنانکه «۵» آمده بود مهترک مهترک تا باز بحدّ اولین رسد «۶»- این را نیز نظم نبود، الّا که همه برین قیاس باشد آنگاه «۷» نظم وی بچهار دور مختلف آید، و- همچنان «۸» نیز اگر «۹» (یکی) دو رده «۱۰» نبض بود* و* یکی بیشتر یا «۱۱» کمتر آن که «۱۲» کمتر بود

منقطع خوانند «۱۳»، و همچنان نیز اگر یکی دور هموار بود، و یکی (دور) اندر میان بشتاب قرعه کند «۱۴» که گوش نداشته باشی، یا قرعه کم کند- و تو بنبض «۱۵» گوش داری سکون یابی.

---

(۱)- باینگونه- ب،- باشگونه- ج.

(۲)- بی: یعنی- آ.

(۳)- بازگردیده- آ- ب،- از گردیده- د.- و نبض متصل که یاد کرده آمد هر گاه که بسر باز خواهد شد بآن نبض بزرگتر باز شود، و لکن باز گونه باز آید، و این را عائد گویند یعنی باز آینده از کوچکتر بزرگتر (ذخیره خوارزمشاهی).

(۴)- آن مهترین آید- آ،- بآن مهترین آید- د،- باین بزرگترین- ب،- بآن بزرگترین- ج.

(۵)- می‌شود چنانکه- آ- د،- همی‌شود چو آنکه- ب،- همی‌شود چونانکه- ج.

(۶)- بآن حد اولین- آ،- بار حد اولین- د،- باز بحد اولی رسد- ب.

(۷)- آنکه- د.

(۸)- همچنانکه- آ.

(۹)- بی: اگر- آ.

(۱۰)- دو- ب- ج.

(۱۱)- یکی- ب- ج.

(۱۲)- بی: که- آ،- دو- ج.

(۱۳)- خواهد شد- آ.

(۱۴)- آورد- ب- ج،- می‌آورد- د.

(۱۵)- به نبض- ب- ج،- نبض- آ- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۴۰

و اما آنکه بی‌تدریج باشد- چنان بود- که یک بدیگر نماند- و نه نیز بولا «۱»، زیادت- و نقصان باشد «۲» بتدریج، بل بگزاف که «۳» اگر هر دوری یک (گونه) بود منتظم بود، و الا نبود «۴».

و اما آن اختلاف که میان انگشتان یک نبض بود- یکی اندر نهاد «۵» بود که یکی «۶» جزو مثلا سوی راست میل دارد و یکی سوی «۷» چپ، و همچنین بدیگر جهتها «۸» از بر سو و فروسو.

و دیگر اندر بزرگی «۹» که انگشتی را رگ بزرگتر بود، و انگشتی را «۱۰» رگ خردتر، یا «۱۱» اندر تیزی و «۱۲» درنگی یا «۱۳» اندر پیش و سپس

---

(۱)- اما آنکه بی‌تدریج باشد چنان باشد الخ- ب،- اما آنکه بی‌تدریج باشد چنان باشد که یک بدیگر نمانند الخ- ج،- اما آنکه بی‌تدریج باشد چنان بود که بدیگر نماند و نیز بولا- د،- امالی تدریج و امالی تدریج باشند چنانکه که بیکدیگر نمانند و نه میش لولا- آ.

(۲)- باشد که- د.

(۳)- بی: که- د.- باشد که اگر بتدریج نبود بلکه بگزاف بود، پس- ب.

(۴)- باشد که اگر بتدریج نبود- ج.

(۵)- از آنها- ب،- از نهاد- ج.

(۶)- بی: یکی- د.

(۷)- بسوی- آ.

(۸)- چنانکه یک جزو میل بسوی بالا دارد، و یک جزو میل بسوی زیر دارد. (نقل بمعنی از ذخیره خوارزمشاهی).

(۹)- برسو و فرو سو دیگر یا اندر تولس- آ،- برتر و از فروتر و دیگر اندر بزرگی ب،- برسو و از فرو شود دیگر اندر بزرگی- ج،- از بر سودن و سود دیگر اندر بزرگی- د.

(۱۰)- بی: را- آ.

(۱۱)- خردتر بود یا- ب،- خردتر بود تا- ج.

(۱۲)- بی: تیزی و- آ.

(۱۳)- بی: یا- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۴۱

حرکت «۱» که جزوی که بایست مثلا «۲» وی پیش جنبد نه جنبد «۳» یا بایست که سپس جنبد نه چنان «۴» بود، و همچنان بقوی و ضعیفی «۵» که اگر دور دارد مانند دیگر دور «۶» منتظم بود، و الا نبود.

و اما اختلاف اجزاء یک انگشت سه «۷» گونه باشد «۸»:

یکی را گسلیده خوانند، و بتازی منقطع.

و یکی را باز گردیده خوانند و «۹» بتازی عائد.

و یکی را پیوسته «۱۰»، و بتازی متصل.

چون بمیان «۱۱» انگشت «۱۲» مثلا بگسلد، و حرکت نکند «۱۳» باز از «۱۴» آن نیمه «۱۵» بحرکت شود: یا مختلف باشد بسرعت، مثلا «۱۶» نیم انگشت

---

(۱)- سس سسی حرکت کند- آ،- پیش و سپس حرکت- ب،- پیش سپس حرکت- ج،- پیش و سپسی حرکت- د.

(۲)- جزوی بایست مثلا که- آ.

(۳) نجنبد-،- نجنبد- ج.

(۴)- یا باید که سپس جنبان آید نه جنبان- ب،- یا باید که سپس جنبد نه جنبان- ج.

(۵)- بقوتی و ضعفی- آ.

(۶)- بی: دور- آ،- و دور- د.

(۷)- دو- ج.

(۸)- است- ب- ج.

(۹)- باز گرایده و- ب،- باز گر آمده و- ج

(۱۰)- پیوسته خوانند- د.

(۱۱)- میان- ب.

(۱۲)- انگشتان- ب.

(۱۳)- کند- ب- ج.

(۱۴)- بی: از- ب.

(۱۵)- بی: نیمه- آ.

(۱۶)- بی: مثلا- ب.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۴۲

تیزتر بود، و نیمی «۱» گران‌تر، و یا نیم بزرگتر، «۲»- و نیمی خردتر، این همه «۳» گسسته باشد اندر میان.

و امّا عائد چنان بود «۴» که زود باز گردد از اختلاف بآن حدّ که بود،- بازگشتی لطیف- و ناپیدا «۵». رگ‌شناسی متن ۴۲

فصل(هفتم) ..... ص : ۳۶

از این جنس نبض متداخل است- که یک نبض پنداری» که» دو گسسته است، یا دو نبض یک اندر دیگر «۶» رسته پنداری یکیست و متصل مانده نبضها، بتدریج است- چنان «۷» بتدریجی که حسّ تفصیلش را اندر «۸» نیابد «۹» بجمله خواهی «۱۰» «» (اندر بزرگی و تیزی و پری- و تهی، و خواهی)» اندر «۱۱» بابهای دیگر که احتمال این «۱۲» کند.

---

(۱)- تیز گردد و نیم- آ.

(۲)- بی: و- د- بی: و یا نیم بزرگتر- ج،- و تا نیم بزرگتر- آ،- و یا بزرگتر- ب.

(۳)- هم- آ.

(۴)- باشد- د.

(۵)- بی: و- د- تمام و ناپیدا ب- ج،- ثمّ عاد عودة لطیفة- قانون- چاپ طهران ص ۸۲

(۶)- اندر یکدیگر- ب،- اندر دیگر- ج.

(۷)- چنانکه- د.

(۸)- تفصیلش را در- ب-، تفصیلش در- ج-، تفصیلش اندر- د.

(۹)- بعد از کلمه «بازگشتی لطیف» تا اینجا نسخه «آ» چنین است: «مانند آواز جنس متداخل است که یک نبض مانده نبضها بتدریج است که چبن (ظ- حِسّ) تفصیلش را اندر نیابد مختلف شود هر چند اختلاف اندر نیابد».

(۱۰)- بی: اندر نیابد بجمله خواهی- د.

(۱۱)- که در- ب،- در- ج.

(۱۲)- آن- ب- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۴۳

فصل (هشتم)

اندر گونها از «۱» نبض مرکب که نام خاص دارد.

نبض مرکّب آن نبض را خوانند «۲»- که حکمش از دو سه حال وی گیرند، چنانکه مورچه «۳» که اندر وی خردی و تواتر «۴» بود.

و قسمت ایشان که نبض مرکبند «۵» بسیار است، و همه را نام نیست، و بعضی را نام هست، آن را که نام هست چون نبض ستبر «۶» باشد که بتازی غلیظ خوانند، و چون نبض باریک که بتازی دقیق خوانند.

ستبر- آن بود «۷» که پهنا و بلندا بیشتر دارد.

و باریک آن بود که پهنا کم دارد، و درازا بیش.

و ازین جمله- نبض آهوی است- که بتازی غزالی خوانند،- که اندر یک جزو گران می‌آید- آنگاه بیکبار «۸» تیز شود.
و موجی «۹» است. که جزوی بزرگتر بود- و جزوی خردتر چون «۱۰» موجها- با نرمی، و سخت خرد «۱۱» نبود.

---

(۱)- گونهای- د.
(۲)- گویند- ب- ج- د.
(۳)- چنانکه مورچگی- ب- ج،- چنان مورچگی- د.
(۴)- خوردی و متواتری- ب،- خردی و متواتری- ج،- خردکی و تواتر- د.
(۵)- مرکب آید (ظ: اند)- آ.
(۶)- بیشتر- آ.
(۷)- بی: «که بتازی» تا «آن بود»- د.
(۸)- آنگه بیکبار- د،- آنگاه یک بار- ب.
(۹)- موجی آن- آ.
(۱۰)- خوردتر چون- آ، خردتر و- ب- ج.
(۱۱)- خورد- ب.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۴۴
و دودی است «۱» همچون موجی «۲»، و لکن خردتر و متواتر «۳» چون «۴» کرم.
و نملی است و «۵» تفسیرش مورچگی «۶» بغایت خردی «۷» بود، و بر صورت مورچه «۸».
وازّگی است- که «۹» بتازی منشاری خوانند، همچنان بود که موجی، و لکن «۱۰» صلب بود و کشیده «۱۱»؛ و بیشتر آنگاه بود که اندر اندام عصبی آماس «۱۲» بود چون حجاب و «۱۳» سینه؛ و موجی «۱۴» بیشتر آنگاه «۱۵» بود- که آماس اندر عصب نبود «۱۶». بلکه اندر شش یا مغز یا در جگر بود و «۱۷» بوقت گرمابه کردن- و عرق کردن «۱۸».

---

(۱)- دور هست- آ.
(۲)- مورچه- ب- ج.
(۳)- بی: خردتر و متواتر- آ،- خرد و متواتر- ج.
(۴)- همچون- د.
(۵)- بی: و- ب- ج.
(۶)- مورچه- ب- ج.
(۷)- خوردی- ب.
(۸)- و بصورت مورچگی- آ.
(۹)- ارگی است و- آ- د،- ارهایست که- ب- ج.
(۱۰)- مورچه و لکن- ب،- مورچه و لیکن- ج.
(۱۱)- کشنده- آ- ب- ج.
(۱۲)- که در اندام الخ- آ،- که اندر اندامی عصبی آماسی- ب- ج،- که اندر عصبی آماس- د.

(۱۳)- بی: و- آ.

(۱۴)- مواجی- ج.

(۱۵)- آنگاه بیشتر- ب ج- د.

(۱۶)- عضو نبود- آ،- عصب نشود- ب،- عصب شود- ج،- عصبی نبود- د.

(۱۷)- یا اندر مغز یا اندر جگر و- ب،- یا اندر مغز یا اندر جگر بود- ج.

(۱۸)- عرق گردن بود- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۴۵

و دم موشی «۱» است، که بتازی ذنب الفار خوانند «۲».- که از زیادت نقصان گیرد «۳» یا از نقصان بزیادت آید اندر «۴» نبضها بسیار، یا اندر یکی نبض.

و جوالدوزی [است]- که بتازی مسلّی «۵» خوانند، و از نقصان بزیادت آید بتدریج آنگاه از زیادت بنقصان «۶» شود.

و دو زخمی است «۷»- که بتازی ذو القرعتین گویند «۸»- که هنوز حرکت پیشین تمام شده نبود «۹»- که دوئم اندر رسد.

و «۱۰» اندر میان افتاده «۱۱»،- که بتازی: الواقع فی الوسط (ذو الفتره «۱۲»)

---

(۱)- دم پوش- آ،- دوم موشی- د.

(۲)- گویند- ب- ج.

(۳)- گیرد از- ج.

(۴)- بنقصان الخ- د،- نقصان گردد و باز از نقصان زیادت آید اندر- آ.

(۵)- بکسر میم و فتح سین مهمله و کسر لام مشدّده و یاء نسبت (خلاصة الحکمة چاپ بمبئی ۱۲۶۱ فصل ۵- باب ۱ رکن ۴).

(۶)- گویند آن بود که از نقصان بزیادت آید بتدریج و آنگه- الخ- ب،- خوانند آن بود الخ مانند «ب»- ج،- خوانند و از نقصان آید بزیادت آنگاه از زیادت نه نقصان- آ.

(۷)- بی: است- آ.

(۸)- خوانند- ب- ج.

(۹)- پیشینش الخ- ب، پیشتر تمام نشده باشد- آ.

(۱۰)- و اما- د.

(۱۱)- اوفتاده- آ.

(۱۲)- ظ. «و ذو الفتره». در ذخیره خوارزمشاهی کتاب ۲ گفتار ۳ باب ۷ گوید:

یازدهم (از اقسام نبض) نبض متخلخل است، و این دو گونه باشد:

یکی آنکه آنجا که حرکت گوش دارند سکونی افتد، و این نشان سقوط قوّت باشد و آن را ذو الفتره گویند.

دوم- آنجا که سکون گوش دارند حرکتی افتد، و این نشان باز آمدن قوّت باشد،

رگ‌شناسی، متن، ص: ۴۶

خوانند» که» آنجا که سکون چشم داری « [سکون نیابد]» حرکت آید «۱».

و نبض لرزنده «۲»،- و نبض متشنج، و اختلافش در سپس و پیشی و نهاد بود «۳».

و نشان سختی حاجت، و این را الواقع فی الوسط گویند» انتهی. و از این جمله و از مراجعه بکتاب خلاصة الحکمه فصل ۵ باب ۱ رکن ۴ مستفاد می‌شود، که: «ذو الفتره» و «الواقع فی الوسط» هر یک قسمی جداگانه‌اند، و از همدیگر ممتاز، و تعریف اینجا مخصوص به «الواقع فی الوسط» است.

(۱)- بی: آید- ب- ج، - آید و از میان افتاده کي بتازی ذو الفتره خوانند- که آنجا که حرکت چشم داری سکون آید- د.

(۲)- لرزیده- آ- ج.

(۳)- و اختلافش بیشابیشی و نهاد بود- آ، - اختلافش در سپس و پیش (ظ. سپسی و پیشی) و نهاد بود- ب. اختلافش در سپسا پیشی بود و نهاد- ج، - اختلافش سبب اشی و نهاد بود- د.

در ذخیره خوارزمشاهی گوید: «دوازدهم انواع نبض متشنّج- و متواتر و ملتویست، و اندر این همه انواع، رگ چون رشته کشیده باشد، و نبض ملتوی بر خود همی‌پیچد، و این اختلاف اندر وضع باشد، یعنی اندر نهاد رگ، و متواتر نبضی است که اندر وی انبساط کمتر و پوشیده‌تر باشد، و کشیدگی ظاهر بود، و این همه انواع اندر بیماریهاء خشک بدید آید، و نبضی دیگر است که هم در بیماریهاء خشک باشد- چون دق- و ذبول، این را ثابت گویند، و این نبضی باشد باریک- و صلب- و کشیده و اگر چه مختلف باشد .... سیزدهم نبض مرتعش است، این نبضی باشد- که رگ با حرکتها که می کند لرزان باشد، و نشان آن باشد- که قوّت حیوانی بسبب بسیاری خلط گرانبار است» انتهی. و در خلاصة الحکمه فصل ۵ باب ۱ رکن ۴ گوید: «ملتوی

فصل (نهم) اندر سببهای نبض

اوّلا بدان که بهمه «۱» بابها نبض «۲» نیکو آن است- که معتدل باشد، الّا بقوّت- که هر چند بیش باشد بهتر باشد. و سببهاء نبض اصلی که ماسکه خوانند سه‌اند:

آلت- که «۳» رگ است.

و قوّت- که جنباننده است.

و حاجت- که تبش است.

اگر آلت نرم بود، و قوّت قوی* (بود)* و حاجت بسیار بود، تبش «۴» رگ عظیم آید، و اگر در یکی خللی بود رگ عظیم نبود،

نبضی است که محسوس می گردد در آن عرق:- که گویا خیطی و ریسمانیست ملتوی که می‌پیچد و منتقل (ظ: منفتل) می گردد، و سبب این اختلاف در تقدّم و تأخر است بآنکه حرکت نماید جزئی از عرق پیش از وقت آن و یا بعد از وقت آن سبب (ظ: بسبب) صلابت آلت و پیوست آن و لهذا بسیار در امراض یابسه عارض میگردد، و شیخ الرئیس (در قانون چاپ طهران ص ۸۲- ۸۳) از باب اختلاف در بین تقدّم و تأخر و وضع دانسته و حق آنست که از جنس منشاریست هنگامی که اسباب آن ضعیف باشد و یبوست قوی» انتهی.

(۱)- بی: بهمه- ج، - اندر همه- د.

(۲)- بی: نبض- آ.

(۳)- بی: که- ج.

(۴)- بی: تبش- آ- د، - بیش- ب، - اعنی تبش- ج.

و لکن بسرعت تدارک کند عظم را «۱»، و اگر قوّت (قوی) نبود، سریعی نتواند کردن «۲» متواتری کند، و اگر ازین ضعیفتر بود متواتری نتواند کردن «[و متفاوتی کند]».

و چون گوشت اندک بود- رگ «۳» طویل «[و عریض]» نماید.

و اگر گوشت بسیار بود «۴»- صغیر- و دقیق نماید «۵».

و بیخوابی، و غم، و بی‌تابی «۶»، و« (و پلیدی)» تن از اخلاط «۷»، و ریاضت «۸»- بافراط، و تری طبیعی، یا بیماری رگ را «۹»، ضعیف کند.

و هر گاه که قوّت وی «۱۰» قوی بود- و آلت بی‌فرمان« بود» ذو القرعتین- و منشاری کند، و هر گاه که قوّت بخواهد «۱۱»- که بیاساید یا دل مشغولی «۱۲» افتد-

---

(۱)- در یکی خللی بود رگ عظیم نبود و لکن بسریعی الخ- آ،- حاجت نیک بود و لکن قوّت ضعیف بود یا آلت سخت بود رگ عظیم الخ- «ب» مثل «آ»- اندر یکی خلل باشد عظیم نبود، و لکن بسرعت و زودی تدارک کند عظیمی را- ب- ج.

(۲)- بی: «ن»- آ.

(۳)- رگ رگ- ج.

(۴)- بود رگ- ب.

(۵)- بی: و دقیق نماید- ج.

(۶)- بی: و بیتابی- آ- د،- و هتالی- ج.

(۷)- بی: از اخلاط- ب.

(۸)- ریانست- ج.

(۹)- با بیماری هر کرا- آ.

(۱۰)- بی: که- ب،- بی: وی- د،- بی: «و هر گاه که قوّت وی» تا «منشاری کند»- آ.

(۱۱)- نخواهد- د،- خواهد- ب- ج.

(۱۲)- تا دل از مشغولی- آ- ب.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۴۹

معارضه ذات الفتره کند. و «۱» نملی، و دودی «۲»- از ضعیفی بود.

و نبض نران- عظیمتر بود و «۳» قویتر «۴»، و لکن سخت سریع نبود، که بعظیمی از سریعی «۵» بینیاز شود.

و آن «۶» مادگان صغیرتر- و سریعتر بود.

و آن کودکان بقیاس تن ایشان عظیم بود «۷»، و لکن سخت نرم بود.

و آن برنایان «۸»- عظیم- و سریع بود.

و نبض دو مویگان- خوردتر بود- و سخت «۹» سریع نبود،- که حاجتشان کمتر است، و نیز متواتر نبود.

و آن پیران- خورد «۱۰»- و بطیء- و «۱۱» متفاوت بود، و باشد «۱۲»- که

---

(۱)- بمعارضه الخ- د،- بمعافصه ذات القفض الاخذ الفتره و- آ،- معافضه ذات القر و- ج- «و سبب ذات الفترة اعياء القوّة- و استراحتها، او عارض معافض ينصرف اليه- النفس- و الطبيعة دفعة» کتاب القانون- چاپ طهران ص ۸۴.

(۲)- نمکی و دوری- ج.

(۳)- عظیم بود- ج.

(۴)- بی: قویتر- ب- ج- قوی‌تر بود- د.

(۵)- از سریعی سخت- آ.

(۶)- و از آن- آ.

(۷)- بی: بود- ج،- نبود- ب- بی: عظیم بود- آ.- و بباید دانست که نبض کودک بقیاس با تن او عظیم بود،- بسبب نرمی آلت و بسیاری حاجت، و بقیاس با نبض بالغ عظیم نباشد لکن سریع باشد- یا متواتر. (ذخیره خوارزمشاهی باب ۱۲ گفتار ۳ کتاب ۲). و نیز همین معنی در قانون ص ۸۴ آمده است.

(۸)- برنا آن- آ.

(۹)- خوردتر شود و سخت- آ-،- خوردتر بود و لیکن- ب،- خردتر شود و لیکن- ج.

(۱۰)- خرد- ج.

(۱۱)- بی: و- ج،- و نسخه «آ» پس از «نبود» چنین است «و از بهر خر بطی او».

(۱۲)- بود باشد- ج.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۵۰

نرم بود «۱»،- بسبب رطوبت غریب- که ایشان را بود.

و «۲» مزاج گرم بحکم جوان بود، و مزاج سرد بحکم پیر «۳» «بود» و هر چند حرارت غریزی بیشتر بود، نبض قویتر «۴»، و هر چند حرارت غریب بیشتر بود «۵»- نبض ضعیف‌تر بود.

و نبض بهار «۶» چون نبض جوانان بود، و نبض تابستان خرد، و سریع، و متواتر بود «۷»، و نبض زمستان ضعیف ‌[و]، متفاوت، و بطیء بود.

و آن خزان- صلب و صغیر بود.

و نبض سیر «۸» از طعام معتدل عظیم، و «۹» سریع، متواتر بود، و از طعام بیشتر «۱۰» مختلف، و بی‌نظام بود «۱۱»، باندازه افزونی و اگر هضم افتد نبض

---

(۱)- بود و- آ.

(۲)- بی: و- ب.

(۳)- بی: پیر- آ.

(۴)- بی: و هر چند حرارت غریزی بیشتر بود نبض قویتر- د.

(۵)- حرارت غریزی کمتر بود- ب- ج،- بی: بود- د.- «و لا تظنّنّ انّ الحرارة الغریزیة توجب تزیّدها نقصانا فی القوّة بالغة ما بلغت، بل توجب القوّة فی جوهر الروح، و الشهامة فی النفس و الحرارة التابعة لسوء المزاج کلما ازدادت شدّة ازدادت القوّة ضعفا»- (قانون ص ۸۴).

(۶)- ببهار- آ.

(۷)- بی: بود- د.

(۸)- نسخه «آ» بعد از «جوانان بود» چنین است: «خرد سریع و متواتر و نبض پران».

(۹)- بی: و- د،- و معتدل- آ.

(۱۰)- بی: بیشتر- آ.

(۱۱)- بودی بنظام- ب،- بودی بنظا- ج،- بود بی‌نظام- د. طعام بسیار قوّت را فرو گیرد، و گرانبار کند، و نبض بدان سبب مختلف و بی‌نظام شود. (ذخیره خوارزمشاهی).

رگ‌شناسی، متن، ص: ۵۱

نیکو شود، و اگر نیوفتد «۱» تیز شود، و همچنین از شراب، و آب بقعل «۲» ضعیفتر است از شراب.

و نبض باوّل خواب «۳» خرد بود، و ضعیف بود «۴»- از جهت گریختن «۵» حرارت غریزی باندرون «۶»،- تا غذا را هضم کند، و بطیء بود- و متفاوت، و «۷» چون طعام هضم یابد، حرارت از اندرون بیاید «۸»، و نبض نیک «۹» شود، پس اگر [در] خواب دیر بماند دیگر باره ضعیف شود، و اگر خفته را اندر شکم طعام نبود- خواب نبض را بسردی برد، و چون خفته «۱۰» بیدار شود- نبض عظیم شود، و اندر آن وقت لرزان بود.

و ریاضت کردن «۱۱» باندازه نبض را نیک کند، و ریاضت بافراط نبض را صغیر- و سریع و متواتر کند «۱۲»، و چون بیشتر شود- سریعی کم شود «۱۳»، و متواتری زیادت گردد «۱۴»، و باشد- که گرمابه- و آب گرم

---

(۱)- نیفتد- ب- ج.

(۲)- بقول- ب- ظ.

(۳)- حواث- آ.

(۴)- بی: بود- ب- ج.

(۵)- کریحانی- ج.

(۶)- تا اندرون- ج.

(۷)- بی: و- ب- ج.

(۸)- نباید- آ.

(۹)- نیکو- ب.

(۱۰)- و چون از خفتگی- ب،- چون از خفتگی- ج،- چون خفته- آ.

(۱۱)- بی: کردن- آ- د.

(۱۲)- بی: کند- د.

(۱۳)- بی: شود- ب.

(۱۴)- گرد- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۵۲

اوّلا «۱» مر «۲» نبض را نیکو کند آنگاه چون اندر «۳» تن سرد «۴» شود نبض را ضعیف کند، و اما آب سرد- اگر سردیش غوص کند «۵» اندر تن، نبض را «۶» بحکم سردی برد «۷»، و اگر نکند که «۸» حرارت غریزی را جمع کند «۹» نبض را نیکو کند.

و آبستنی زنان مر حاجت را «۱۰» بیفزاید، که هم مادر را «۱۱» باید و هم فرزند را، پس نبض بزرگتر بود از طبیعی، و بقوّت سر بسر- و سریع بود، و عظیم و متواتر، و رگ بأول درد عظیم- و سریع، و متواتر بود،

---

(۱)- نسخه «آ» پس از «نبض را» چنین است: «سریع کند- و صغیر و متواتر کند و باشد که آب گرم اولا». و نسخه «ب» و «ج» پس از «گردد» چنین:

«و اما بگرمابه و بآب گرم اول (بأول- ج) و نسخه «د» چنین است: «و اگر گرمابه گرم باول».

(۲)- بی: مر- ج.

(۳)- بی: چون- ج- آنگاه که اندر- ب.

(۴)- اندر سر- آ.

(۵)- سردی کند- آ، سردیش عرض کند- ج.

(۶)- بی: را- ب- ج.

(۷)- بود- آ- ب- ج.

(۸)- بی: که- ب- ج، بکند که- آ.

(۹)- کندو- ب- ج.- «و اما الاستحمام الکائن بالماء الباردفان غاص برده ضعف النبض و صغره و احدث تفاوتا و ابطاء و ان لم یغص بل جمع الحرارة زادت القوّة فعظم یسیرا و نقصت السرعة و التواتر» (کتاب القانون).

(۱۰)- بی: را- آ، موجبات را- د.

(۱۱)- از بهر آنکه فرزند اندر طلب نسیم هوا مشارکست. (ذخیره خوارزمشاهی- و قانون).

رگ‌شناسی، متن، ص: ۵۳

و چون درد «۱» اثر کند، قوّت را «۲» ضعیف کند، پس نبض ضعیف، و صغیر «۳»، و سریع شود، و متواتر گردد.

و اما آماسی «۴»- که اندر تن بود، نبض را براه منشاریّت برد، الا که بپرش زیادت نبض موجی گردد «۵»، و چون دمله بپزد «۶» نبض منشاری [را] موجی- و «۷» مختلف گرداند.

و خشم- نبض را عظیم- و بلند و سریع و متواتر گرداند، و غم- نبض را صغیر، و ضعیف، و متفاوت و بطیء «۸» گرداند.

---

(۱)- بی: و عظیم- آ، د، سر بسر بود و سریع و عظیم و متواتر چون در او- ب، سر بسر بود سریع و عظیم و متواتر بود چون درد- ج.

(۲)- بی: را- آ، بی: ضعیف کند پس نبض- ج.

(۳)- بی: و صغیر- آ.

(۴)- و آماسی- آ، و اما آماس- ب، اما آماس- ج.

(۵)- بود اگر تیزی نبض را موجی گرداند، برد الا که بترس زیادت نبض را موجی گردد- ج، الا که پری زیادت نبض را موجی- د.- «و اگر آماس نرم باشد نبض موجی شود» (ذخیره خوارزمشاهی). «فمثل الورم الحارّ فانّه یوجب تغیر النّبض الی المنشاریّة- و الارتعاد- و الارتعاش و السرعة و التواتر ان لم یعارضه سبب مرطّب فیبطل المنشاریة و یخلفها اذن الموجیة» (کتاب القانون).

(۶)- بی: «چون دمله» تا «مختلف»- د، دمله ببرد الخ- آ، دبیله بمزد الخ- ب، دبیله بمرد الخ- ج.- «و هر گاه که جراح پخته شود، نبض از منشاری بگردد، و موجی شود، بسبب نرم شدن جراح ...» (ذخیره خوارزمشاهی- و قانون)

(۷)- موجی گردد و- آ.

(۸)- خشم نبض را سریع متواتر گرداند، و غم نبض را صغیر ضعیف متفاوت بطوء آ، و خشم نبض را عظیم و بلند و متواتر سریع

کرده‌اند و غم نبض را صغیر ضعیف و متفاوت و بطیء- ج،- و خشم نبض را عظیم و بلند و سریع و متواتر گرداند، و غم نبض را صغیر و ضعیف متفاوت بطیء- د.

رگ‌شناسی، متن، ص: ۵۴

و هر چه بمفاجا «۱» رسد نبض را سریع و لرزان کند.

اکنون این «۲» اصلها (ی) کلّی است اندر علم نبض که «۳» حکیمان گفته‌اند، و اما نبض [بیماران و] بیماریها «۴» شاید «۵» گفتن بتفصیل «۶»، انشاء اللّه تعالی.

تمت الرسالة بعون اللّه و حسن توفیقه تم تم تم.

---

(۱)- هر چه مفاجا- ب- ج.

(۲)- بی: این- آ،- بی: اکنون- ب- ج.

(۳)- و- ب.

(۴)- بیماریها سپس بیماریها- د.

(۵)- متاید- آ.

(۶)- انتهی هنا نسخة «ج»،- بتفصیل- و السلام قد صححت هذه النسخة الشریفة علی قدر الوسع و الطاقة و اسأل اللّه التوفیق و الطاعة- ب،- بتفصیل- انشاء اللّه وحده العزیز و الصلاة علی نبیه محمد و آله اجمعین تمت الرسالة فی صبح یوم الخمیس ۱۴ میلاد النبی الامّی العربی سنة ثلث و تسعین و تسعمائه- د.

رگ‌شناسی، فهرست، ص: ۱

فهرست لغات رگشناسی

صفحه- سطر لغت معنی ۲/ سپاس/ حمد و شکر،/ ستایش/ شکر نعمت- و مدح و نیکویی گفتن و ستودن،/ درود/ صلوات- که از خدای تعالی رحمت و از ملائکه استغفار- و از انسان ستایش و دعا است.

(برهان)،/ گزیده/ پسندیده- و انتخاب شده- و مخصوص.

،/ یار/ دوست و محبّ و اعانت‌کننده (یاری‌کننده).

۳/ ۹- ۱۰- ۱۱/ گوهر/ جوهر.

۴/ ۵/ گوهر روینده/ نبات.

۴/ ۵/ گوهر شناسنده بحس/ حیوان.

۴/ ۳۵/ آمیزش/ اختلاط و امتزاج- ترکیب.

بهم آمیختن دو یا چند چیز با هم.

۴/ ۶/ وزنی دیگر/ مقداری دیگر.

،/،/ آمیزش دیگر گونه/ قسمی دیگر از مزاج.

،/ ۹/ گداخته/ مایع و روان (مقابل جامد).

،/ ۱۲/ معتدل‌تر آمیزشی./ معتدل‌تر مزاجی.

۴/ ۱۳/ گردآمدن/ فراهم آمدن، جمع شدن، ترکیب، تألیف.

۵/ ۱/ تن/ بدن، جسد.

۵/ ۲/ جان/ روح (روح بخاری).

«/«/ روان/ نفس (نفس ناطقه مردم).

«/ ۶/ تنگ/ نرم و باریک.

رگ‌شناسی، فهرست، ص: ۲

۵-/ ۶/ تنگ/ مقابل فراخ، صفحه یا تخته که نقاشان و مصوران اظهار صنعت خود بر آن کنند، و نایاب و عدیم المثال (برهان).

«/«/ باریک/ در مقابل گنده باشد. (برهان)«/«/ سر ست/ خلقت، و طینت، و مایه طبع و طبیعت، و خوی و آغشته (برهان).

پس معنی لطافت روح آنست که روح رقیق القوام است چنانکه در منظومه گوید: کما کثیف الخلط اعضاء بداء، لطیفه روحا بخاریاً غدا. و در مباحث مشرقیه گوید: هو جسم لطیف بخاری تتکوّن من الطف اجزاء الأغذیة بحیث تکون نسبته الی الأجزاء اللّطیفة من الغذاء کنسبة العضو الی الاجزاء الکثیفة. همچنانکه مصنف هم سه چهار سطر بعد باین مطلب اشاره می‌کند.

و مقصود از روشن سرشتی آنست که روح بخاری بطبع روشن و شفّاف است.

علی الخصوص بخشی از آن که در بطون دماغ جا دارد، و حامل قوای نفسانیه، و حتی برای مصنّف حامل قوای پنجگانه باطنه است.

«/ ۹/ لطیفی سخن- و لطیفی معنی/ یعنی لطیفی روح مجرّد از سنخ لطافت بمعنی رقت قوام نیست که لطافت جسمانی باشد، بلکه لطافت در اینجا از قبیل لطافت در آیه کریمه است که فرمود لا- تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر. چه در اینجا لطافت بمعنی مجرّد بودن از مادّه است. و این لطافت با حواس ظاهری دریافته نمی‌شود.

۶/ ۳/ کفک/ بمعنی کف باشد مطلق ۳اعم از کف صابون و کف آب و کف گوشت و کف دهان و کف شیر و امثال آن (برهان).

رگ‌شناسی، فهرست، ص: ۳

۶/ ۱۰/ شش/ ریه (نصاب الصبیان).

۸/ ۱۱ و ۱۲/ چیزیست سفید و بسرخی مایل مانند گوشت و بجگر متّصل است، و بادزن و مروحه دل باشد. (برهان).

۷/ ۳/ بمیانجی شریانها/ بتوسط شریانها.

«/ ۶/ دیگر گونه/ بصفت دیگر- بحالی دیگر.

۸/ ۶- ۷/ بزشکان/ حکیمان و طبیبان و جراحان را گویند و بابای فارسی هم آمده است.

(نقل بمعنی از براهان).

«/ ۸/ زایش/ تولید.

«/«/ خایه/ خصیه انسان و حیوانات دیگر باشد (برهان) ۹/ ۲/- قوّت جنبش/ قوّت حرکت، قوه محرّکه.

۹/ ۴/- علم رگ/ علم نبض.

۹/ ۵/ علم آب/ علم تفسره، علم بول.

۱۰/ ۱/ پالودن/ صفا کردن، و صافی و روشن شدن و پاک ساختن و صاف گردیدن از کدورتها (برهان).

پالودن دیداری و پالودن نادیداری در اینجا مقصود تحلل مرئی و تحلّل نامرئی و نامحسوس است.

«/ ۱/ می‌پالاید/ بتحلیل میرود.

«/ ۴/ سختی پوست/ صلابت جلد.

«/ ۵/ گرد آید/ فراهم آید، جمع شود.

« /۷/ زیانش نکند/ ضررش نرساند.

۱۰/ ۹/ بلغم چند/ بلغم چه مقدار.

۱۱/ ۲/ نه همه بکار شود/ نه همه مصرف شود.

« / ۶/ شمار/ عدد.

« /۷/ راست نباید/ مساوی و یکسان و مطابق نباشد.

« / ۷- ۸/ پالایش/ تحلّل، بتحلیل رفتن.

رگ‌شناسی، فهرست، ص: ۴

۱۲/ ۷/ جوشان/ از جوشیدن- و از شورش و بهم بر آمدن باشد،« /۷/ افروزان/ ظاهراً بمعنی فروزان، و تابان است.

۱۳/ ۴/ دم/ انبانی که زرگران بدان آتش افروزند (برهان).

۱۳/ ۴/ گسترانیدن/ گستردن، پهن کردن و فرو چیدن و فراز کردن.

« / ۵/ فراز هم آوردن/ جمع و فراهم کردن.

« / ۶/ گستریدن/ انبساط« / ۸/ بهم اندر آمدن/ انقباض.

۱۴/ ۳/ دم زدن/ نفس کشیدن و نفس زدن.

۱۵/ ۶/ اندام/ عضو آدمی (برهان).

« / ۹/ می‌جنبد/ حرکت می کند.

۱۶/ ۳/ بجشکان/ حکیمان و طبیبان و گیاه فروشان (نقل بمعنی از برهان)« / ۳/ پیشین/ متقدّم، و سلف.

« / ۵/ برخیزد و بجنبد/ بلند شود و حرکت کند، یعنی پر شود و بالا آید.

« / ۶/- تهی شود و بیارامد/ خالی شود- و آرام شود، یعنی خالی شود و فرو رود.

« / ۱۰/ بخود کشد/ جذب کند.

۱۷/ ۲- ۳-/ تپش/ بر وزن و معنی طپش است که اضطراب و حرکت از گرمی و حرارت باشد (برهان).

« / ۴/ تیز/ نقیض کند، و سریع (برهان) ۱۸/ ۱// استواری/ استحکام و مضبوط بودن.

« / تنگ‌تر/ ظاهراً لطیفتر.

رگ‌شناسی، فهرست، ص: ۵

۱۸/ ۵/ دریابنده/ ادراک کننده ظاهراً.

۱۹/ ۲/ باریک نه اندیشیده‌اند/ دقیق فکر نکرده‌اند.

« / ۳/ روا دارند/ جائز شمارند.

« / ۴/ بشاید/ ممکن است (ظاهراً).

« / ۹/ شاید/««««/ ۸/ نشاید/ ممکن نیست (ظ).

۲۰/ ۵/ اندازه حرکت/ مقدار حرکت.

« / ۵- ۶/- تیزی و بد رنگی- سرعت و بطء.

«- ۶/ زخم/ ضعف (ظ).

۲۲/ ۸/ درازا/ طول.

« / ۱۰/ پهن/ عریض.

«/ ۱۱/ نبض تنگ/ نبض ضیق.

۲۳/ ۲/ بلند/ مشرف، و شاهق.

«/ ۳/ افتاده/ منخفض.

«/ ۵/ بالاتنک/ بالاکم (ظ).

«/«/ نبض ستبر/ نبض غلیظ.

«/ ۶/ باریک/ دقیق.

۲۴/ ۱/«/ خرد/ صغیر.

«/ ۴/ تیز/ سریع.

«/«/ درنگی/ بطیء.

«/ ۶/ بزد/ قطع کند (بپیماید) طی کند بپایان رساند- ظ.

«/ ۸/ درنگ/ تأنی، و ثبات و آرامش، و تأخیر.

۲۵/ ۵/ زخم انبساط/ قرعه و ضربه انبساط. (ظ)«/ ۶/ سست زخم/ سست قرعه، سست ضربه. (ظ) ۲۶/ ۴/ نبض دمادم/ نبض متواتر.

«/ ۵/ گسسته/ متفاوت.

۲۷/ ۱/ گرم/ حارّ.

رگ‌شناسی، فهرست، ص: ۶

۲۷/ ۱/ نبض سرد/ نبض بارد.

«/ ۴/ نرم/ لین.

«/ ۱۲/ سخت/ صلب.

«/ ۹/ پر/ ممتلی.

۲۸/ ۱/ تهی/ خالی.

«/ ۵/ هموار/ مستوی.

۲۹/ ۴/ یکسان/ یک طرز و یک روش.

«/ ۵/ و راسان/ نه بر یک طرز و یک روش، بلکه بطرزها و روشهای مختلف (ظ).

۳۰/ ۱/ درمسنگ/ بوزن و گرانی یک درم.

۳۱/«/ دیگر بار بسر شوند/ بار دیگر از سر گیرند، و معاودت کنند.

(ظ).

۳۱/ ۴/ پیشین/ سابق.

«/ ۵/ سپسین/ لاحق.

۳۲/ ۲/ اندریابد/ ادراک کند.

«/ ۴/ سه یک/ ثلث.

«/ ۷/ رود/ سازیست که نوازند، و معنی روده گوسفند و زه کمان حلّاجی، و تاری که بر روی سازها کشند (برهان)«/ ۹/ چهار یک/ ربع.

۳۳/ ۶/ پیشه/ حرفه- شغل و صنعت (ظ) پیشه‌وران صنعتگران.

۰/ ۶/ دراز/ نقیض کوتاه (برهان) طولانی (ظ.)۰/ ۱۰/ کوس سرای/ نوازنده. (ظ). کوس نقاره را گویند. و بمعنی فرو کوفتن هم آمده است، و سرای بمعنی خوانندگی و سرائیدن است، لیکن و

رگ‌شناسی، فهرست، ص: ۷

درد و معنی اخیر بدون ترکیب گفته نمی‌شود، چون مدحت‌سرای، و سخن‌سرای. (نقل بمعنی از برهان).

۳۴/ ۴/ حدی بنهد/ فرقی بگذارد.

۳۵/ ۸/ گسسته وزن و گذشته وزن/ متغیر الوزن. و مجاوز الوزن. (ظ) ۳۶/ ۲/ برنا/ جوان و نوچه اوّل عمر (برهان) ۰/ ۴/ جدا وزن/ مباین الوزن.

۳۷/ ۲/ زخم/ قرعه (ظ).

۳۹/ ۱/ بازگونه/ هر دو بر وزن و معنی واژگونه است که۰/۰/ و باشگونه/ بعربی عکس/ و قلب گویند. (برهان).

۰/ ۱/ بازگردیده/ عائده۰/ ۲/ مهترین/ بزرگترین.

۰/ ۳/ مهترک مهترک/ بزرگترک بزرگترک چنانکه بتدریج بزرگ شود (ظ).

۰/ ۷/ بشتاب/ بسرعت.

۴۰/ ۲/ بگزاف/ بیحساب (برهان) بی‌نظم (ظ).

۰/ ۴/ نهاد/ وضع (نسبت اجزاء بهمدیگر و نسبت کل بخارج) (ظ).

۴۰/ ۵/ برسو و فرو سود/ جهت علو و جهت سفل. (ظ).

۰/ ۸/ پیشی و سپسی/ تقدّم و تأخر.

۴۱/ ۱/ پیش./ مقدّم.

۰/ ۲/ سپس/ مؤخر.

۰/ ۵/ گسلیده/ منقطع.

۰/ ۷/ پیوسته/ متّصل:

۴۲/ ۱/ گرانتر/ سنگینتر، بطیء تر، کندتر.

۲۳/ ۳/ گونها/ اقسام.

۴۳/ ۵/ نبض ستبر/ نبض غلیظ.

رگ‌شناسی، فهرست، ص: ۸

۰/ ۶/ نبض باریک/ نبض دقیق.

۰/ ۹/ آهوی/ غزالی.

۴۴/ ۲/ مورچگی/ نملی.

۰/ ۴/ ارّکی/ منشاری.

۴۵/ ۱/ دم موشی/ ذنب الفار.

۰/ ۳/ جوالدوزی/ - مسلی۰/ ۵/ دوزخمی/ ذو القرعتین.

۰/ ۷/ اندر میان اوفتاده/ الواقع فی الوسط/ و ذو الفترة.

۴۶/ ۳/ نبض لرزنده/ نبض متشنّج (نبض لرزان).

۰/۰/ سپس و پیشی و نهاد/ تقدم و تأخره و وضع.

۴۸/ ۱۰/ بیاساید/ استراحت کند، و رفع خستگی کند.

۴۹/ ۲/ نران/ ذکور.

»/ ۳/ بی‌نیاز/ مستغنی.

»/ ۴/ مادگان/ اناث.

»/ ۵/ کودکان/ صغار/ اطفال.

»/ ۶/ برنایان/ جوانان»/ ۷/ دوموبگان/ مردم کامل که از جوانی گذشته و بپیری نرسیده‌اند.

»/ ۸/ پیران/ شیوخ.

۵۰/ ۴/ جوان/ شاب.

۵۰/ ۹/ افتد/ واقع شود.

۵۱/ ۱/ نیفتد/» نشود.

۵۲/ ۶/ سربسر/ مساوی.

فهرست مطالب رساله رگشناسی

فصل چهارم در بیان اینکه همواره بین حرکت انقباض و انبساط سکونی فاصله است.

۱۹/ و کسانی که این فاصله را بحساب نیاورده و در نیافته‌اند بخطا رفته‌اند، و بیان حرکت انبساط و انقباض، و اینکه حرکت انقباض را بدشواری می‌توان دریافت- و بیشتر پزشک از حرکت انبساط استدلال میکند.

۲۰/ و بیان اجناس ده‌گانه نبض بظاهر گفته پزشکان، و اینکه اقسام اصلی نبض در حقیقت نه گونه بیش نیست.

۲۲ فصل پنجم گفتار در اندازه حرکت و تعریف نبض و اقسامی که از آن پدید می‌آید، مانند طویل و قصیر و معتدل در امتداد، و عریض و ضیق ۲۳ و معتدل در عرض، و مشرف و منخفض و معتدل در بلندی، و غلیظ و دقیق و معتدل در غلیظی، و عظیم و صغیر و معتدل در عظم.

۲۴/ و بحث در تیزی و درنگی حرکت که دومی از اجناس نبض است، و بیان نبض سریع و بطیء و معتدل در سرعت.

۲۵/ و بحث در باب قوت و ضعف و بیان نبض قوی و ضعیف و معتدل در قوت، و امتیاز این باب از بابهای دیگر، و اینکه در هر بابی اعتدال بهتر است جز این باب.

رگ‌شناسی، فهرست، ص: ۱۱

۲۶/ و بحث در دیر و زود آمدن نبض، و نبض متواتر و متفاوت و معتدل در تواتر.

و گفتار در حرارت و برودت و نبض حار و بارد و معتدل در حرارت.

۲۷/ و باب صلابت و لین و نبض صلب و لین.

و باب امتلاء و خلاء و نبض ممتلی و خالی.

۱۵/ فصل ششم بحث در استواء و اختلاف، و نبض مستوی و مختلف مطلق و مستوی و مختلف مضاف.

۲۹/ و بحث در باب نظام و عدم نظام. و بیان بستگی این باب بباب اختلاف و استواء و بیان چگونگی آن.

۳۱/ و بیان اینکه نوعی از نبض موسیقاری است، علی الخصوص در باب اختلاف و نظام، و بیان. و رد گفتار جالینوس درین باب، و بیان ۳۲/ اشتباه او.

۳۸/ و بحث در جنس وزن و زمان حرکت.

۳۵/ و اینکه نسبت موسیقاری در اینجا بیش از سایر جاها پیدا میشود.

و بیان اقسام متغیر الوزن و مباین الوزن و خارج الوزن.

۱۹/ فصل هفتم گفتار در نبض مستوی و مختلف و بیان اقسام سه گانه اختلاف (اختلاف دو نبض، و اختلاف انگشتی در یک نبض، و اختلاف در یک انگشت- که قرعه نیم آن مخالف قرعه نیم دیگر باشد.

۴۱/ و بیان اقسام منقطع و عاید و متصل. و شرح و بیان و اقسام قسم دوم و سوم اختلاف.

۴۲/ و بیان نبض متداخل.

۲۳/ فصل هشتم اقسام نبض مرکب که نامهای مخصوص دارد

رگ‌شناسی، فهرست، ص: ۱۲

۴۳/ تعریف و اقسام نبض مرکب مانند نملی، و غلیظ، و دقیق، و غزالی ۴۴/ و موجی و منشادی و ذنب الفار و مسلی و ذو القرعتین و الواقع فی الوسط ذو الفترة و متشنج.

۴۷/ فصل نهم در سببهای نبض اقسام سه‌گانه سبب (یا- ماسکه) آلت، و قوت، و حاجت.- و بیان تأثیر چاقی و لاغری و احوال گوناگون مانند غم و بیخوابی و بی‌تابی در نبض.

۴۹/ و فرق میان نبض زنان و مردان و کودکان و جوانان و اشخاص ۵۰/ کامل و پیران و اختلاف آن باختلاف امزجه و فصول، و

امتلاء و ۵۱/ خلاء معده، و اشربه، و خواب و بیداری و ورزش و خستگی و استحمام، ۵۲/ و آبستنی و آماس و دمّل و احوال نفسانی چون خشم و اندوه و ۵۳/ ۵۴/ و اخبار ناگهانی.

فهرست مندرجات رساله رگشناسی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَموالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الأنوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

رگ‌شناسی
یا
رساله در نبض
تصنیف
شیخ رئیس ابوعلی سینا
با مقدمه و حواشی و تصحیح
سید محمد مشکوة
همدان ۱۳۸۳